

"نشریه مشترک چپ": کلیات یک طرح^۱

کمی جمعی‌تر، کمی کیفی‌تر، کمی رادیکال‌تر!

۱- طرح مسئله

موضوع چندان جدید نیست. سال‌هاست که تلاش‌هایی برای کاهش پراکندگی و خردکاری نشریات چپ انجام می‌شود. حضور نشریات مستقل چپ، نوزایی جنبشی است که از تکاپوی انتقادی برای شناخت و دگرگونی جهان امروز بازنمی‌ماند. این نشریات، توشه انبوهی از تجربیات جنبش انقلابی ایران را به مخاطبین خود می‌رسانند، اما بدون کاستی نیز نیستند. پراکندگی به اجراء، خردکاری و دوباره کاری را تحمیل می‌کند. بخشی از این "خرده‌کاری" اجتناب‌ناپذیر است، اما به نظر ما، تا حدود زیادی می‌توان از خردکاری پرهیز کرد. ارتقای خردکاری، و کار محدود و محفلی به پرسنلیپ جنبشی که پیشارویش سازماندهی و آگاهی جنبش توده‌ها (کارگران یا مردم) قرار دارد، به معنای کناره‌گیری از جنبش واقعی توده‌هاست. عواملی همچون دور بودن مبارزین چپ از ستر مادی مبارزه در داخل ایران، بحران جنبش چپ، پراکندگی فعالین (چه از لحاظ فکری و چه از لحاظ جغرافیایی)، فشار جبهه ضدچپ (اعم از نیروهای رژیم جمهوری اسلامی و یا اپوزیسیون راست و محافظه‌کار)، هجوم ایدئولوژیک سرمایه‌داری جهانی و بمباران بی‌وقفه فرهنگی و پارامترهای دیگری که از حوصله این بحث خارج است، موجب شده‌اند که گرایش به حرکت فردی و محفلی، بر کار جمعی غلبه یابد. در برخی مقاطع "کار جمعی" و "آتوریته جمع" به یک تابو و یک ضد ارزش تبدیل شده است.

موضوع چندان بی‌دلیل نیز نیست: چارچوب‌هایی منجمد و بی‌روح که تحت عنوان "جمع" به کشنده استعدادها و توانایی‌های فردی پرداختند، بی‌اعتمادی حاصل از شکست‌ها، خیانت‌ها و نیز بزرگ‌نمایی ججهه ضدچپ از کاستی‌های واقعی یا ساختگی جنبش‌ها، هراس از توقف کار پژوهش و نشر، در اثر غلتیدن در بحث‌های طولانی و پایان‌ناپذیر "جمعی" و نامشخص بودن تعاریف و معیارهای تصمیم‌گیری جمعی و... باعث می‌شوند که هر مجموعه کوچک ترجیح دهد با طیف محدودتری از همکاران و نیز مخاطبین، کارها را به‌پیش برد. در این میان، گاه حتی مخاطبین مشترکند ولی نشریات متفرق! ادامه کار در چنین مکانیسم‌های کوچکی منوط به سرنوشت فردی فعالین نشریات کوچک و مستقل چپ می‌شود. پدیده رایج، اعلام حضور نشریه، انتشار یک یا چند شماره و بعد توقف کارهast. خوانندگان نیز به فراخور چنین تجربه‌ای بسیار با احتیاط و موقتی از این نشریات استقبال می‌کنند. نتیجه کار، چیزی جز محدودشدن خوانندگان واقعی نشریه، به جمع دوستان و آشنايان نیست.

سمت‌گیری چنین کاری، چیزی جز شکل‌گیری "سکت"‌های کوچکی که به تکرار حرف‌ها و نظرات مورد قبول و از پیش تأثید شده خودشان مشغولند، نیست. با صراحة باید گفت تمام تلاش خلاقه، آفرینشگر و انتقادی فعالین نشریات مستقل و کوچک چپ، در طی یک دوره با این مخاطره روبروست که در دام سکتاریسم "نوین" و یا دگماتیسم "نوین" گرفتار شوند.

از سوی دیگر، عدم توان پاسخگویی این نشریات به مجموعه نیازهای مخاطبین، جهان یک بعدی و غیرواقعی ویژه‌ای را در اطراف چنین جمع‌هایی شکل می‌بخشد.

ما به عنوان فعالین چنین نشریاتی، بر کاستی‌های آن‌ها، در کنار دست‌آوردهای امیدبخش و خلاقه این نشریات دست می‌گذاریم و چنین نگرش انتقادی نسبت به خود را، بخشی از دستاوردهاییمان بهشمار می‌آوریم.

ما به روشنی، ضرورت وجود نشریات تئوریک و پژوهشی در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و فلسفی را درمی‌باییم. ما موضع انتقادی به مناسبات سنتی چپ را، حاصل تلاش اندیشه رادیکال و مستقل می‌دانیم. مناسباتی که عوارضی منفی همچون بی‌اطمینانی، مناسبات بوروکراتیک و سبک‌فکری دگماتیک را به‌بار آورده است. با این حال، نمی‌توانیم پذیریم که توسعه‌نیافتنگی جامعه ایران را به توسعه‌نیافتنگی اندیشه چپ سرایت دهیم. اندیشه توسعه‌نیافتنگه، حاصل جامعه‌ای نامتوازن و توسعه‌نیافتنگه است که مجال رشد و باروری فکری را از شهر و ندانش دریغ می‌کند.

علی‌رغم این واقعیت، باید تأکید کرد که: انسان‌ها خود سرنوشت خویش را تعیین می‌کنند. ما نیاز به مبارزه بر علیه توسعه‌نیافتنگی اندیشه چپ ایران را جزی از وظایف مرحله کنونی خود می‌دانیم. نباید عنصر ذهنی را به تابعی مکانیکی از عنصر عینی تقلیل داد و توجیه وضع و سطح کنونی فعالیت تئوریک و پژوهشی را پیشه خود ساخت.

چنین زمینه توجیه‌گرانهای، در محیط روش‌نفر خردببورژوا سخت مهیا است. اندیشه‌های "خرد"ی که به تولید "خرد"اندیشه مشغولند. احساس و شور کار جمعی سال‌هast است که در میان چنین محیط‌هایی سرکوب و تحریر شده است. حس رقابت "دکان"‌ها، برای "خرد"ببورژوا امیدوار، انگیزه اصلی حیات اقتصادیش و (در اینجا اندیشه‌اش) را تشکیل می‌دهد. کورسوسی امیدش که "رونق دکان زیایش" است، او را به رقابت بی‌علیه "همگناش" سوق می‌دهد. چنین سیستم فکری‌ای به نشریات دیگر، همچون "رقیب" می‌نگرد. شکست و ناکامی "اغیار"، پیروزی و رونق کسب و کار روش‌نفر خردببورژوا ماست. چپ، اما، گوهر گران‌بهای حقیقت و انقلاب را از میان تمامی تلاش‌های پراکنده و مستقل از هم باز می‌شناسد و بر آن ارج می‌نهد. به همین دلیل خواهان درآمیختن نقشه‌مند توانایی‌ها و پالایش کاستی‌های آن است.

۲ - چارچوب‌های نظری

در گسترهای که از موضوعات اقتصادی، سیاسی و فلسفی گرفته تا پژوهش‌های ویژه نظیر سرکوب، اختناق و زندان، جنبش کارگری، زنان، خلق‌های تحتستم و... را شامل می‌شود، در کنار گنجینه‌ای غنی از فعالیت‌های فکری، فرهنگی و هنری چپ، سخن گفتن از "چارچوب" چندان آسان نیست.

حفظ توازن هر شماره از نشریه، پیش‌بینی انتشار شماره‌های ویژه و تخصصی و نیز تلاش در جهت انتشار آثار مورد نیاز این جنبش، نیاز به همیاری وسیع‌تری دارد. با این مقدمات، باید تصریح کرد که:

نشریه مشترک چپ، حضور گرایشات فکری مختلف را نه فقط می‌پذیرد، بلکه از آن استقبال می‌کند. باروری فکری جنبش جدید، با پذیرش کثرت فکری فعالیتش معنی می‌یابد. به همین دلیل، حداقل وجود مشترک فعالین نشریه چپ امروز ایران از نظر ما، پذیرش دورنمای سوسیالیستی و نیز سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است. هرگونه ضوابط دیگری، نیاز به بحث و تفسیر آن دارد و در عمل دعوت به ناکجا‌آباد خواهد بود.

۳ - مکانیسم تصمیم‌گیری

شاید بحث‌انگیزترین موضوع برای نشریه مشترک چپ، مشکلات تحریری و روش تصمیم‌گیری درباره آن باشد. این موضوع نیاز به دقیق‌نظر و مشورت جمعی تری دارد. به پیشنهاد ما، برای شروع کار حداقل‌های زیر را می‌توان طرح کرد:

۱- افراد امضاء‌کننده کلیات طرح، در حد توان خود وظیفه‌ای در پیشبرد نشریه بر عهده می‌گیرند و دارای حق رای می‌باشند.

۲- مجمع عمومی فعالین و دست‌اندرکاران نشریه، تعدادی از افرادی را که آمادگی و توانایی پذیرش امور تحریریه را دارند، به مدت یکسال انتخاب می‌کنند.

الف- در صورت استعفا یا اختلاف‌نظر حاد در تحریریه، با تصمیم مجمع عمومی فوق‌العاده، ترکیب تحریریه قابل تغییر است.

ب- مجمع عمومی تعدادی معین عضو علی‌البدل تحریریه را انتخاب کرده تا در انجام کارهای نشریه با حق رای مشورتی، تحریریه را یاری کنند.

۳- تحریریه در فاصله بین دو مجمع عمومی سالانه، مسئولیت پیشبرد کارها را در چارچوب مصوب مجمع عمومی برعهده دارد. نظر به این که در این مرحله بحث درباره "کلیات" نشریه مشترک است، از بسط ضوابط حاکم بر تصمیم‌گیری‌های نشریه و نیز جنبه‌های فنی و مالی پیشبرد کار خودداری می‌کنیم. گام نخست قبول و یا رد کلیات طرح نشریه مشترک چپ است.

فرویده ثابتی - صبا اسکویی - ستاره - مژده ارسی-حسین ابیات - جابر کلیبی - سیاوش،م. - همایون ایوانی -
مینا زربن - محمود خلیلی

Dialog

Postamt 1 / Postlagernd
04109 Leipzig / Germany

گفتگوهای زندان ویژه اینترنت

E-mail: dialogt@web.de

Internet: www.dialogt.net

پی‌نویس:

^۱ این طرح از سوی شورای زندانیان سیاسی چپ و جمعی از فعالین مستقل ارائه شده است که برای نظرخواهی وسیع‌تر در گفتگوهای زندان منتشر شده است. همان طور که در متن نامه آمده است، امضایکنندگان نامه، علاوه‌نمد به دانستن نظرات موافق و یا مخالف شما هستند. در این مورد می‌توانید نظر خود را به آدرس نشریه ارسال کنید.

گزارش کوتاه از وضعیت زندان‌های ایران^۱

از : مرجان، فریده و ستاره

آن چه که در این گزارش به عنوان توصیف زندان‌های رژیم جناحتکار ایران می‌آید؛ مسایلی نیست که بیان نشده و یا به شکل نوشته (چه به صورت کتاب و چه به صورت گزارش) ارائه نشده باشد. بایگانی‌های سازمان‌های مدافع حقوق بشر، عفو بین‌الملل و کسانی که به نوعی داعیه انسان دوستی سرمی‌دهند، پر از اسناد و حشتناکی است که جنایات جمهوری اسلامی را در زندان، کارخانه، کوچه و خیابان برعلیه کارگران و زحمتکشان ایران و رویژه زنان نشان می‌دهد.

این جنایات منحصر به رژیم‌های جlad و سرسپرده ایران، چه شاه و چه خمینی نیست، در تمام کشورهایی که دیکتاتوری عربیان عمل می‌کند، چنین روش‌هایی همیشه بوده و اکنون نیز ادامه دارد. از ترکیه و عراق گرفته تا سایر کشورهای آسیایی، آفریقائی، آمریکای لاتین و حتی کشورهای پیشتر اروپا و امریکا که داعیه دموکراسی آن‌ها، گوش‌ها را کر می‌کند.

با این حال، ابعاد این جنایات آن چنان وحشتناک و دلهره‌آور است که هرچه گفته و نوشته شود قطره‌ایست از اقیانوس. ما سه نفر از زندانیان سیاسی سابق رژیم جمهوری اسلامی برآن شدیم که از این فرصت مختصر و مناسب استفاده کرده و آن‌چه را که خود ناظر بودیم و یا از هم‌بندی‌هایمان در زندان که آن‌ها هم به‌نوبه خود ناظر و قایع بیان نشده بوده‌اند، به اطلاع هرچه بیشتر و جدان‌های آگاه برسانیم. با امید به‌این‌که گزارش این جنایات در آرشیوها مدفون نشود و اهرمی دیگر برای فشار بر کشورهایی که حامی رژیم سرسپرده ایران باشد؛ تا از حمایت و رنگ و لعب دادن به رژیم جمهوری اسلامی دست بردارند.

گزارش از وضعیت عمومی زندان‌ها

بعد از قیام بهمن ۱۳۵۷، به هنگامی که سردمداران رژیم جمهوری اسلامی بر شانه‌های خسته مردم سوار شده و به قدرت رسیدند؛ آنان و اربابانشان، از خواسته‌های انقلابی کارگران و زحمتکشان، و حضور سازمان‌های سیاسی مدافعان حقوق آن‌ها، چنان هراسناک بودند که با شتاب‌زدگی هرچه تمام‌تر به خفه کردن صدای حق طلبانه پرداختند. حکومت اسلامی، قبل از هرچیز شتاب‌زده به بازسازی زندان‌های دوره شاه و نیز ساختن زندان‌های جدید پرداخت. هنوز طنین فریاد "زنانی سیاسی آزاد باید گردد" برعلیه شاه در آسمان ایران پژواکش به گوش می‌رسید که حکومت جدید، دسته دسته جوانان پرشور و نیروگرفته از انقلاب و هاداران گروه‌های سیاسی اپوزیسیون، کارگران، دهقانان و زحمتکشان را روانه زندان‌ها کرد.

جمهوری اسلامی چنان شتاب‌زده به دستگیری زندانیان سیاسی رژیم سابق و مخالفان سیاسی شناخته شده پرداخت که مجبور شد به خاطر کمبود جا طویله‌ها، فروشگاه‌های بزرگ، زیرزمین وزارت‌خانه‌ها، سریازخانه‌ها و حتی

زایشگاه‌ها را تبدیل به زندان کند. دستگیرشدگان سال‌های ۱۳۵۹-۶۰ می‌گویند در بندهای اوین، در اتاق‌هایی که تنها گنجایش ۱۵ نفر را داشت تا ۱۴۰ نفر جوان و پیر و بچه را بر روی هم ریخته بودند؛ جائی برای نشستن نبود؛ چه رسید به این که شب‌ها بتوانند بخوابند. به همین سبب برای خواب چندین شیفت گذاشته بودند. عده‌ای می‌خوابیدند و عده‌ای بیدار می‌مانند تا نوبت خواب آن‌ها برسد. علاوه بر این که همیشه نیمه گرسنه بودند. کسانی که سال ۱۳۶۰ را در آپارتمان‌های اوین (جائی که زمان شاه استراحتگاه پرسنل بود) گذرانده‌اند، این دوران شکنجه‌آور را چنین توصیف می‌کنند:

آپارتمان‌ها سه اتاق داشت که در دو تایشان قفل و غیرقابل استفاده بود. تنها یک اتاق یا یک راهروی کوچک به شکل L در اختیار جمعیتی نزدیک ۱۵۰ نفر بود. تنها راه ورود و خروج هوا پنجره‌ای کوچک بود که کفاف آن‌همه جمعیت را نمی‌داد. حتی در فصل پائیز که هوای اوین به دلیل واقع بودن در منطقه کوهستانی سرد بود، به دلیل نبود هوا و گرمای زیاد حاصل از تنفس این جمعیت، زندانیان بر کف لخت زمین می‌چسبیدند تا بتوانند از گرما بکاهند. در تابستان به علت گرما و به خاطر آب گرم حمام بعضی از زندانیان به حالت اغما می‌افتادند. بدتر از همه، به علت کمبود مواد پاک‌کننده، زندانیان شپش زده بودند و خطرناشی از بیماری تیفوس آن‌ها را تهدید می‌کرد. در این‌جا هم مثل سایر بندهای اوین زندانیان همیشه نیمه گرسنه و گرسنه بودند. لازم به تذکر است که کمبود بیش از حد غذا مساله همیشگی زندان اوین بود و لاجوری جlad معروف رژیم، یکبار در اعتراض یکی از زندانیان به کمبود مواد غذایی گفته بود: "هنوز روزهای خوشتان است کاری می‌کنیم که دنبال سوسک‌ها بگردید."

به عنوان یادآوری باید بگوئیم معروف‌ترین زندان‌هایی که از شنیدن نام آن‌ها هر ایرانی چه در زمان شاه جلال و چه رژیم خونخوار کنونی دچار وحشت می‌شده و می‌شود؛ ساخته و پرداخته دوران هیتلر یا رژیم اسرائیل و ابزارهای شکنجه در آن‌ها ساخت آمریکا، اروپا و اسرائیل است. شکنجه‌گران توسط همین کشورها و به‌ویژه آلمان آموزش می‌یابند. شکنجه، از زدن کابل بر روی پشت گرفته تا تحت فشار قراردادن حساس‌ترین نقاط بدن یعنی آلت تناسلی، کشیدن ناخن، سوزاندن بدن با اتوی داغ و آتش سیگار، شکستن استخوان‌های دست و پا و گردن و شانه‌ها، شکستن فک و دندان‌ها و کورکردن چشم‌ها و شکنجه‌های روانی مداوم و بی‌خوابی دادن اجرا می‌شود.

شکنجه‌گران در موقع دستگیری فرد به‌وحشیانه ترین شکل، برای گرفتن اطلاعات، تفتیش عقاید و یا از همه مهم‌تر برای درهم شکستن فرد، برای تبدیل او به انسانی حقیر و بی‌ارزش او را تا سرحد مرگ شکنجه می‌کنند. انسان‌های بسیاری در زیر این شکنجه‌های حیوانی جان‌باخته‌اند. صفحات روزنامه‌ها، کتاب‌ها و آرشیوها انباسته از این وحشیگری‌ها است و اکثریت کارگران و زحمتکشان ایران که فرزند یا فرزندانی جان‌باخته یا شکنجه شده دارند، از آن آگاه‌اند. جنایاتی که متسفانه هنوز مكتوب نشده است.

زندانی سیاسی در زندان‌های جمهوری اسلامی ایران، همواره تحت شکنجه است و تمام لحظات زندگیش در انتظار تفتیش عقاید و متعاقب آن یا به‌همراهش کتک خوردن، ضرب و شتم و تهدید به مرگ. حتی در خواب هم فکر می‌کند که آیا فردا برای بازجوئی احضار خواهد شد؟... و تکرار سؤالات همیشگی: آیا رژیم را قبول داری؟ آیا مسلمان هستی؟ آیا گروهت را قبول داری؟ آیا حاضری بگوئی اشتباه کردم و گروهت را محکوم کنی؟ آیا حاضر به‌همکاری با ما هستی؟ آیا حاضری از همبندی‌هایی گزارش بدھی؟ و ... این کابوس وحشت‌ناک اگرچه به‌ظاهر اسمش زندان است ولی به‌تعبیر درست‌تر شکنجه‌گاهها و سلاح‌خانه‌های رژیم از قرون وسطی هم گامی فراتر گذاشته است. ما شخصاً قادر نیستیم جو رعب و وحشتی را که زندانیان شبانه‌روز در زندان حاکم کرده بودند بیان نمائیم.

رژیم که پایه‌های لرزان حکومتش بر سلاح‌های پیشرفته‌ای که به قیمت خون مردم فلاکت زده ایران از کشورهای پیشرفته می‌خرد استوار است، دائماً از جانب کارگران و زحمتکشان و نیروهای سیاسی مخالف احساس خطر کرده و می‌کند. برای حفظ بقای خود و به تعویق اندختن سرنگونی اش به انواع و اقسام شیوه‌ها برای ایجاد جو رعب و وحشت و خفه کردن هرگونه صدای مخالفی می‌پردازد که نمود آن در زندان عربیان تر و وسیع‌تر است. و زمانی که از ایجاد فضای رعب سودی نبرد برای خواباندن صدای مردم به کشتار دست می‌زند. به همان‌گونه که چه به‌شکل مخفی و چه به‌شکل علنی در سال‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۷ اوج ضعف و فلاکت خود را از سرسرخی بهترین و مقاوم‌ترین فرزندان کارگران و زحمتکشان، با کشتار دسته‌جمعی آن‌ها در زندان‌ها به معرض نمایش گذاشت.

جنایتکاران رژیم، طی سال‌های طولانی از ۱۳۶۰ به بعد که اسارت‌گاه‌هایشان مملو از نیروهای سیاسی و هوادارانشان از کارگران، کارمندان، دانشجویان و دانش‌آموزان بود به اشکال مختلف سرکوب تلاش کردند آن‌ها را یا از میدان مبارزه بدر کنند و یا از بین ببرند و خیال خود و اربابانشان را راحت کنند که کردند.

از زمانی که رژیم شرم از قیام را کنار گذاشت (و این به کوتاهی لحظه‌ای گذرا بود) و زندان‌هایی را که در آغاز می‌گفتند موزه جنایات رژیم شاه خواهیم کرد، دوباره برقا ساختند، بر آن افزودند و با سیستم‌های مدرن مجهزش کردند؛ مدام اخبار هول‌انگیزی از وضعیت زندان‌ها به بیرون از زندان درز می‌کرد و کماکان درز می‌کند. در فاصله سال‌های ۱۳۶۰-۶۱ که هنوز خون بهترین فرزندان کارگران و زحمتکشان در مبارزه با رژیم شاه بر سرگ‌فرش خیابان‌ها باقی بود، رژیم جدید، این جانشین بلافضل شاه با هیئتی دیگر، گروه گروه، از فرزندان کارگران و زحمتکشان را در زندان‌ها به جوخدۀ‌های مرگ می‌سپرد و دیگر زندانیان در محیطی پر از وحشت، و فوق طاقت انسانی هر شب تیرهای خلاص رفقایشان را که در محوطه زندان تیرباران می‌شدند شماره می‌کردند ۶۰ - ۸۰ - ۱۰۰ - ۱۲۰ و گاهی بیشتر و منتظر می‌ماندند تا فردا که نوبت کدامشان خواهد بود. و بدین طریق رژیم جمهوری اسلامی سناریوی رژیم شاه را تکمیل می‌کرد.

در همان زمان که زندانیان در اسارتگاه‌ها گرفتار شکنجه جسمی و روانی بودند خانواده‌های زندانیان نیز در بیرون از زندان دچار رنج و بدبختی و شکنجه‌های روانی از جانب رژیم بودند. همچنان که شرایط خفغان آور اجتماعی و شرایط وحشتناک اقتصادی را می‌بايست تحمل می‌کردند؛ هر آن نگران خبرهای وحشتناکی بودند که از درون زندان مبنی بر شکنجه، سرکوب و اعدام زندانیان به بیرون درز می‌کرد. به‌ویژه زمانی که به‌دلیل ممنوع‌الملاقات بودن فرزندانشان می‌باشد ماهها با وحشت و ترس سرمی‌کردن تا شاید خبری از زنده بودن آن‌ها دریافت کنند. روزهای ملاقات اگرچه برایشان روزهایی فراموش نشدنی بود که بعد از ۱۵ یا ۲۰ روز یا به‌بیانی دو هفته انتظاری طولانی! توأم با دلهره که آیا ملاقاتی خواهد بود یا نه؟ موفق به ملاقات می‌شدند. اما ترس و نگرانی در چهره‌هایشان به‌وضوح موج می‌زد. سراسیمه به‌سالن ملاقات وارد می‌شدند و در پشت گیشه‌های تلفن به‌دبیال فرزندان خود می‌گشتد و همیشه نگران سلامت آن‌ها بودند. همیشه به‌شیوه خاص خود با پانتومیم می‌پرسیدند آیا این مدت شکنجه شده‌اید، کتنک خورده‌اید به‌انفرادی رفته‌اید؟ چرا رنگ‌تان زرد شده، چرا لاغر شده‌اید؟ گاهی نیز این اشارات منجر به قطع تلفن ملاقات می‌شد. زمانی برای عذاب دادن خانواده‌ها به‌ویژه اگر متوجه می‌شدند مادری بیمار است و یا ملاقات کننده بچه کوچک به‌همراه دارد، ملاقات وی را برخلاف روال معمول، به‌آخرین گروه ملاقات منتقل می‌کردند تا بیشتر شکنجه شوند و به‌سئوالاتشان در مورد چرائی مساله نیز پاسخی داده نمی‌شد و موارد بسیاری بود که در گیری خانواده‌ها با پاسداران مسئول ملاقات منجر به‌زنانی کردند، بازجوئی و گرفتن تعهد کتبی از خانواده‌ها می‌شد.

بخشی از دوران‌های مختلف سرکوب در بندهای زنان و مسئله توایین

همان‌گونه که گفته شد برای زندانی سیاسی رژیم جمهوری اسلامی، شکنجه پایانی ندارد. دوران بازجوئی شکنجه‌های خاص خود را دارد و زمانی هم که جان سالم از زیر بار شکنجه و بازجوئی بدر می‌بری و محکوم به‌ماندن در زندان هستی، روند شکنجه به‌اشکال گوناگون از فیزیکی تا روانی ادامه می‌یابد که به‌طور خاص هدف رژیم، ایجاد فضای رعب و وحشت برای درهم شکستن روحیه اعتراضی و مقاومت زندانیان است تا مساله‌ای بهنام زندانی سیاسی که اهرم فشاری از جانب افکار عمومی داخلی و بین‌المللی است نداشته باشد. بر همین اساس هرجا که موقعیتی فراهم شده به‌بهانه‌های گوناگون دست به‌کشتار زده و با ایجاد فضای خفقان بعد از آن عده‌ای را به‌طور کامل پاسیو، سرخورده و دست به‌گربیان یاس نموده به‌نحوی که شرایط رژیم را برای رهایی پذیرفته و خود را خلاص کرده‌اند. عده‌ای دیگر را دیوانه کرده، تحويل خانواده‌ها یا تیمارستان‌ها داده است؛ و عده‌ای دیگر را به‌موجوداتی مسخ شده تبدیل نموده که انسانیت را فراموش کرده به‌همکاران رژیم تبدیل شده بودند. کسانی که تحت شکنجه‌های فرسایشی هویت سیاسی و انسانی خود را از دست دادند؛ به‌یکی از عوامل فشار رژیم تبدیل شدند و همچون یکی از ابزار شکنجه روحی و جسمی برای سایر زندانیان عملکرد داشتند. این گروه با عنوان "تواپ" مشخص می‌شوند. اینان در یک دوران طولانی چندین ساله به‌عنوان عامل سرکوب و برای شکستن روحی سایر زندانیان به‌کار گرفته می‌شدند. آن‌ها نه تنها وظیفه داشتند از تمام لحظات زندگی و روحیات زندانیان برای بازجوها گزارش‌های مفصل تهیه نمایند، بلکه در رابطه با چگونگی برخورد با زندانیان نیز نظر می‌دادند. در تمام کارهای بند دخالت مستقیم داشتند. به‌عنوان چشم و گوش رژیم عمل می‌نمودند. زمانی که دو زندانی کنار هم می‌نشستند و صحبت می‌کردند با وقارت بین آن‌ها می‌نشستند تا مانع تماس شوند. یا موقع قدم زدن همراهشان راه می‌رفتند. جای خوابیدن زندانیان را تعیین می‌کردند تا مبادا شبانه با هم صحبت کنند. رژیم جlad ایران که همیشه از اجتماع افراد وحشت داشت، در زیر چتر امن خود در زندان هم وحشت خود را پنهان نمی‌داشت و حتی به‌عنوان مقررات می‌خواست مانع غذا خوردن جمعی و خرید جمعی آن‌ها شود و زندانیان را وادر به‌زندگی انفرای نماید. اما چون همه زندانیان این شیوه را نمی‌پذیرفتند، توابها را مأمور اجرای دستورات می‌کردند تا از نزدیک شدن زندانیان به‌هم جلوگیری نمایند و اگر اینان موفق نمی‌شدند به‌بازجوها گزارش می‌کردند تا افراد به‌بازجوئی احضار و مورد ضرب و شتم قرار بگیرند.

توابها کنترل تلویزیون بند را در اختیار داشتند و تعیین می‌کردند کدام یک از دو کانال یا کدام برنامه پخش شود. بعضی از برنامه‌ها به‌عنوان دام مورد استفاده قرار می‌گرفت. تماشای گزارش سیاسی، مصاحبه‌های تلویزیونی مسئولین، گزارش سیاسی هفتگی و گزارش‌های اقتصادی و حتی ورزشی معیاری برای تعیین سرموضوعی بودن افراد و نوشتن کزارش بر علیه آن‌ها بود. خواندن صفحات سیاسی روزنامه‌های رژیم به‌شدت از طرف توابها کنترل و برای خوانندگانش گزارش تنظیم می‌شد. زمانی هنگام پخش برنامه نماز جمعه توابها بالای سر زندانی‌ها کشیک می‌دادند و مواظبত می‌کردند کسی خوابش نبرد و یا به‌کسانی که توجه نمی‌کردند تذکر می‌دادند. در دوره‌ای دیگر تماشای نماز جمعه به‌عنوان سرموضوعی بودن و توجه به‌مسایل سیاسی جرم محسوب می‌شد و برای تماشاگران به‌وسیله توابها گزارش‌های مفصل نوشته می‌شد. حتی حالت‌های آن‌ها در موقع شنیدن مطالب توصیف می‌شد.

زمانی که مدت محکومیت یک زندانی به‌پایان می‌رسید و قبول می‌کرد در شو تلویزیونی حسینیه اوین شرکت نماید، اگر وی آدم منفعی بود یا کاری به‌کار کسی نداشت و زندان را می‌گذراند اما تواب نبود، پس از اظهار نdamت وی، توابان از میان جمعیت بلند می‌شدند و دلایل خود را برای سرموضوعی بودن و به‌اصطلاح خودشان "منافق" بودن

وی اعلام می‌کردند و اغلب مانع آزادی وی می‌شدند. گاه گزارش توابها افرادی را به اعدام سوق داده بود یا منجر به محکمه مجدد و افزایش حکم می‌گردید.

گاه توابها پس از شرکت در مراسم مذهبی برای نشان‌دادن اخلاص خود دسته‌جمعی بر سر افرادی که از نظر آن‌ها سرموضعی بودند و خوب توبه نکرده بودند می‌ریختند و به‌قصد کشت آن‌ها را کتک می‌زدند. توابها زندانیانی را که مرعوب جو زندان نشده و حیثیت خود را به عنوان زندانی سیاسی حفظ کرده بودند نجس و کافر می‌خوانند. طرف و سفره آن‌ها علامت‌دار و جدا بود، طناب جداگانه برای آویختن لباس شسته داشتند و چون معمولاً "قوانین" را رعایت نمی‌کردند منجر به این می‌شد که توابها دوباره لباس خود را می‌شستند.

آن‌ها از هیچ‌گونه فشاری بر زندانیان دیگر دریغ نمی‌کردند. از جمله پس از انجام نظافت اتاق‌ها و بند، آن‌ها با سطل، آب آلوده در بند می‌ریختند. از شیوه‌های دیگر شناس ایجاد دعوای مصنوعی در بند و جاروچنجال بود که منجر به آمدن گارد سرکوب به بند و به‌زیر کتک بردن زندانیان توسط گارد و پاسداران مورد می‌شد. آن‌ها حتی از تحت فشار قرار دادن کسانی که دارای مشکلات روانی بودند خودداری نمی‌کردند، بلکه چون آن‌ها را بیمار دروغین می‌دانستند آن‌قدر به آزارش می‌پرداختند که عصیان می‌کرد و یا کارش به‌بهداری می‌کشید یا سلول و چون اغلب زندانیان دیگر به‌این شیوه اعتراض می‌کردند و از زندانی بیمار دفاع می‌نمودند کار به‌آمدن پاسداران سرکوب، ضرب و شتم و فرستادن به سلول عده زیادی می‌شد. در یکی از این موارد عده‌ای محکوم به خوردن تا ۹۰ ضربه شلاق یا به‌اصطلاح "حدشرعی" و ماندن طولانی در سلول گردیدند و زندانی دچار عدم تعادل روانی هم پس از خوردن کتک مفصل به سلول فرستاده شد.

استفاده از توابیین به عنوان یک شیوه سرکوب تا سال ۱۳۶۵ ش. (۱۹۸۶م) سیاست مسلط رژیم بود اما چون بسیاری از زندانیان تسلیم فشار توابها و مقررات ضدانسانی رژیم نشدند، بلکه این شیوه برخورد به تدریج بر افراد منفعل و یا بی‌طرف تاثیر مثبت داشت، رژیم مجبور به عقب‌نشینی و پذیرش وجود زندانیان غیرت‌واب در زندان گردید و زندانیانی را که به عنوان مخالف و سرموضعی محسوب می‌شدند از سایرین جدا و در بند جداگانه‌ای به نام بند سرموضعی‌ها جای داد. با این وجود از بند توابیین هنوز به عنوان تنبیه استفاده می‌شد و زندانیانی از بند سرموضعی را برای تحت فشار قراردادن به آن بند می‌فرستادند. از جمله بعضی را برای قبول شرایط آزادی که عبارت بود از محکوم کردن گروه‌های انقلابی و شرکت در شو تلویزونی و اعلام انزجار، که اغلب با واکنش اعتراضی مواجه می‌شد. در یک مورد در سال ۱۳۶۸ که دو نفر را به بند توابها بردند. آن‌ها اعلام اعتصاب غذا نمودند که اعتصاب یکی از آن‌ها ۹۰ روز طول کشید و زمانی که وی به حالت اغما می‌افتد او را بغل کرده به‌بهداری می‌بردند و با تزریق سرم مانع از مرگ وی شدند. تا بالاخره آن‌ها را به بند سابقشان برگردانند.

قبل از پرداختن به شیوه‌ای دیگر از سرکوب که در بندهای قزل‌حصار اعمال گردید مختصراً از درجات توابیین و نمونه‌هایی از کسانی را که در اثر فشارها به عدم تعادل روانی دچار شدند ذکر می‌کنیم. در بین توابها درجاتی حاکم بود. آن‌ها که به رده‌های بالای سازمان‌ها تعلق داشتند در بازجوئی از هواداران شرکت می‌کردند. برای شکستن روحیه آن‌ها و تسلیم کردن‌شان به پذیرش قوانین و مقررات زندان، برای بحث، سخنرانی و اظهار ندامت و بی‌فایده بودن مبارزه با رژیم به سلول‌ها و بندها فرستاده می‌شدند. در کارهای به‌اصطلاح فرهنگی یا بهتر بگوئیم شستشوی مغزی زندانیان با مهره‌های رژیم همکاری می‌کردند. در شوهای ویدئویی و تلویزیونی رژیم شرکت می‌کردند و خواسته‌های رژیم را بیان می‌نمودند. در مواردی در شکنجه، اعدام و حتی زدن تیر خلاص هم شرکت می‌کردند. این مفلوکین اغلب بعد از سوء استفاده اعدام می‌شدند.

گروهی دیگر از توابین، از فعالین دانشجویی بودند که به همراه گروههای گشت برای شناسایی به خیابان‌ها می‌رفتند و با دیدن هم‌کلاسی‌ها یا دوستان سابق خود که زمانی با آن‌ها فعالیت می‌کردند سبب دستگیری، شکنجه و گاه اعدامشان می‌شدند. عده‌ای به عنوان دام روزها به دانشگاه می‌رفتند و در پوشش دانشجوئی از طریق دوستی با دانشجویان و ایجاد فضای مناسب آن‌ها را به تور دادستانی می‌کشاندند.

توابین درجه پایین که حوزه فعالیتشان در بندها بود و موارد ذکر شده در این گزارش حاصل فعالیت آن‌هاست. در سال ۱۳۶۳ تعداد افراد دچار عدم تعادل روانی در بند ۳ اوین چشمگیر بود. در بند ۳ پایین، دختری را با زنجیر به شوفاز بسته بودند که دائماً صدای زنجیرهایش که حاصل کوشش او برای رهائی بود شنیده می‌شد ولی به تناوب برعلیه رژیم یا له گروهش با صدای بلند شعار می‌داد. گاه التماس می‌کرد که بازش کنند و زمانی نیز پرت و پلا می‌گفت. او هر روز به وسیله پاسداران و توابها کتک می‌خورد و درحالی که وسیله دفاعی‌ای جز فریاد کشیدن نداشت بی‌هوش می‌شد.

نمونه دوم پروین دختر بسیار جوانی بود که صدای دل‌نواز و رسابی داشت. پاسدار محمدی او را به شوفاز سر بند زنجیر کرده بود. او تمام ۲۴ ساعت سرود می‌خواند و با خواب آشنا می‌باشد. در سرمازی زمستان بعد از هر دو سه روز که کاملاً آلوده می‌شود و فضای سریند بموی تعفن می‌گرفت پاسدار محمدی او را باز می‌کرد و با مشت و لگد به محوطه حمام می‌آورد و لختش نموده و بزیر دوش آب سرد می‌انداخت.

نمونه سوم خانم دکتر داروسازی بود که زیر شکنجه‌های دوران بازجوئی تعادل روانی‌اش را از دست داده بود. او را در اتاق ۴ بند سه بالا، بین همه زندانیان به شوفاز زنجیر کرده بودند. فریادهای دل‌خراش او و صدای زنجیر، شکنجه روانی سایرین بود. اما توابها برای خوش خدمتی به آزار این بیماران می‌پرداختند و به همراه پاسداران سبب تشدید مشکلاتشان می‌شدند.

نمونه چهارم اکرم دختر دانش‌آموزی که روانی بی‌آزاری بود. یک بار او را به دلایل واهی اخلاقی در بند، که حاصل گزارش توابها بود ۵۰ ضربه شلاق زدند. او بعد به امتناع از زندگی رسیده بود غذا نمی‌خورد، به حمام نمی‌رفت، به رعایت بهداشت فردی و جمعی توجهی نداشت. برخوردهای پاسداران و توابین او را به مرحله زنجیری شدن کشاند و بالاخره درحالی که رو به مرگ بود روزی پدر پیرش را که مرد زحمتکشی بود به بند آورده و دخترش را که پوست و استخوانی بیش نبود و کسی را نمی‌شناخت بر کولش گذاشتند و از زندان به خارج فرستادند. چند ماه بعد اکرم دوباره درحالی که حالت بهتر شده بود به زندان برگردانده شد و با بازگشت بیماری این بار روانه تیمارستان گردید.

نمونه پنجم مادر فریده زن زحمتکشی از زاغه‌های جنوب تهران که با دو بچه تنها نان آور خانواده بود به شغل بهیاری اشتغال داشت و از پدر و مادرش نیز نگهداری می‌کرد. او در اثر شکنجه و شستشوهای مغزی وضع روانی‌اش مختل شده بود. در سرمازی زمستان از پوشیدن لباس خودداری می‌کرد. چادر کهنه‌اش را به خود می‌پیچید و ساعتها دم در اتاق درحالی که یک پایش را بلند می‌کرد رو به دیوار می‌ایستاد. روزها از خوردن غذا امتناع می‌کرد و می‌گفت می‌خواهد شیطان را که در درونش نفوذ کرده از بی‌غذایی بکشد. او به ملاقات نمی‌رفت. خانواده و بچه‌هایش را نمی‌شناخت.

مورد ششم راضیه دختر دانشجویی که زیر فشار شکنجه‌های دوران بازجویی طاقت نیاورده، دوستانش را لبو داده بود. دچار مشکل روانی شده بود، سریع در بند قدم می‌زد به صدای بلند با خودش حرف می‌زد، دست‌هایش را در هوا تکان می‌داد و در غلیان بیماری فریاد می‌کشید و مهاجم می‌شد. وی دائماً از جانب توابها معروف از جمله عفت زیر فشار قرار می‌گرفت، کتک می‌خورد و به بازجویی‌های مکرر احضار می‌شد.

مورد هفتم دختر دانشآموز دیگری با چشمان آبی و قیافه‌ای عروسکوار و کودکانه که از فشارهای زندان به دوران کودکی برگشت کرده بود و از همه می‌خواست برای او مداد رنگی و دفتر نقاشی بیاورند. او نیز کسی را نمی‌شناخت اما چنان قیافه معصوم و دوست داشتنی‌ای داشت که موسوی اردبیلی از جلادان رژیم وقتی در سال ۱۳۶۵ برای بهاصطلاح خودش، سرعقل آوردن خواهرزاده‌اش به زندان آمد و از بند دیدن کرد از بین روانی‌های موجود در بند دستور آزادی او را داد. وی هنوز هم در حالت عدم تعادل روانی بسر می‌برد.

مورد هشتم فرزانه عموبی که شرح حالش در قسمت دیگری از گزارش آمده و اکنون در تیمارستان به سر می‌برد. مادر ژاله، زهرا و... این تنها مشتی از خروار است. نمونه‌ای معده‌دود و حاصل فشارهای زندان در بند زنان اوین، مشابه آن‌ها شاید صدها مورد در زندان‌های دیگر تهران و شهرستان‌ها بودند. بعضی دست به خودکشی زدند، برخی به تیمارستان‌ها و مراکز روانی سپرده شدند و بعضی اکنون با حضور در خانواده‌ایشان مشکلی بر مشکلات آن‌ها افزوده‌اند.

نیمه دوم سال ۱۳۶۲ و سرکوب زندانیان سیاسی زن در زندان قزل‌حصار

سال ۶۲ و ۶۳ دوران وحشتناک سرکوب رژیم در زندان قزل‌حصار بود که به سال‌های سیاه معروف شده است. در این سال جلادان رژیم تصمیم گرفتند با یک سرکوب سیستماتیک و فرسایشی تکلیف زندانیانی را که حاضر به قبول شرایط ضدبشری زندان نبودند یکسره کنند.

برای شروع کار آن‌ها به بند دختران حمله برند با کابل و باطوم و چوب حاصل از شکستن جعبه‌های میوه موجود در بند زندانیان را لت و پار کردند، سپس دسته دسته جای مخصوصی که بعداً به اسم جعبه‌ها، تخت‌ها یا قیامت معروف شد، برند. ملاقات‌ها قطع گردید. درز این خبر به بیرون باعث وحشت خانواده‌ها شد. آن‌ها فهمیدند جنایتی تازه در شرف وقوع است.

آن‌ها تمام زندانیان سیاسی زن را که قصد سرکوبشان را داشتند در جایی به‌اندازه یک تابوت جای دادند. دو دیوار چوبی به‌فاصله چهار زانو نشستن یک انسان. ساعت ۶ صبح بیدارباش اعلام می‌شد و تا ساعت ۱۰ شب ادامه داشت. زندانی می‌باشد با چادر و چشم‌بند بی‌حرکت سرجای خود بنشیند کوچک‌ترین حرکت با کابل پاسخ داده می‌شد. در شبانه‌روز سه بار حق دست‌شویی داشتند و هر بار به مدت یک دقیقه. در تمام طول روز بلندگوها با صدای وحشتناک بلند مدام گفتار هذیان‌آلود خائنان را که تحمل شکنجه‌ها را نیاورده، سقوط کرده بودند و تواب نامیده می‌شدند، پخش می‌کرد یا عربدهای حاکی از "نوحه" و زاری و مراسم عزاداری را. این مجموعه چون سوهانی بود که بر اعصاب زندانیان کشیده می‌شد. موقع خواب هم زندانی باید با چادر و چشم‌بند می‌خوابید و حفظ حجاب در خواب! هم ضروری بود، چون شب پاسداران مرد با کفش کتانی به سرکشی می‌آمدند. حاجی رحمانی رئیس زندان یکبار در شبانه روز می‌آمد و ورودش را با شلاقی که ناگهانی و محکم بزمین می‌کوبید و سبب هراس می‌شد، اعلام می‌کرد. لاجوردی هم برای بازدید از پیشرفت کار، شبانه به سرکشی می‌آمد. این جنایت نه یک روز، یک هفته، بلکه بیش از ۹ ماه طول کشید.

از ماه دوم به تدریج مقاومت بچه‌ها در هم شکسته می‌شد. درحالی که دچار عدم تعادل روانی می‌شدند، اعلام می‌کردند حاضرند شرایط را بپذیرند. آن‌ها در بدترین شرایط زندگی‌اشان که از نظر روحی در هم شکسته بودند به پشت میکروfon مصاحبه فرستاده می‌شدند. درحالی که به شدت گریه می‌کردند، اعلام می‌داشتند انسان‌های حقیر و

پستی هستند و در حق مردم جنایت و خیانت کرده‌اند و تقاضای بخشش می‌کردند. این مصحابه‌ها برای سایرین پخش می‌شد تا روحیه‌اشان درهم شکسته شود. اما برای این درماندگان مصاحبه کافی اعلام نمی‌شد. رژیم خواستار مچاله شدن و مسخ‌شدن آن‌ها بود. تقاضای اطلاعات و همکاری داشت. آن‌ها را به‌چنان فلاتکی کشاندند که نه تنها اطلاعات نداده‌ای را که برعلیه خودشان بود نوشتند. برعلیه خانواده و اقوام خود و تک‌تک زندانیان آنچه می‌دانستند، نوشتند.

رژیم با اعمال وحشیانه‌اش بهترین زندانیان را به‌ضد خود و ضد انسان تبدیل کرد. جنایاتی مرتکب شد که به‌نظر نمی‌آید در دوران بردگداری، بردگداران با آن همه قساوت قلب چنین اعمالی مرتکب شده باشند. رحمانی، جلال قزل در این مورد گفته بود کاری کردیم که اسرائیلی‌ها باید از ما یاد بگیرند. وقتی مقاومت به‌درازا کشید اما تا حدودی برایشان رضایت‌آمیز بود عده‌ای را با شرایط آسان‌تر بدون مصاحبه و همکاری تنها با تعهد پاییندی به‌قوانین، از تخت‌ها برداشتند. اما عده‌ای قهرمانانه تا آخر مقاومت کردند و مقاومت رژیم را درهم شکستند.

جريان توال

در همین سال تعدادی از زندانیان را از بند جدا کرده به‌عنوان تنبیه در یک توال نگهداشتند. آن‌ها مجبور بودند شبانه‌روز در همان جا بخورند و بخوابند و زندگی کنند. شاید برای کسی قابل تصور نباشد که چگونه عده‌ای ۹ ماه شبانه‌روز در یک توال کوچک به‌سر برداشت با غذایی اندک و به‌محض کوچک‌ترین اعتراضی بعد از لست و پار شدن با کابل، مجبور می‌شدند چندین شبانه‌روز سرپا باشند که این شیوه تنبیه رایج قزل حصار برای زندانیان سرمووضع بود. یادگار این دوران برای زندانیان پاهایی است که هنوز دردنک و اغلب متورم است.

واحدهای مسکونی

مورد دیگری از سرکوب که برای هواداران مجاهدین به کار بسته شد. در این واحد حیوانی‌ترین شیوه‌ها و رفتارها در مورد تعدادی از زندانیان سیاسی به کار برده شد که توصیف آن‌چه که بر آن‌ها گذشت بسیار دردنک و دلهره‌آور است. آن‌ها شبانه‌روز با بازجوهایشان به سر می‌بردند. تمام حرکات و رفتار آن‌ها کنترل می‌شد. وادارشان می‌کردند با چادر و چشم‌بند رو به دیوار در حالی که یک پایشان بلند بود روی یک پا ساعت‌های طولانی بمانند. وادارشان می‌کردند هم‌دیگر را کتک بزنند. سر خود را به دیوار بکوبند. فحش‌های رکیک و نسبت‌های ناروا به خودشان بدهنند. برای هم‌دیگر گزارش بنویسند. اجازه خوابیدن به آن‌ها داده نمی‌شد مگر با نوشتن گزارش و برای هر خط گزارش زمان کوتاهی برای خواب. شرح آن جنایات در اینجا مقدور نیست چون کسی از این واحدها سالم بیرون نیامد که تمام جنایات را به وضوح و کامل توضیح دهد. تعداد زیادی از آنان به همکاران رژیم تبدیل شدند و تعدادی هم روانی و دچار عوارض آن که نمونه مشخص آن فردی به نام فرزانه عمومی بود که کارش به دیوانگی شدید کشید و رژیم از او برای شکنجه روحی سایر زندانیان استفاده می‌کرد و هیچ اقدامی برای معالجه‌اش به عمل نمی‌آورد. بعدها او را به خانواده‌اش تحويل دادند اما چون خانواده قادر به نگهداری‌اش نبود او را به زندان برگرداند و گفتند شما دیوانه‌اش کردید خودتان نگهداریدش و رژیم او را به بیمارستان روانی امین‌آباد منتقل کرد.

سرکوب به عنوان وسیله ایجاد ترس و وحشت برای درهم‌شکستن روحیه اعتراضی و مقاومت زندانیان در تمام طول سال‌های زندان در زندان‌های جمهوری اسلامی باشدت به کار گرفته می‌شده است. اکثر این سرکوب‌ها

همان طور که ذکر کردیم دسته جمعی صورت می‌گرفت. بدین صورت که به محض کوچکترین اعتراضی از جانب زندانیان آن‌ها را به دادگاه شرع می‌فرستادند و حاکم شرع که یک ملا بود بعد از گفتن فحش و بد و بی‌راه بر اساس احکام تعیین شده قبلی به ضربه‌های شلاق از ۵۰ تا ۱۰۰ و بیشتر محکوم می‌کرد. نشان اسلامی این احکام این بود که برای ایجاد جو رعب می‌باشدی در حضور سایرین به اجرا درآید. به همان‌گونه که برای مردم کوچه و بازار به اجرا درمی‌آمد و در مقابل چشمان وحشت‌زده عابرین افراد را شلاق می‌زدند. در زندان بدین صورت عمل می‌شد که تختی را در محوطه هواخوری بند قرار می‌دادند. متهم را با چادر روی آن می‌خوابانند. سپس زندانیان را به زور کابل از اتاق‌ها به هواخوری پرت می‌کردند تا شکنجه هم‌بندی‌هایشان را تماساً کنند که همواره با مقاومت زندانیان مواجه می‌شند و حاصل این کشمکش سرها و عینک‌های شکسته، بدن مجروح و در پایان تنبیه‌های دسته‌جمعی بود. یعنی زندگی در اتاق‌های دربسته که روزی ۴ بار برای دست‌شتوئی به مدت کوتاهی به نوبت در اتاق‌ها باز می‌شد. گاه به عنوان تنبیه بیشتر بعضی از این نوبتها حذف می‌گردید. امکاناتی از قبیل فروشگاه و هواخوری ممنوع می‌شد. زندانیان که اغلب در اثر تنبیه‌های مکرر دچار بیماری‌های کلیوی و روده‌ای بودند به شدت تحت فشار قرار می‌گرفتند، اما تحمل می‌کردند. در اتاق‌های دربسته هم زندانی در امنیت روانی نبود. برای مثال گروهی از زندانیان را که در سال ۶۵ برای تنبیه به خاطر عدم قبول تماشای شلاق‌زن به زیرزمین ساختمان ۲۰۹ برده بودند. این ساختمان مخفی‌گاهی بود که در زمان شاه و سپس در جمهوری اسلامی برای شکنجه دستگیرشدگان مورد استفاده قرار می‌گرفت. دستگاه آویزان کردن زندانی، تخت شکنجه و سایر امکانات در آن بود. اما در سال ۶۵ تخت برجا بود و دیوارهایی که هنوز آثار خون شکنجه شدگان بر آن به جا مانده بود. هوا به وسیله هواکشی به بند می‌رسید که گاه آن را می‌بستند تا فشار بیشتری بر زندانی وارد آید. اتاق‌ها کوچک و انباشته از جمعیت با کلیه وسائل شناس بود. به طور نمونه در یک اتاق پانزده متری سی و پنج نفر را که بینشان دو زندانی مسلول وجود داشت قرار داده بودند. اتاق‌ها دربسته بود و نوبت دست‌شتوئی هفده دقیقه یعنی نیم دقیقه برای هر نفر و تنها یک توالی وجود داشت. در یکی از روزها در اتاق‌ها را باز کردند و گفتند با چادر و چشم‌بند بیرون بیائید. وقتی با مقاومت مواجه شدند فکور رئیس زندان که همیشه کابلی به دستش پیچیده بود و مجتبی حلوانی جلال اوین با فشار کابل زندانیان را به محوطه کوچک دستشتوئی برند. دیدن تخت در وسط محوطه منظور آن‌ها را روشن کرد. زندانیان به عنوان اعتراض رو به دیوار ایستادند. قرار بود یکی از زندانیان را که محکوم به ۵۰ ضربه شلاق شده بود کابل بزنند. فکور و مجتبی که در این موقع غریزه حیوانی اشان آرام نمی‌گرفت عربده کشان با کابل به سروروی زندانیان می‌کوبیدند. تا آن‌ها را وادار به تماساً کنند. سرهای بسیاری شکافت. پرده گوش یکی از شدت ضربه پاره شد. خون در سالن فواره می‌زد. در حالی که مجتبی با آخرین نیرو زندانی ای را که شاید ۳۵ کیلو وزن داشت روی تخت خوابانده بود و با کابل می‌زد، فکور پایش را بر گردن یک زندانی که به زمین پرتش کرده بود گذاشت و با فشار پوتین‌هایش می‌خواست او را به تماساً وادارد. هر بار مجتبی و فکور بعد از حملاتی که عده‌ای زخمی داشت در حالی که خود به شدت نفس نفس می‌زدند، از این‌که صدایی از کسی درنمی‌آمد و ناله‌ای شنیده نمی‌شد دیوانه می‌شدند و فریاد می‌کشیدند و تهدید کنان بند را ترک می‌نمودند.

در همین سال ۶۵ و در زیرزمین، یک بار دیگر که مجتبی و فکور با شکایت زندانیان از دو زندانی سیاسی به بند آمدند و آن‌ها و سایر زندانیان را با کابل لیت و پار کردند، اما چون ناله و عجز ندیدند خودی حیوانی اشان فروکش نکرده بود. به اتاق زندانیان عادی رفتند و بی‌جهت آن‌ها را به زیر کابل و مشت و لگد گرفتند. وقتی آن‌ها شروع به فریاد و التماس کردند، آرام شده، بند را ترک کردند.

شیوه‌های متفاوت سرکوب در زندان تمامی ندارد. یکی از آن‌ها سرکوب به خاطر عقیده است که هم‌واره در مقاطع مهم به کار گرفته می‌شد. بعد از کشتار سال ۶۷ هنوز تعدادی زندانی سیاسی باقی‌مانده بود که رژیم می‌خواست تکلیف آن‌ها را یکسره کند.

نژدیک به ۹۳ نفر که در بند سرموضعی‌های زنان زندگی می‌کردند، وقتی نام اولین گروه را خواندند همه نگران بودند که بر سرshan چه خواهد آمد. ولی به سرعت خبر را به زندانیان رساندند که آن‌ها در سلول‌های انفرادی هستند و برای قبول اسلام و نماز خواندن مجبورند روزانه ۵ وعده هر بار ۷ ضربه با کابل "مهمان" شکنجه‌گران مرد باشند. این نوبت‌ها در ۴ صبح به هنگام اذان صبح، ۱۲ ظهر، ۵ عصر، ۸ شب و ۱۱ شب به اجرا درمی‌آمد تا با شکنجه فرسایشی جسمی و روانی، زندانی را درهم بشکنند. چند روز بعد، دومین گروه را با شکلی توانم با ایجاد وحشت و ترس از بند بردن. به طور مرتباً خبرهای نگران‌کننده به بند منتقل می‌شد. زندان‌بانان چندین نوبت به داخل بند می‌آمدند و در حالی که با خنده‌های بلند شادی خود را نشان می‌دادند می‌گفتند نوبت شما هم خواهد رسید. خبر خودکشی کسانی که کابل می‌خورند به ما می‌رسید، این اقدام هم برای اعتراض به شکنجه بسیار دردناک روزانه و هم برای رهایی از آن بود. روزی پنج بار بر پشت زخمی و ملتهب با کابل زدن با سوزش دردناک آن که خواب را غیرممکن می‌کند و انتظار برای نوبت بعدی که به سرعت فرا می‌رسد و شنیدن مداوم زوزه شلاق که بر بدن دوستانت و هم بندی‌هایی فرود می‌آید. اما اغلب این خودکشی‌ها ناموفق بود و تنها یک مورد آن درباره زندانی‌ای به اسم فاطمه درویش که مدت‌ها از محکومیتش گذشته و هنوز آزاد نشده بود کارساز واقع شد که رژیم صدایش را در نیاورد و ماه‌ها بعد از آن، هریار خانواده‌ها خبر می‌دادند که مادرش درحالی که تعادل روانیش را از دست داده بود به لوناپارک می‌آمد می‌گفت دخترم گم شده شما از چههای خود بپرسید، می‌دانند او کجاست، او خبر مرگ دخترش را باور نمی‌کرد. بعضی دیگر از زندانیان که حد اسلامی (ارتداد) می‌خورند به اعتصاب غذا دست زدند. آن‌ها را در حالی که در حال اغما بودند به روی میز شکنجه منتقل می‌کردند و می‌زدند. با درز خبر به بیرون از زندان و فشارهای خانواده‌ها و خارج و نگرفتن نتیجه کاملاً" مثبت، آن را متوقف کردند اما گفتند هنوز با شماها کار داریم. هنوز جو رعب و وحشتی که در بند حاکم کرده بودند، خاتمه نیافته بود که عده‌ای از زندانیان را که یا اصلاً" محکومیتی نداشتند و سال‌ها بدون حکم در زندان بودند و یا مدت‌ها از محکومیتشان گذشته بود و به دلیل نپذیرفتن شرایط زندان برای آزادی یعنی مصاحبہ یا انزجار کتبی در زندان مانده بودند و به اصطلاح ملی‌کشی می‌کردند با کلیه وسائل از زندان اوین خارج کردند. حدس بر این بود که این عده را به گوهردشت می‌برند. جائی که به تازگی با کشتار و سرکوب زندانیان خالی شده بود. آن‌ها خود را آماده شکنجه‌ای دردناک و مرگی توانم با شکنجه کرده بودند. در آنجا هم به نحوی مشکوک با آن‌ها برخورد می‌شد. نیمه شب همه را بیدار می‌کردند و دسته دسته به بازجوئی می‌برندند و از آن‌ها درباره رژیم و گروهشان نظرخواهی می‌کردند و می‌خواستند شماره تلفن خانواده‌شان را به آن‌ها بدهنند. همان شرایطی که قبل از اعدام و به دارکشیدن زندانیان مرد به کاربرده بودند. زندانیان باقی‌مانده در اوین را هم به بازجوئی‌های مکرر فرا می‌خوانند و با توجه به شایعه وجود لیست ۹۳ زندانی سیاسی که اتهام چپ دارند و محکوم به اعدام شده‌اند اینها نیز در انتظار آن بودند که به زودی اسمشان خوانده شود و روانه دادگاه‌های فرمایشی یک دقیقه‌ای صحرائی و سپس جوخه اعدام گردند.

تمام تلاش رژیم این بود که فضای رعب و وحشتی را که برای ایجادش تلاش می‌کرد، لحظه‌ای تخفیف پیدا نکند. پس هر لحظه با حرکات شتابزده این فضا را ملتهب‌تر می‌کرد. در حالی که زندانیان در انتظار دادگاه و اعدام بودند، روسای زندان به بند ریختند و دستور جمع کردن کلیه وسائل را دادند. این‌بار دوباره همه به اتاق‌های دربسته در

سالن یک آموزشگاه‌ا! فرستاده شدند. شکلی از سلول جمعی که از سال ۶۳ به بعد زندانیان اکثر اوقات خود را در آن گذرانده بودند. فشارهای ناشی از این نوع زندگی و نگرانی از اعدام، با مرگ خمینی، جو رعب و وحشت را ملتهب‌تر کرد. این‌بار به بهانه‌های مختلف دسته دسته به سلول‌های انفرادی فرستاده می‌شدند. در پشت آن چه هدفی نهفته بود؟ آیا این‌بار می‌خواهند به جای اعدام دسته جمعی که در مورد مردان اجرا شد، چوبه‌های دار را در سلول‌ها به پا کنند؟ و یا دوباره بساط حد ارتداد را برپای دارند؟ سلول‌ها پر شده بود که به طور ناگهانی درها را باز کردند و گفتند وسایل‌تان را جمع کنید. باز چه اتفاقی افتاده بود؟ همه را دسته جمعی به یک بند مخربه دور فرستادند و در اتاق‌های دربسته نگهداشتند و سپس جلوی بند دیوار کشیدند. یعنی اینکه خالی و مخربه است. در اینجا متوجه شدیم که قرار است گالیندوپل نماینده حقوق بشر از زندان‌ها بازدید کند. عجب‌رازیم جمهوری اسلامی از ارگان حقوق بشر می‌ترسد و این همه جنایات می‌کند، اگر نمی‌ترسید چه می‌کرد؟

آن چه که به عنوان سرکوب رژیم جمهوری اسلامی در زندان‌های تهران آمد، صرفاً خلاصه‌ای از آن همه جنایاتی است که در زندان‌های مختلف ایران صورت گرفته و ما برای جلوگیری از طولانی شدن مطلب خلاصه‌ای از موارد دیگر سرکوب را در زندان‌های دیگر تا آنجا که اطلاع یافته‌ایم بیان می‌کنیم.

اتاق‌های گاز: عنوان اتاق‌های کوچکی در زندان گوهردشت بود که هیچ منفذی نداشت، جز باریکه‌ای در زیر در که در موارد عادی قادر به تصفیه هوای سلول نبود. زندانیان زیادی را به عنوان تنبیهی به این اتاق منتقل می‌کردند که بعد از مدت کوتاهی به علت بالا رفتن میزان گاز کربنیک و عدم ورود هوا زندانیان به حالت اغما می‌افتدند. در مشهد و بعضی شهرهای دیگر هم وجود داشت. سلول‌های انفرادی گاز در زندان کارون در خوزستان که در تابستان گرمای هوا به بیش از ۵۰ درجه می‌رسید یکی از ابزار شکنجه و فشار برای درهم شکستن زندانی‌ها بود. آن‌ها را حتی برای دست‌شوئی بیرون نمی‌بردند.

تاریک‌خانه‌های گوهردشت: که زندانیان همیشه در تاریکی مطلق به سر می‌بردند و به آن سگدانی می‌گفتند. از این گونه تاریک‌خانه‌ها در جاهای دیگر هم بود. از جمله در خوزستان که کابین حمام سالن شنا را به سلول تبدیل کرده بودند. اتاقکی به اندازه قد یک آدم متوسط با سوراخ کوچکی نزدیک سقف که باریکه‌ای از نور مهتابی راهرو از آن به درون می‌تابید و اصلاً اتاق را روشن نمی‌کرد و زندانیان را ماهها در این اتاق‌ها نگه‌می‌داشتند. بعد که به بیرون می‌آمدند مدت‌ها سر درد و سرگیجه و حالت تهوع داشتند.

کمدۀا: نوعی سلول در اهواز بود که برای تحت فشار قراردادن زندانی مورد استفاده قرار می‌گرفت. در این کمدۀای کوچک زندانی می‌باشد طوری می‌نشست که هیچ قسمت از بدن بیرون نباشد. که به دلیل کوچکی، کار مشکلی بود. زندانی مجبور بود شبانه‌روز را به طور نشسته بگذراند و تنها سه بار برای دست‌شوئی از آن خارج می‌شد. جنایاتی که رژیم در زندان شیراز برای سرکوب زندانی‌ها انجام داد. ابعادش چنان وحشتناک است که از جمع آن همه زندانی کسی سر به سلامت بیرون نیاورد که آنچه را که رژیم انجام داده بود برملا کند و توضیح دهد که چگونه شکنجه‌گران انسان‌ها را وامی‌داشتند مثل سگ زوزه بکشند و پارس کنند و لخت مثل حیوانات چهار دست و پا راه بروند. زنان را واداشتند از هم‌دیگر رو بگیرند و با هم ممنوع‌الحرف باشند. یعنی هیچ‌کس حق صحبت با دیگری را نداشت. این فشارهای طاقت‌فرسا عده بیشماری را دچار اختلالات روانی کرد و عده‌ای کارشان به دیوانگی کشید. مطمئناً "روزی جنایات رژیم در زندان عادل‌آباد شیراز که به عنوان تبعیدگاه سایر زندان‌های کشور هم مورد استفاده

قرار می‌گرفت از پرده ابهام بیرون خواهد افتاد. همچنین وقایعی که در سایر زندان‌ها اتفاق افتاد زندان‌هایی به تعداد شهرها و روستاهای ایران.

و قایع سال ۶۷

از آغاز سال جدید، وقایعی که می‌گذشت، پر از رمز و راز بود. یک بار در فاصله چند روز همه را به دفتر ریس زندان می‌برند، وی در حالی که دو پهلو صحبت می‌کرد، نظرخواهی می‌نمود. آیا رژیم جمهوری اسلامی را قبول دارید؟ چه اتهامی دارید؟ و آیا گروهتان را قبول دارید؟ و تذکر می‌داد نگران نباشید جو دمکراتیک است و می‌توانید نظر خود را بدون واهمه بیان کنید. بعد از برگشت اولین گروه بازجویی‌شونده، حدس و گمان جان گرفت. اما با لاتفاق بر این نظر بودیم که حادثه‌ای در شرف وقوع است. به قول شاملو "مرغ سکوت جوجه مرگی فجیع را به بیضه نشسته است".

بعد از آن، نظرخواهی‌های ادواری در داخل بند تکرار شد.

تابستان سال ۶۷ فرا رسیده بود. شکسته‌های پی در پی رژیم در جنگ با عراق فضای عمومی را سنگین کرده بود. صبح یک روز گرم از بلندگو اعلام گردید که همه با حجاب در اتاق‌هایشان باشند، یکباره پاسداران دسته‌جمعی به بند آمدند. فضایی پر از رعب و وحشت بود. تنها تلویزیون بند را که در راهرو قرار داشت به خارج بند بردن. بعد از ظهر از روزنامه هم خبری نشد. اعلام کردند روزنامه نخواهید داشت و تا مدت نامعلومی ملاقات‌ها قطع است و نامه‌هایتان برای خانواده ارسال نخواهد شد. شب هنگام پاسداران به اتاق‌ها ریختند و شروع به نظرخواهی نمودند. سوالات تکراری همیشگی. پاسداران که در مقابل دفاع علی‌هیواداران مجاهدین از این سازمان برای اولین بار مواجه شده بودند در حالی که از بند خارج می‌شدند پوزخندزنان می‌گفتند خواهیم دید.

زنگ خطر به صدا درآمده بود. فردای آن روز در هواخوری بند دختر مجاهدی به نام فرزانه که مدتی قبل از زندان اوین به کمیته مشترک ضدخرابکاری زمان شاه و بند سه‌هزار یا پایگاه توحید کنونی وارد هواخوری شد و گریه‌کنان خبر داد که دیده است پسرها در گروه‌های ده‌تایی در حالی که کیسه‌ای پلاستیکی محتوی چند تکه لباس دردست برای اعدام برد می‌شدند و بلافصله به دفتر بند احضار شد. فهمیدیم آوردن او تنها برای رساندن خبر اعدام‌ها بود. هواخوری قطع شد. بند در تب و تاب وقایع بود. پاسداران مرتب به بند سرمی‌کشیدند موذیانه و لبخندزنان می‌گفتند نوبت شما هم فراخواهد رسید.

وقتی اسامی اولین گروه از زندانیان مجاهد را خواندند و اعلام کردند که با کلیه وسائل آماده باشند. ابتدا سکوت و سپس هیاهو در بند حاکم شد. بدین طریق مجاهدین بند ما که ۳۳ نفر بودند در چند نوبت از بند برده شدند. همچنین خبر رسید که مجاهدین بند توابین و بند آزادی‌ها را هم که تقریباً ۱۲۰ نفر می‌شدند از بند خارج کرده‌اند. به زودی از طریق پاسداران به بند خبر رسید که همگی اعدام شده‌اند و معلوم شد تمام پاسداران و کارکنان زندان از مرد و زن می‌بايست در محل اعدام حضور می‌یافتدند و در کشtar شرکت می‌کردند. خبر از شکنجه قبل از اعدام هم می‌رسد، همه منتظر فراخوانده شدن و اعدام بودند و وصیت‌نامه می‌نوشتند. وقتی زندانیان وابسته به گروه‌های چپ را که به حبس ابد محکوم شده بودند برای بازجویی خواستند دیگر توهمندی برای زنده ماندن باقی نماند. زندانیان زن مرتب با چادر در حالی که روهایشان را گرفته بودند به بند می‌آمدند و این نشان می‌داد که مردان به بند خواهند آمد و این کار چندین بار در شب و روز تکرار می‌شد هدف این اعمال ایجاد جو رعب و وحشت بود. اما زندانیان که

سال‌های دوران زندان همواره در بندهای تنبیه‌ی سرکرده و مرگ را پیش رو داشتند، هراسی به دل راه نمی‌دادند. پاییز فرارسیده بود و همچنان بی‌خبری و انتظار حاکم بود که به یک باره در بند را باز کردند و هواخوری برقرار گردید و اعلام نمودند ملاقات خواهید داشت. با برگشت اولین گروه ملاقاتی متوجه شدیم طی این مدت رژیم به چه جنایت وحشتناکی دست زده است. صدها زندانی سیاسی را با شکنجه‌های وحشیانه لت و پار کرده و به جوشه‌های اعدام یا چوبه‌های دار سپرده است.

شرح مختصری از برخی اشکال دیگر شکنجه

شکنجه در زندان‌های ایران شیوه‌ای رایج برای گرفتن اطلاعات و پس آنگاه در هم شکستن، مسخ و تبدیل زندانی به موجودی غیر انسانی بوده و هست. گرچه شکنجه‌گران رژیم شاه در به کاربردن وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها شهره جهان بودند، اما شکنجه‌گران جمهوری اسلامی گوی سبقت را از آن‌ها ربودند. بدین نحو که برای درهمشکستن انقلابیون چنان اعمالی را مرتکب می‌شوند که حتی تصویرش را نمی‌شود به‌خود راه داد. اما انجام این اعمال برای شکنجه‌گران و مزدوران سرمایه در سراسر جهان امری به راحتی آب خوردن است. چگونه می‌شود انسانی را مجبور کرد لخت شده به روی میله‌های سوزان آهنی بنشینند، یا چگونه می‌توان گروه گروه انسان را در کوره‌های آدم‌سوزی به خاکستر تبدیل کرد. گرچه دیدن و خواندن این صحنه‌ها بی‌نهایت زجرآور است ولی زجرآورتر از آن، نوشتن صحنه‌ها و مجسم کردن شکنجه‌های است؛ مخصوصاً زمانی که آن‌ها را با پوست و گوشت خود لمس کرده باشی. موجوداتی درنده‌تر از حیوانات وحشی، تشنه‌خون، به جان انسانی بی‌دفاع و اغلب دست و پابسته می‌افتد. با انسواع و اقسام وسایل شکنجه او را به حال مرگ می‌اندازند یا از شدت شکنجه می‌کشند.

یکی از موارد شکنجه که بر روی بسیاری از زندانیان سیاسی ایران و در تمام زندان‌های ایران به کار رفته است کابل زدن بر کف پا و یا به قول شکنجه‌گران نه شکنجه که "تعزیر" اسلامی است. در اتفاقی کوچک و نمور زیرپله‌های کمیته مشترک سابق در مرکز شهر تهران، در فضای اندکی بزرگ‌تر از یک تخت شکنجه که به دلیل کمبود هوا به سختی می‌شود در آن تنفس کرد، پاهای زندانی را با طناب و زنجیر به پایین تخت می‌بندند با شدتی که پوست و گوشت را می‌خراسد. دست‌ها را از بالای سر محکم کشیده با زنجیر می‌بندند چنان دردناک که حس می‌کنی دست‌ها در حال قطع شدن است. آن‌گاه پتوئی به روی زندانی می‌اندازند. ضبط صوتی را که در گوشه‌ای قرار دارد با بالاترین شدت صدا روشن می‌کنند تا مانع از خروج صدای شلاق و احیاناً "فریاد زندانی" که بی‌اختیار و یا برای تخفیف درد است، گردد. بعد، دو سه نفر پاسدار با کابلی که پوشش لاستیکی انتهای آن کنده شده است و در حقیقت مفتولی مسی است به نوبت و با قدرت تمام به کف پای لخت زندانی می‌کوبند. زوزه کابل در صدای قرآن یا نوحه ضبط صوت گم می‌شود.

باید توضیح داد که کف پا حساس‌ترین نقطه بدن نسبت به مغز است و موقعی که ضربه‌ای به کف پا وارد می‌شود احساس می‌کنی ضربات بر مغزت فرود می‌آید و مغز به شدت تیر می‌کشد. جنایتکاران که به نفس زدن افتاده‌اند و عرق از سر و روی اشان می‌ریزد و چشمانشان به خون نشسته است و قهقهه می‌زنند، در فاصله‌های مختلف برای این که عکس العمل پاهای دردناک را در مقابل ضربات برانگیزند و همچنین برای شکنجه بیشتر زندانی، با کف پوتین عاج مانندشان به کف پای شکنجه شده فشار وارد می‌آورند و یا اشیاء نوک تیز مانند خودکار برکف پا می‌کشند، یا با

کابل به روی انگشتان پا می‌کوبند و اگر بر روی دهان او نشسته‌اند که فریاد نزنند به فاصله‌های کوتاه برمی‌خیرند تا زندانی از کرختی بیرون آمده یا احتمالاً خفه نشود. چون قصد ندارند شکار خود را به آسانی از دست بدھند. در اثر ضربات واردہ با کابل برپا، پاها ورم کرده و مانند بشکه‌ای بزرگ و کبود رنگ می‌شود آن‌ها برای افزودن بر شدت درد شکنجه در فاصله‌هایی زندانی را باز می‌کنند و وادارش می‌سازند با پاھائی که به شدت دردناک است، راه بروند و یا بشین و پاشو انجام دهد. این حرکات با شماره انجام می‌گیرد ۱۰۰۰ بار ۲۰۰۰ بار و حتی بیشتر. این عمل دردناک برای کاستن از ورم پا و همچنین آزار بیشتر زندانی صورت می‌گیرد. همچنین با پوتین بر روی پاھائی شکنجه شده می‌ایستند و فشار می‌دهند تا پا برای خوردن ضربات بعدی آماده شود. در همان مراحل اولیه کابل پوست و گوشت کف پا را می‌شکافد و درحالی که خون فواره می‌زند آن‌ها با کابل بر روی آن ضربه وارد می‌کنند. پانسمان کردن پاھائی تکه‌تکه شده شکنجه‌آورتر از ضربات کابل است. کسانی که وظیفه پانسمان کردن را به عهده دارند از قساوت و سنگدلی چیزی از شکنجه‌گران کم ندارند. آن‌ها بی‌محابا با چاقو پاھائی زخمی را می‌شکافند، بدون استفاده از داروهای بی‌حس کننده با قیچی پوست و گوشت آویزان شده را می‌برند و به راحتی انگشتان سیاه شده را قطع می‌کنند. بعد، برای شستن خون و چرک از داروهای قوی که باعث التهاب بیشتر زخم می‌شود استفاده می‌کنند. شدت سوزش ناشی از ریختن این دارو بر روی زخم‌ها به حدی است که گوئی پای انسان را در ظرفی پر از آب جوش گذاشته‌اند. بخار از زخم‌ها بلند می‌شود. بلافاصله بعد از این پانسمان شکنجه‌آور، کابل زدن شروع می‌شود و این شکنجه، گاه شبانه روز ادامه می‌یابد و در مواردی به جان باختن شکنجه شونده می‌انجامد.

از شکنجه‌های بسیار رایج دیگر، استفاده از دست‌بند قیان است. که مج دست‌ها از پشت به شکل ضربدر روی هم قرار می‌گیرد. بدین طریق که یک دست را از بالای سر در جهت مخالف و دست دیگر را از پشت به هم می‌رسانند و از قسمت مج دست‌بند می‌زنند. آن گاه آن را به طنابی که از روی قرقره‌ای از سقف رد می‌شود می‌بنند. سر دیگر طناب را آن قدر می‌کشند تا مج دست‌ها روی گردن قرار گیرد. در این حالت رگ‌های دست به شدت کشیده می‌شوند و درد وحشتناک و خارج از تحمل است. فشار دست‌ها سر را به پایین خم می‌کند و به روی سینه فشار می‌آورد. مهره‌های گردن از درد گوئی در حال جدا شدن است. به این طریق وقتی زندانی را آویزان می‌کنند در را قفل کرده به دنبال کار خود می‌روند. در اتفاقی کوچک با هوای کم و دردی که سراسر بدن را خیس عرق می‌کند. گویی که در حمام سونا نشسته‌ای اما با لباس کامل اسلامی روپوش و شلوار و چادر و چشم‌بند. در تمام مدت آویزان بودن باید سعی کرد کمتر حرکت نمود چون با هر حرکت کوچک دست‌ها بیشتر کشیده می‌شود و به گردن فشار بیشتری وارد می‌شود و بر شدت درد افزوده می‌گردد. پاسداران به فواصل مختلف برمی‌گردند و برای ایجاد درد بیشتر جای دست‌ها را عوض می‌کنند. دست‌ها که برای مدتی به یک حالت مانده‌اند خشک و دردناک‌اند و زندانی خود قادر به حرکت آن‌ها نیست. شکنجه‌گران به طور ناگهانی و به سرعت آن‌ها را به حالت اول برمی‌گردانند به همان راحتی که چوب خشکی را می‌شکند. اما برای شکنجه شونده بسیار دردناک است مثل اینکه با ساطور دست‌ها را قطع کنند. بلافاصله بعد از این عمل جابجائی دست‌ها، قیان گردن و آویزان نمودن انجام می‌گیرد. اما این بار با دست و گردن دردناک. شکنجه فوق طاقت است و گاه زندانی به حالت اغما و بی‌هوشی می‌افتد. آن‌ها برای به هوش آوردن زندانی از ضربات کابل استفاده می‌کنند.

زمانی عمل قیان بدون آویزان گردن انجام می‌گیرد و زندانی را از شب تا صبح در یک اتاق در بسته رها می‌کنند.

از موارد دیگر شکنجه، زدن با کابل به کف دسته است که با اولین ضربه رگ‌ها متورم و به شدت ملتهب می‌شوند و دردی طاقت‌فرسا تؤام با سوزش شدید ایجاد می‌شود. گویی که دست را به شی‌ای سوزان چسبانده باشی. این شکنجه در تمام طول مدت زندان رایج است و خاص دوران بازجوئی نیست.

زدن با کابل بر سر فرد شکنجه شده در تمام مراحل بازجوئی انجام می‌شود. که گاه مفتول سیمی کابل، سر را می‌شکافد و خون فواره می‌زند. از شیوه‌های دیگر، جلوگیری از خواب فرد شکنجه شده در مراحل بازجوئی است. آویزان کردن از مج پا به شکل وارونه و یا از مج دست برای ساعت‌های طولانی و یا حتی شبانه‌روزی شیوه‌ای بسیار عادی در زندان جمهوری اسلامی است.

موارد شکنجه آنقدر وحشتناک بود که شکنجه‌شوندگاه برای رهایی از آن و عواقب غیرقابل پیش‌بینی‌اش کوشش می‌کردند هرچه زودتر بمیرند تا از این همه درد و رنج خلاصی یابند و داغی هم بر دل شکنجه‌گران بگذارند. به همین دلیل در فرصت‌هایی که دست می‌داد به خودکشی اقدام می‌کرده‌اند که در مواردی موفق بود. در یک مورد زندانی با عزمی راسخ آنقدر سرش را در یک کاسه آب نگه می‌شود و در موردی دیگر زندانی‌ای که به دستشوئی برده می‌شود با شیلنگ دستشوئی انقدر آب وارد روده خود می‌کند که روده می‌ترکد و کشته می‌شود. موارد بسیاری از دار زدن و خفه کردن خود با روسربی یا زیرپوش هم بوده که موفق بوده است و موارد بسیاری که ناموفق بوده‌اند.

رژیم جمهوری اسلامی حتی در موقع اعدام هم دست از شکنجه برنمی‌داشت و دختران را قبل از اعدام با این توجیه که اگر دختر باکره اعدام شود به بهشت می‌رود، مورد تجاوز قرار می‌دادند. البته این امر برای شکنجه زندانی و اطفاء غرایز حیوانی خودشان انجام می‌گرفت.

تجاوز به زندانی در موارد دیگری هم برای شکنجه انجام می‌شد. از نمونه‌های بارز آن تجاوز جنسی به هنگام بازجوئی به زندانی نژلا قاسمیلو برادر زاده قاسمیلو رهبر حزب دموکرات کردستان بود که به عنوان گروگان دستگیر شد و مورد شکنجه و تجاوز قرار گرفت. این عمل چنان برایش غیرقابل تحمل بود که به بیماری روانی مبتلا گردید و سال‌ها بعد که اندکی حالش بهتر شد و از زندان آزاد گردید با خودکشی به زندگی خود خاتمه داد.

مورد دیگر دختری بود که بعد از شکنجه، به وسیله یکی از مقامات مورد تجاوز قرار گرفت. وی وقتی این مساله را با پاسداران در میان گذاشت، به وی گفتند دچار خیالات شده و تهدیدش کردند که به خاطر تهمت به ارکان اسلام شلاق خواهد خورد. مورد دیگر دختر کم سن و سالی بود که بر اثر شکنجه‌ها تعادل روانی‌اش را از دست داده بود وی را هر شب به بازجوئی می‌خواستند و در بروزخ انتخاب بین شکنجه بدنی و تجاوز، چندین نفر او را مورد تجاوز قرار می‌دادند وی به هنگام غروب از شنیدن صدای بلندگو دچار تشنج می‌شد.

رژیم جمهوری اسلامی برای شکنجه بیشتر زندانیان از عواطف انسانی آن‌ها استفاده می‌کرد. کودکان را از مادران جدا می‌کردند. آن‌ها را به پاسداران یا توابها می‌سپریدند. اعلام می‌کردند بچه را به خانواده‌ای حزب‌الله‌ی یا به بیتیم‌خانه سپرده‌اند. برادران و خواهران را در حضور همدیگر مورد شکنجه و گاه تجاوز قرار می‌دادند. همین‌طور زن و شوهرها را در مقابل هم و فرزندان را در مقابل والدین. مادری تعریف می‌کرد به هنگامی که وی و پسرش را با هم و هم‌زمان شکنجه می‌کردند برای اینکه احتمالاً فریادش روی پسرش تأثیر منفی نگذارد بی‌صدا شکنجه‌ها را تحمل می‌کرد و صدائی هم از پسرش در نمی‌آمد. وقتی وی را از تخت باز کردند و خود را به بالای سر پسرش رساند با جسد وی مواجه شد.

اعدام‌های نمایشی شیوه دیگری از شکنجه بود. بدین طریق که حکم اعدام را به زندانی ابلاغ می‌کردند، وی را به محل اعدام می‌بردند، کنار دیوار قرار می‌دادند، دست‌هایش را می‌بستند و پس از خواندن آیه‌ای از قرآن فرمان شلیک می‌دادند. آن‌گاه به اطراف تیراندازی می‌کردند به نحوی که زندانی دچار توهمندی شد که تیرخوده و در حال مردن است یا مدت‌ها در آنجا به حالت انتظار اعدام نگه‌اش می‌دانستند و سپس به سلول برمه‌گردانند تا از وحشت مرگ، اقرار کند و اطلاعات لازم را بدهد.

در مورد دیگر از شکنجه، زندانی کارگری را در اهواز در حالی که یک دستاش را از پشت با طناب به دور بدنش بسته بودند، مجبورش کردند هفت شب‌هاروز در حالی که دست دیگرش به حالت خمیده روی پنجه پایش قرار داشت باشیست. به او سه بار در روز فقط برای دستشوئی و غذا اجازه می‌دادند از این حالت خارج شود.

بسیاری از این شکنجه‌ها نه حتی برای گرفتن اطلاعات بلکه برای پذیرفتن مسایل غیرواقعی و توهین‌آمیز انجام می‌گرفت. مثلاً زندانی را یک ماه در اتاق گاز زندان اهواز با حرارت بالای ۵۰ درجه نگه داشتند تا به دروغ اعلام نماید که وقتی در خانه تیمی زندگی می‌کرد علاوه بر همسرش با سایر رفقای هم‌خانه دارای روابط جنسی بود.

نکته‌ای را لازم است در اینجا تذکر دهیم که موارد بسیاری دستگیری به اشتباه صورت می‌گرفت و فردی دیگر و حتی غیرسیاسی را به دلیل شباهت قیافه یا تشابه اسمی دستگیر می‌کردند و به شدت مورد شکنجه قرار می‌دادند. یک مورد از آن فردی بود که به جای مهری حیدرزاده مرکزیت سازمان پیکار که بعداً دستگیر و تواب شد، دستگیر گردید؛ او را آن قدر شکنجه کردند که کلیه‌اش آسیب دید و کارش به دیالیز کشید، استخوان کتفش شکست و استخوان آرواره و فکش از جا در رفت. حتی بعد از پی بردن به اشتباه خود او را سال‌ها در زندان نگهداشتند چون می‌گفتند به هر حال برای آزدی باید مصاحبه نمایی.

در موردی دیگر دختری را به اتهام مجاهد بودن دستگیر کردند. وی را چنان شکنجه کرده بودند که مچاله شده بود و قدرت حرکت نداشت و برای حمل و نقل او از پتو استفاده می‌کردند. برای ترساندن سایر زندانیان وی را با آن حال به بند عمومی که اتاق‌هایی مملو از زندانی‌های کم سن و سال بود، می‌آورden. زندانیان که خودشان حتی جای کافی برای نشستن نداشتند، مجبور بودند جای بزرگی را به او اختصاص دهند چون نقطه سالمی در بدن نداشت. بعدها معلوم شد که وی را اشتباهی دستگیر کرده‌اند. موارد متعدد دیگری از انواع شکنجه از قبیل سوزاندن با سیگار، کشیدن اطوی داغ بر بدن، شکستن عمدی استخوان‌ها و ... وجود داشت که یا شکنجه‌شدگان به شهادت رسیده‌اند و اسرارش نهفته مانده و یا ما را بدان دسترسی نبوده است. این بخش را با گفته‌ای از روح الله بازجوی شعبه ۶ اوین به پایان می‌بریم که با افتخار برای ترساندن زندانی می‌گفت: "ما در این رژیم مار خورده‌ایم و افعی شده‌ایم."

تنبیه‌های در زندان

انفرادی

raig ترین تنبیه در زندان زندگی انفرادی در سلول است. بدون هیچ‌گونه امکاناتی از ملاقات که مهم‌ترین مسئله برای زندانی و به خصوص خانواده‌اش است تا روزنامه، کتاب، رادیو و تلویزیون و حتی هیچ‌گونه وسیله‌ای برای نوشتن. از خرید مواد خوراکی و بهداشتی از فروشگاه زندان محروم می‌شود و همچنین از خرید می‌بیند. در این دوران غذای روزانه‌ات را کاهش می‌دهند و گاهی برای فشار بیشتر از رفتن به دکتر و استفاده از دارو ممنوع هستی و "معمول" در روزهای اول و حتی یک ماه و دو ماه از داشتن مسواک و خمیردنдан محروم هستی و تنها با یک دست

لباس باید زندگی کنی و شانه‌ای نداری که سرت را شانه کنی و در درون سلول کاملاً منزوی هستی. تنها روزی سه بار نگهبان را به هنگام غذا دادن می‌دیدی و در دورانی هم بود که سکوت مطلق و مرگ‌آوری بر بند انفرادی که به اسم آسایشگاه در زندان اوین نام‌گذاری کرده بودند، حاکم می‌کردند. با کوچک‌ترین حرکتی مبنی بر ایجاد سر و صدا زندانی کتک می‌خورد. حتی اگر صدای دمپایی‌اش بلند می‌شد. زندانیان به هنگام دادن غذا دیده نمی‌شد و تنها از دریچه‌هایی که بر در سلول نصب شده است، غذا داده می‌شد. علاوه بر این، در چنین هنگامی هم که نگهبان را نمی‌توانستی ببینی باید با چشم‌بند غذا را دریافت می‌کردی و اگر نگهبان را می‌دیدی کتک می‌خوردی. در مواردی که نگهبان در سلول را باز می‌کرد یا باید چشم‌بند می‌داشتی و یا رویت را به دیوار می‌کردی و زندانیان زیادی به خاطر این که نگهبان را دیده بودند به شدت کتک خورده بودند و یا شش ماه اضافه‌تر در زندان مانده بودند.

زنگی در سلول‌ها معمولاً طولانی مدت و گاهی یک سال و بیشتر ادامه داشت و زندانیان به‌علت نداشتن هوای کافی و استفاده نکردن از آفتاب به حالت نیمه فلوج درمی‌آمدند و به علت کمی نور و کمی وسعت دید بینائی‌اشان صدمه می‌دید. نکته‌ای که لازم است در این جا به روی آن تأکید شود این است که فرستادن زندانی به سلول انفرادی نه صرفاً به دلیل رعایت نکردن مقررات بود بلکه تعداد زیادی از زندانیان را بارها و بارها و به طور طولانی مدت به این دلیل در سلول نگه‌می‌داشتند که شاید تحت فشار ماندن در سلول، شرایط به اصطلاح آزادی را بپذیرند. شرایط آزادی مصاحبه در جمع زندانیان در محلی به اسم حسینیه بود و حتی برای کسانی که هیچ‌گونه اتهامی نداشتند و مشکوک دستگیر می‌شدند این مصاحبه باید انجام می‌شد و گزنه سال‌ها باید در زندان می‌ماندند تا روزی که به قول خودشان جسد زندانی را از زندان خارج کنند. برای مثال تعداد بسیار زیادی از کسانی که محکومیت‌شان تمام شده بود در موج اعدام سال ۶۷ در گورهای دسته‌جمعی دفن شان کردند.

کم نبودند دختران کم سن و سالی که ماهها و حتی سال‌ها به تنها‌ی در سلول‌های انفرادی نگه‌داری می‌شدند و ای کاش فقط تنها ماندن در سلول بود. آن‌ها به شیوه‌های مختلف آن‌ها را تحت فشار قرار می‌دادند. مثلاً دختر شانزده ساله‌ای را که به طور انفرادی در سلول نگه‌داشته بودند توسط یکی از نگهبانان زن دچار عدم تعادل شده بود. زندانیان زن که خصوصیاتی شبیه مردّها داشت به طور مرتب در سلول دختر کم سن و سال و تنها را باز می‌کرد و با حرکاتی غیرعادی و مشمیز کننده باعث ترس و وحشت دختر نوجوان می‌شد که او را به مرحله جنون کشاند. دختر ۱۶ ساله دیگری را به مدت ۱۴ ماه در سلول انفرادی نگه‌داشتند. برای پذیرش شرایط آزادی مرتب مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفت و خبرهایی دروغ مبنی بر بریدن دوستانش که آن‌ها هم در سلول‌های دیگر بودند به او می‌دادند. نیمه شب در سلول را باز و آن‌ها را وحشت‌زده از خواب بیدار می‌کردند.

در دورانی که تنبيه انفرادی را می‌گذراندی، تنبيهات دیگری هم باید متحمل می‌شدی. به طور مثال یکی از زندانیان را به دلیل این که در سلول سروود خوانده بود مدت چهل روز دست‌بند زدند و با کمک زنجیر به شوفاژ داخل سلول که از لوله‌های بسیار قطور آب گرم تشکیل می‌شد بسته بودند. در اثر این عمل وحشیانه دست‌های او آسیب جدی دید و هنوز هم دستانش دردناک است و به راحتی قادر به کار با آن‌ها نیست.

قطع داروی زندانی از جمله موارد تنبيه بود. از جمله انسولین یک بیمار دیابتی را به عنوان تنبيه‌اش که حاضر به قبول شرایط آزادی نبود، بارها به مدت یک یا دو روز قطع می‌کردند. زندانی دیگری را به دلیل تماس گرفتن با سلول بغلی خود در راهرو بند در مقابل چشم دیگر زندانیانی که در سلول بودند، ۶۰ ضربه شلاق زدند.

هم‌سلولی کردن زندانی با یک زندانی روانی برای تحت فشار قراردادن هرچه بیشتر او در دوران گذران انفرادی کاری عادی بود کسانی که تحت شرایط سخت زندان و یا شکنجه‌های وحشیانه تعادل‌شان را از دست داده بودند به

عنوان ابزار فشار و شکنجه روحی سایر زندانیان به خصوص در سلول به کار می‌گرفتند. زندانی از دو نظر تحت فشار بود. یکی وضع رقتانگیز و رنج‌آور دیوانه‌ای که با او هم‌سلول بود و از این‌که می‌دید چگونه انسانی قربانی شکنجه‌های این رژیم شده است زجر می‌کشید، و از طرفی خود روانی که تعادلش را از دست داده بود مانع خواب و آرامش زندانی در تمام طول شب و روز بود. حتی بعضی از آن‌ها به زندانی حمله کرده و زندانی را مجرح کرده بودند. برای نمونه، فرزانه عمومی تحت شکنجه‌های وحشیانه، و همچنین شوک‌های بی‌رویه که برای درمان او داده بودند کاملاً تعادلش را از دست داده بود. به طوری که قادر نبودند در بند از او نگه‌داری کنند و در سلول بود. او را در مقاطع مختلف با زندانیان سیاسی بسیاری هم‌سلولی کرده بودند که برای همه آن‌ها بروزگترین شکنجه روحی به حساب می‌آمد. به خصوص که به دلیل استفاده نکردن از دارو کاملاً غیرقابل تحمل و غیرقابل کنترل بود.

گاهی اوقات هم با روانی‌هایی هم‌سلول می‌کردند که کاملاً آرام و بی‌آزار بودند و به دلیل این که حاضر به خوردن غذا نبودند بی‌حال همچون لخته‌ای گوشت در گوشه‌ای از سلول افتداده بودند. دیدن آن‌ها به شکلی دیگر شکنجه‌آور بود. مهم‌تر از همه غذا نخوردن آن‌ها و جثه ضعیف و زردشان و نگاه‌های بی‌روح و افسرده‌شان زجرآور بود. آن‌ها به دلیل این که از حمام رفتند و شستشوی خودشان خودداری می‌کردند، بوی مشتمزکننده‌ای می‌دادند. به خصوص در فضای کوچک سلول و به دلیل کمبود هوا تنفس چنین هوازی به شدت تهوع‌آور و آزاردهنده بود. یکی از این‌گونه دیوانه‌های بی‌آزار زنی بود به اسم ناهید که به دلیل اینکه همسرش را زیرشکنجه کشته بودند و خودش شکنجه شده بود، مقاومتش را به شدت از داده بود نه غذا می‌خورد، نه حمام می‌رفت و نه حاضر بود به ملاقات بود. خودش و تمام وسایلش شپش زده بود. به خاطر این‌که او را به زور به حمام می‌بردند و یا سلوش را تمیز می‌کردند و او مقاومت می‌کرد، بارها کتک خورده بود. یک مورد آن‌چنان از فشاری که برای فرستادن او به هواخوری به او می‌آورند، تحریک شد که آن‌ها را جانی خطاب کرد. مسئول بند، زنی همچون حیوان به اسم اکبری، با مشت و لگد به او حمله کرد و موهای او را گرفته و سرش را به دیوار می‌کوبید.

زندگی در اتاق‌های دربسته به دلیل نماز نخواندن

یکی از متدالوں ترین تنبیهات در زندان تنبیه دسته‌جمعی زندانیان در سلول بزرگی به اسم اتاق دربسته است. آن هم نه صرفاً به دلیل این که آن‌ها شورش کرده‌اند، بلکه فقط به دلیل اینکه نماز نمی‌خوانند. از اوایل سال ۶۳ به مرور کلیه زندانیانی که نماز نمی‌خوانند، به بندی که به بند دربسته معروف شد، در بند یک اوین منتقل کردند. آن‌ها را در اتاق‌هایی 3×4 که درهایشان بسته بود قرار دادند. تعداد زندانیان این اتاق‌های دربسته بین ۲۵-۳۵ نفر با تمام وسایلشان بود. پنجره‌های این اتاق‌ها رنگ و با جوش محکم بسته شده بود. تنها پنجره‌ای نزدیک سقف و به طور نیمه باز برای ورود و خروج هوا بود. روزها سه یا چهار وعده هر اتاق به نوبت باز می‌شد و زندانیان را به دستشویی می‌بردند.

بهانه جladan، نماز نخواندن آن‌ها و نجس به حساب آوردنشان بود. ولی در اصل دو هدف داشتند. اولاً جمع‌آوری زندانیانی که سرموضعی به حساب می‌آمدند و ممکن بود روی سایر زندانیان که تازه به بند می‌آورند و یا منفعل بودند تأثیر بگذارند. دوم این که با نگه‌داری آن‌ها در اتاق‌های دربسته هرچه بیشتر تحت فشارشان قرار دهند. چون دیگر توابها در این مورد کارآیی چندانی نداشتند. به خصوص که زندانیان در مقابلشان به دفاع می‌پرداختند.

جلادان برای اذیت کردن زندانیان اتاق‌های دربسته هر روز برنامه جدید پیاده می‌کردند. بارها به دلیل این‌که به هنگام دیر شدن نوبت دستشویی و یا مریض بودن یک زندانی، آن‌ها در زده بودند، تلویزیون و روزنامه را قطع کرده بودند و یا از وعده دستشویی‌ها کم کرده بودند. در سال ۶۵ که زندانیان در زیرزمین معروف بند ۲۰۹ دربسته بودند، زندانیان قزل‌حصار را هم به دلیل این‌که حاضر نبودند چادر سیاه سر کنند، به این بند آوردند و در بین این زندانیان تقسیم کردند. اتاق‌ها مملو از جمعیت بود و جای خواب و نشستن نبود. زندانیان قزل‌حصار که خودشان ماهها در حال تنبیه به سر می‌بردند و از هواخوری، روزنامه و کتاب، تلویزیون، فروشگاه، میوه، رفتن به بهداری و حتی ملاقات ممنوع بودند و تعداد زیادی از آن‌ها به خوردن کابل حتی بیشتر از ۱۰۰ ضربه محکوم شده بودند، برای فشار هرچه بیشتر به آن‌ها به زندان اوین منتقل شدند.

در بند ۲۰۹ برای فشار بیشتر بر آن‌ها تعدادی از زنانی را که متهم به فحشا بودند با آن‌ها هم‌اتاقی کردند. این عده شامل یک باند فحشا به رهبری یکی از ملایان به اسم احسان‌بخش دستگیر شده بودند و چون دادگاه ویژه روحانیت در اوین بود، این عده را هم به اوین آورده بودند.

با ورود این زنان به اتاق‌های دربسته که زندانیان سیاسی زن در آن‌ها به سر می‌بردند، از جانب زندانیان سیاسی اعلام اعتصاب غذا شد. دلیل اصلی آن این بود که زندانیان سیاسی می‌گفتند: زندانی سیاسی دارای یک هویت مشخص است که از نظر فکر و ایدئولوژی با رژیم مخالف است و رژیم با اختلاط زندانیان سیاسی با عادی می‌خواهد این هویت را مخدوش و به افکار داخلی و خارجی نشان دهد که زندانی سیاسی ندارد. بعد از ۱۷ روز اعتصاب غذا زندانیان عادی یکی از اتاق‌ها را جمع کردند ولی در یکی از اتاق‌ها در حالی که بعضی از آن‌ها نزدیک ۵۰ روز اعتصاب غذا بودند، رژیم توجهی به این مسئله نکرد و آن‌ها را که حالشان به شدت وخیم و رو به مرگ بود، به بهداری منتقل کردند، به این شرط که پی‌ذیرند چادر سیاه سر کنند. اگرچه رژیم از بودن عادی‌ها در بند زندانیان سیاسی وحشت داشت و به آن‌ها سفارش می‌کردند که زندانیان سیاسی چپ نجس هستند و شما حق ندارید با آن‌ها حرف بزنید و تهدیدشان می‌کردند که در صورت تماس با آن‌ها مجازات خواهید شد.

قواین ضد انسانی به عنوان تنبیه

زندانیان سر موضعی را به بند منفعلین و توابها می‌بردند و هیچ‌کس حق نداشت با آن‌ها صحبت کند. زندانیانی که نماز نمی‌خوانند، در بند به اتاق‌ها راهشان نمی‌دادند و آن‌ها در راهرو بند زندگی می‌کردند که به بچه‌های کوچه معروف بودند. حتی توالت و حمامشان جدا بود و نمی‌گذاشتند به ظرف غذای بند دست بزنند.

در ماه رمضان دو و عده غذا بیشتر داده نمی‌شد. حتی به کسانی که مذهبی و با مسلمان نبودند و حتی بچه‌هایی که در زندان به سر می‌بردند تمام طول روز را باید گرسنه می‌مانندند. البته مسئله ندادن غذای ظهر در ماه رمضان از جمله موارد درگیری بین زندانیان غیرمذهبی و جladان زندان بودند که در تمام طول دوران زندان وجود داشته که به تنبیه آن‌ها منجر می‌شده است. مجبور کردن زندانیان به انجام کارهایی از قبیل نظافت راهروهای بند، آوردن غذای بند و مواد فروشگاه و میوه که از جمله مسایلی بودند که به تنبیه و کتک خوردن زندانیان منجر می‌شد. در سال ۶۶ زندانیان سر موضعی به اعتراض به این مسئله به تحریم و اعتصاب غذا به مدت دو هفته دست زندن.

این بخش از مسایل زندان بازگویی خاطرات رفیقی است که به طور تنگاتنگ آن‌ها را لمس کرده است.

زندگی با زندانیان عادی

نگهداری زندانیان سیاسی با زندانیان عادی به منظور مخدوش کردن هویت زندانی سیاسی و همچنین تحت فشار قوار دادن آن‌ها از سenn کشورهای به اصطلاح دمکراتیک است. رژیم شاه و رژیم جمهوری اسلامی به تبعیت از اربابان خود از این شیوه استفاده می‌کردند، یعنی زندانیان سیاسی را برای تنبیه به بند زندانیان عادی می‌بردند و زندانیان عادی را وادار می‌کردند که آن‌ها را اذیت کنند. البته هر دو رژیم از این عمل سودی نمی‌بردند. چون پس از چند روز زندگی زندانی سیاسی با عادی‌ها مورد احترام و اعتماد آن‌ها قرار می‌گرفت. رژیم جمهوری اسلامی در اوایل گشایش مجدد زندان‌ها به میراث‌داری از شاه جلا، زندانیان سیاسی را برای تنبیه به زندان قصر که زندانیان عادی در آن جا نگهداری می‌شدند، می‌برد. ولی از آنجایی که زندانیان عادی نه تنها حاضر به آزار آن‌ها نبودند، بلکه شدیداً تحت تأثیر ارزش‌های ایشان قرار می‌گرفتند و احترام فوق العاده برایشان قابل می‌شدند؛ این مسئله باعث وحشت رژیم شده و این کار را ادامه نداد. با کشتار سال ۶۷ در زندان‌های ایران و سرکوب و تصفیه خونین زندانیان سیاسی، زندان اوین تقریباً خالی شد و رژیم شروع به آوردن زندانیان عادی به زندان اوین نمود و لی زندانیان سیاسی را در اتاق‌های جداگانه نگه‌داری داشت. چون از بودن آن‌ها با هم شدیداً وحشت داشت. زندگی پر از درد و رنج آن‌ها بزرگ‌ترین شکنجه برای زندانیان سیاسی بود. تماس با زندانیان سیاسی برای عادی‌ها ممنوع بود و در صورت ایجاد رابطه تنبیه می‌شدند. دیدن این قربانیان رژیم، واقعاً "دردناک و زجرآور بود. زنان پیر و دختر بچه‌هایی که برای حمل و نقل مواد مخدر و همچنین فروش از آن‌ها استفاده کرده بودند و منجر به دستگیری اشان شده بود. بچه‌های کوچکی که به همراه مادرانشان به زندان می‌آمدند و حتی بعضی از آن‌ها معتاد به تریاک بودند. دختران کم سن و سالی که به دلیل فقر دست به دزدی زده و یا از شدت فقر به دام باندهای فحشا گرفتار شده بودند. زنانی که متهم به زنا بودند و انتظار روزی که باید سنگسار شوند را می‌کشیدند و همچنین زنانی که به جرم قتل باید قصاص می‌شدند و محکوم به مرگ بودند. این‌ها فقط مشتی از خروار بود که شبانه‌روز شاهد آن بودی و از این‌که قادر به کمکی به آن‌ها نیستی باید زجری مضاعف را تحمل کنی.

سال ۶۸ به دلیل تماس با اتاق عادی‌ها برای تنبیه به سلول برده شدم و به عنوان تنبیه مضاعف به سلولی که نزدیک ۱۳ نفر در آن به سر می‌بردند. تقریباً "کمی از سلول‌های دیگر بزرگ‌تر بود. این‌گونه زندگی تنگاتنگ هم برای زندانیان عادی فشار بود. به این دلیل که آن‌ها را تهدید می‌کردند حق هیچ‌گونه تماسی را با زندانی سیاسی ندارید و هیچ چیز از آن‌ها نباید قبول کنید. از آنجایی که این‌گونه برخوردها برای آن‌ها غیرعادی و غیرقابل قبول بود به شدت اذیت می‌شدند و از طرفی زندگی رقت‌بار آن‌ها برای زندانی سیاسی بسیار عذاب‌آور بود. اکثر آن‌ها زنانی بودند که به عنوان زناکاری دستگیر شده و وحشت از سنگسارشدن یک لحظه آن‌ها را آرام نمی‌گذاشت. گریه‌ها و التماض‌هایی که می‌کردند، از هر نوع شکنجه‌ای بدتر بود. انسان آرزو می‌کرد ای کاش به جای همه آن‌ها کشته می‌شد و آن‌ها از این شرایط دردناک راحت می‌شدند. هیچ چیز آن‌ها را آرام نمی‌کرد. تمام مدت شبانه‌روز گریه می‌کردند و ضجه می‌زدند. با وجود این که از قرص آرام‌بخش استفاده می‌کردند ولی آرام نداشتند و از شدت گریه فریاد می‌کشیدند. نگهبانان مدام آن‌ها را تهدید می‌کردند که سرو صدا نکنند. در آن شرایط انسان دائماً "گودالی را در پیش روی خود می‌دید که آن زنان در حالی که سنگ به طرفشان پرتاب می‌شود، با چشمانی از حدقه درآمده به هر طرف می‌دوند و برای بیرون آمدن از آن گودال مرگبار راه نجات می‌جوینند. آن‌ها اگرچه شدیداً به زندگی وابسته بودند و حاضر به مرگ نبودند، ولی آرزو می‌کردند به جای مرگ زجرآور با سنگ، دارشان بزنند. واقعاً "درد و وحشتی

که دائماً در چهره‌شان برای چنین مرگ شکنجه‌آوری نقش بسته بود برای هیچ‌کس قابل توصیف نیست. انسان فکر می‌کرد که آن‌ها هر آن از شدت وحشت نقش زمین خواهند شد.

زندگی در بند عادی‌ها دورانی دردناک و فوق طاقت بود. شبانه‌روز تماشاگر رنج و تحریر انسان‌هایی که قربانی یک سیستم وحشی و جنایتکار بوده و هستند باید می‌بودی صدای گریه و توام با درد معتادانی که تازه دستگیر شده بودند و به علت نرسیدن مواد به آن‌ها از شدت درد به خود می‌پیچیدند. برای یک دانه قرص آرام‌بخش التماس می‌کردند. وجود دختران کم سن و سال ۹ ساله، ۱۰ ساله و ... که به علت معتاد بودن و یا فروش مواد مخدر به دلیل فقر خانواده به حبس و جریمه پولی سنگین محکوم شده بودند، دردناک‌ترین صحنه‌هاست. دختران کم سن و سالی که به دلیل فقر به دام باندهای فحشا افتاده بودند، کم نبوده و نیستند. دردناک‌تر از همه مورد سوءاستفاده جنسی قرار گرفتن زنان زندانی عادی در زندان به عنوان صیغه زندان‌بانان بود که از روی ترس و یا برای استفاده از ملاقات طولانی‌تر و یا رفتن به مخصوصی یک هفته‌ای به این حقارت تن می‌دادند.

غذای ناچیز زندان و پایین بودن کیفیت آن از جمله مسائلی بود که همیشه به دعوا و کتكاری بین آن‌ها منجر می‌شد. آن‌ها چون نمی‌توانستند مستقیماً با زندانیان بر سر کمی غذا و چای و حتی نان درگیر شوند بر سر تقسیم آن‌ها در بند کارشان به فحش‌های زشت به هم‌دیگر و حتی کتكاری منجر می‌شد. یک بار یکی از زندانیان، زندانی دیگری را که مقداری از کشمکش‌های کشمکش پلو را جمع کرده و خورده بود، مورد حمله قرار داد و با دندان‌هایش یک تکه گوشت از ران او را کند و من احساس می‌کنم هنوز آن صحنه را جلو چشمم می‌بینم. مورد دیگر یک زندانی به دلیل این که زندانی دیگری تکه گوشتی را که در غذایش بود برداشته بود، شیشه‌ای را چنان پرتاپ کرد که مج دستش را شکست.

تحrir زندانیان عادی توسط زندانیان به دلیل فحشا، مواد مخدر، قتل و دزدی بطور مستمر انجام می‌گرفت. استفاده از آن‌ها در کارگاه‌های تولیدی دایر شده در زندان به خصوص کارگاه‌های قالی‌بافی با مزدی بسیار ناچیز که اکثراً پرداخت نمی‌شد. در حقیقت قالی‌های گران قیمت با بیگاری زندانیان وارد بازار می‌شود و زندانیان یا به دلیل ترس و یا گرفتن مخصوصی یک هفته‌ای و یا طولانی‌تر کردن ملاقات تن به این بیگاری می‌دهند. این بیگاری، پول‌های کلانی را وارد جیب ایجاد کنندگان این کارگاه‌ها که از سردمداران رژیم هستند، می‌کنند.

فروش مواد مخدر و به خصوص قرص‌هایی که اعتیادآور است با قیمت گران و فروش سیگار که برای زنان ممنوع است با قیمت بسیار گران که توسط زندانیان به طور مخفیانه رواج دارد، منبع درآمدی کلان است.

قرض دادن پول به زندانیان و گرفتن بهره زیاد از آن‌ها و خرید طلاهای آن‌ها سود فراوانی را به جیب مسئولان زندان سرازیر می‌کند، به خصوص که خرید قرص‌های مخدر و خرید مواد غذایی احتیاج به پول دارد. به دلیل کیفیت و کمیت بد غذای زندان، تعداد زیادی از آن‌ها با خرید انواع و اقسام غذاهایی که قیمتی زیاد دارد، سود فراوانی را نصیب زندانیان کرده و می‌کند.

بزرگ‌ترین سرگرمی زندانیان عادی هم جنس بازی است و به شکل یک اپیدمی حتی بین زندانیان کم سن و سال زندان درآمده است. به خاطر این مسئله مرتب کابل می‌خورند و به سلول انفرادی می‌روند.

زندانیان روانی با بقیه زندگی می‌کنند و همیشه باعث رحمت بقیه می‌شوند که زندان‌بانان آن‌ها را به شوفاژهای راهرو زنجیر می‌کنند. بیماران مبتلا به بیماری صرع یکی دیگر از مشکلات بقیه هستند، چون باید مدام مواطنشان باشند که در دستشویی و یا حمام دچار غش نشوند و بیفتدند، که خطر زخمی شدن و یا حتی مرگ برای آن‌ها وجود دارد.

زندانیان از رفتن به اتاق‌های یکدیگر ممنوع هستند و در صورت تکرار آن تنبیه می‌شوند. تلویزیون از ساعت ۱۰ شب باید خاموش شده و زندانیان باید در جایشان دراز بکشند و بخوابند. در صورت رعایت نکردن این موارد تنبیه‌های مثل بسته شدن در اتاق‌ها، قطع چای، قطع ملاقات و فرستادن به سلول در موردشان اجرا می‌شود. ورزش صحیح‌گاهی اجباریست و همه باید ساعت ۶/۵ صبح در هواخوری حاضر باشند و جالب این است که ورزش آن‌ها شامل دعا خواندن برای مسئولان رژیم است که کسانی که در آن موقع صبح در هواخوری حاضر نمی‌شوند شامل تنبیه‌های در بالا ذکر شده می‌شوند. ورزش پس از خواندن دعا خاتمه می‌یابد، در کوتاه‌تر از چند دقیقه.

رژیم برای ایجاد رعب و وحشت در بین همه آن‌ها کسانی را که برای تنبیه دست‌بند می‌زد، در راهرو بند نگه می‌داشت و یا کسانی که شامل تنبیه به وسیله کابل می‌شدند، در هواخوری بند جلو چشم همه او را می‌بستند و وحشیانه کابل می‌زدند.

یکی از شکنجه‌آورترین صحنه‌ها در بند عادی‌ها شب‌ها زمانی بود که از بلندگوهای بند اسامی کسانی که فردا پنج صبح باید با کلیه وسائل آماده باشند، خوانده می‌شد. همه می‌دانستند که اسم یا اسامی خواندن شده برای صبح به آن زودی برای اجرای حکم اعدام و یا به اصطلاح قصاص و یا سنگسار است. ترس و وحشتی مرگبار همه را فرا می‌گیرد. ضجه و زاری برای هم بندیشان و هم برای خودشان که در انتظار نویتند، شروع می‌شود. صحنه‌ایست بسیار دردناک و طاقت‌فرسای تا صبح کسی نمی‌تواند بخوابد و زندانی محکوم به مرگ رنگ باخته و با چشمانی وحشت‌زده و نالان، لحظات طاقت‌فرسای را می‌گذراند. فردای آن روز هنوز هوا تاریک است که بلندگوها اسامی شب گذشته را تکرار می‌کنند. کسی که برای اعدام باید برود قبل از باز شدن در آهنین و سنگین بند با دیگر هم‌بند‌هایش در جلو میله‌های در بند در حالی که نفس‌ها را در سینه حبس کرده‌اند، لحظات فرارسیدن مرگ را شماره می‌کنند. زمانی که آن‌ها از میله‌های در، نگهبانان را که بر سر پله‌ها برای بازکردن در ظاهر می‌شود می‌بینند وحشت‌شان صدچندان می‌شود. آن وقت تازه می‌فهمند چه سرنوشت دردناکی در انتظار هم‌بندی و خودشان است.

در زندان‌های جمهوری اسلامی حتی برای عادی‌ها هم همه چیز توأم با شکنجه و زجر است. حتی موقعی که می‌خواهند آزاد شوند. در موقع آزادی دو نوع جریمه باید بپردازند یکی خوردن کامل تا نزدیک ۱۰۰ ضربه و یکی هم پرداخت جریمه نقدی. وقتی که زمان آزادی‌اشان فرا می‌رسد تمام مدت به این می‌اندیشند که چگونه باید ضربات دردناک کابل را تحمل کنند. آیا زیر فشار این ضربات زنده خواهند ماند؟ پرداخت جریمه نقدی به خصوص جریمه‌های کلان یکی از مشکلات زندانیان عادی و منبع درآمد کلانی برای رژیم ایران است که گاهی به چندین میلیون می‌رسد و کسانی که نتوانند این جریمه‌های سنگین را بپردازند باید سال‌های طولانی به جای جریمه در زندان بمانند.

یکی دیگر از راه‌های ایجاد ترس و وحشت در زندانیان عادی، اعدام محکومیین به اعدام در مقابل چشمان وحشت‌زده بقیه زندانیان است. زندانیان معتادی که در محله جمشید یکی از محلات فقیرنشین تهران در یک یورش رژیم به آجا دستگیر شده بودند، تعریف می‌کردند که سحرگاه وقتی که همه در خواب بودند نیروهای سرکوب رژیم به محله جمشید حمله و اکثریت اهالی محل را با زور اسلحه بیدار و به زندان منتقل کردند. اکتشاف زنان و مردان معتادی بودند که به بهانه قاچاقچی بودن آن‌ها تعداد زیادی از آن‌ها را در مقابل چشمان حیرت‌زده دیگران در زندان گوهردشت دار زدند. و تعداد زیادی از آن‌ها را به شدت شکنجه کردند. زن معتادی که با کمر خمیده راه می‌رفت و در محله جمشید زندگی می‌کرد، در این یورش دستگیر و به شدت شکنجه شده بود. مهره‌های کمرش به دلیل اینکه

بازجویش صندلی اش را بر روی کمر او قرار می‌داد و مشغول خوردن صبحانه می‌شد، به شدت آسیب دیده بود و نمی‌توانست به راحتی راه برود و همیشه از درد کمر رنج می‌برد.
موارد شکنجه‌ای که در اداره آگاهی برای اقرار گرفتن از زندانیان عادی به کار گرفته می‌شد، به اختصار شرح داده می‌شود:

وجه کباب کردن: شدیدترین نوع شکنجه‌ای است که اجرا می‌شود بدین شکل که انسان را روی یک میله آن چنان می‌بنند که مثل یک حلقه به دور میله در می‌آید. سپس در حالی که میله به شدت به چرخش درمی‌آید با کمک یک کابل به انسانی که دور میله به چرخش در آمده است می‌زنند.

نگهداشت در برف: در زمستان زندانیان عادی را بر روی برف قرار می‌دهند و پاهایشان را با برف می‌پوشانند. دختر هجده ساله‌ای متهم به دزدی بود، به دلیل اینکه ساعت‌های طولانی پاهایش را در برف گذاشته بودند از درد شدید پا شبها نمی‌توانست بخوابد.

قراردادن در تایر ماشین: شیوه دیگر شکنجه، قراردادن در یک طایر ماشین و چرخاندن او در حالی که با باتوم برقی به سر و تن او که در حال چرخش است می‌زنند که در اثر عمل چرخش دچار سرگیجه شدید می‌شوند. بریدن گوشت بدن با اره یکی دیگر از موارد شکنجه هست.

احکام جناحتکارانه جمهوری اسلامی در مورد زندانیان عادی

۱- حکم قسامه برای اثبات جرم به کار می‌رود. یعنی اگر از طریق شکنجه نتوانند جرمی را ثابت کنند، اگر کسی ۴۰ بار قسم بخورد که دیده که آن شخص جرم را مرتکب شده آن جرم اثبات شده است. مثلاً در مورد زنی که متهم به قتل همسرش بود چون نتوانسته بودند ثابت کنند که او همسرش را به قتل رسانده است. یکی از افراد فامیل شوهر او قسم خورده بود که او دیده است که زن، شوهرش را کشته است. از حکم قسامه به راحتی در محکوم کردن افراد استفاده می‌شود.

لزوم جلب رضایت شخص شاکی در اجرای احکام اعدام و یا عدم اجرای آن کسانی که متهم به قتل هستند و باید حکم اعدام در مورد آن‌ها اجرا شود، اگر شاکی قاتل حاضر به بخشیدن قاتل باشد او از مرگ نجات پیدا می‌کند و اگر او را نبخشد او را اعدام می‌کنند.

شیوه‌های مختلف برای بر هم زدن تعادل روانی

رژیم ایران برای ایجاد اختلال در سیستم عصبی و نهایتاً به دیوانگی کشاندن زندانی سیاسی آن‌ها را مدت‌های طولانی در سلول‌های انفرادی در محیطی با سکوت مطلق و عدم برخورد با دیگران و بدون دریافت هیچ‌گونه خبری از بیرون و بدون روزنامه، رادیو و تلویزیون و حتی هیچ‌گونه کاغذ و وسیله‌ای برای نوشتن که بتوانی حداقل افکارت را یادداشت کنی، نگه می‌داشت و مواردی هم بود که زندانی را از تمام آن چه گفته شده محروم می‌کرد و حتی برای بازجویی هم بازجو به ساختمان انفرادی می‌آمد که زندانی به هیچ‌وجه با محیط اطراف رابطه‌ای نگیرد. ولی گاه به جای سکوت مطلق با ایجاد سروصدای غیرعادی و بسیار بلند و طولانی مدت سعی می‌کردند در مغز زندانی آن چنان هیاهویی به پا کنند که نتواند بر روی هیچ چیز متمرکز شود. در اینجا به طور مختصر شرایط زندگی یک سال زندگی در انفرادی یکی از زندانیان سیاسی را که رژیم برای بر هم زدن تعادل روانی‌اش تلاش کرد، شرح داده خواهدشد.

این زندانی که مدت ده سال زندانش را عموماً در سلول‌های انفرادی گذرانده بود این بار کاملاً با شرایط جدیدی از انفرادی روبرو بود. از همه چیز محروم بود و فقط برای حمام هفت‌های یک بار از سلول بیرون‌نش می‌آوردند و گاهی هم دو هفته و یا بیشتر از حمام خبری نبود. تنها با کسانی تماس داشت که خودشان دچار عدم تعادل بودند. زندانیان عادی را به طور متناوب یک و یا دو هفته دو نفر، سه نفر و حتی بیشتر به سلول او که به سختی گنجایش زندگی دو نفر را داشت می‌آورند. تمام مدت روز و شب تا نیمه شب آن چنان بلند حرف می‌زند که انسان فکر می‌کرد مشغول فریاد زدن هستند. صحبت‌هاییشان تشکیل می‌شد از فحش‌های بسیار زشت و رکیک و توصیف صحنه‌های مشمیزکننده روابطشان با مردھای مختلف و فاحشه‌گری. این صحبت‌ها آنقدر زندگی و کشیف بودند که انسان از توصیف‌شان عاجز می‌شود. قضای سلول از گفتگوهای دیوانه‌وار آن‌ها چنان پر از سر و صدا و هیاهو می‌شد که به سختی می‌توانستی فکرت را بر روی مسائل دیگر متمرکز کنی. این صحنه‌ها چند ساعتی از شب که می‌خوابیدند تمام و بلافصله بعد از بیداری‌شان شروع می‌شد و این برنامه گاهی بیشتر از دو هفته طول می‌کشید. چون مأموریت این عده تمام می‌شد زندانی را چند روز تنها می‌گذاشتند ولی این بار جای خالی آن‌ها را با ایجاد سروصدای بیرونی به وسیله دستگاه‌های مختلف و یا فحش‌های رکیک و مشمیزکننده از سلول‌های بالا که مردان را نگه می‌داشتند و شاید هم توسط پاسداران مرد بیان می‌شد و حتی از طریق لوله دستشویی آن چنان حرف‌های زشتی با صدایی بسیار بلند به زبان آورده می‌شد که انسان آرزو می‌کرد ای کاش گوش‌هایش کر بود و نمی‌شنید. آن‌ها برای فشار هرچه بیشتر بر اعصاب زندانی بچه‌هایشان را وادر می‌کردند که به گریه‌های مصنوعی بلند و دیوانه‌وار پشت در سلول زندانی پردازد و شب‌ها با کوبیدن بر در سلول در هنگام خواب و با بازکردن در سلول و یا دریچه سلول و پرسش‌هایی که چقدر حکم داری و سئوالاتی که زندانی به فکر بازجویی فردا بیافتد او را بیدار می‌کردند. در سلول را با سر و صدا باز و بسته می‌کردند و می‌رفتند. تمام تلاش آن‌ها این بود که نگذارند او با آرامش بخوابد تا در خوابش اختلال ایجاد شود. بعد از چند روز و یا یک هفته و ایجاد سر و صدای شدید از بیرون سلول دوباره نوبت عادی‌های روانی می‌شد. این بار به جای استفاده گروهی از عادی‌های روانی از یک نفر از آن‌ها به تنها بیان استفاده می‌شد که او خودش به تنها بیان قابل بود وظیفه گروهی همه آن‌ها را انجام دهد.

معمولًا افرادی انتخاب می‌شدند که شرورترین و نامتعادل‌ترین زندانیان عادی بودند. از جمله آن‌ها یک زندانی بود که از نظر فیزیولوژیکی دو جنسه بود و مدام لخت می‌شد و بسیار ناآرام بود. به ظاهر هنگامی که لخت می‌شد

مردان را برای کنترل او به سلول می‌آورددند. مردان در حالی که با کابل به دنبال او که لخت بود وارد سلول زندانی می‌شدند. با کابلشان به بدن کاملاً لخت او ضربه می‌زنند از دیدن چنین صحنه ناگهانی و غیرقابل پیش‌بینی انسان به شدت تمرکزش را از دست می‌دهد و نمی‌تواند عکس العمل مناسب را انجام دهد. مردان زن لخت را به شدت با کابل می‌زنند که لباسش را بپوشند. بعد از خروج مردان از اتاق از پشت در مردان مرتب دریچه سلول را باز می‌کنند و او را که به شدت مشغول فریاد کشیدن و فحش‌های زننده است، بیش‌تر تحریک می‌کنند که فضای سلول از جیغ‌های وحشتناکش و فحش‌های زننده پرکند. بعد از رفتن مردان او با کمک شانه و لیوان و مشت و لگد به در فلزی سلول می‌کوبد که آن چنان صدای وحشتناکی تولید می‌کند که انسان فکر می‌کند در معدنی قرار گرفته است که در آن مشغول انفجار هستند و دائمًا "مغزش پر از سروصدای ناشی از انفجارات دینامیت" است. تمام روز و مدتی از نیمه شب کار او سروصدای فحش دادن و به در سلول کوپیدن است و این کار چند روز ادامه دارد. بعد از چند روز او را به سلوی نزدیک سلول زندانی می‌برند و این بار این وظیفه را خارج از سلول انجام می‌دهد و بر مغز و اعصاب زندانی مورد نظر فشار می‌آورند. دوباره بعد از چند روز ایجاد صدای خارج از سلول یک روانی جدید را وارد سلول می‌کنند. او بلافاصله بعد از ورود با کمک لیوان و بشقاب با شدت به در فلزی سلول می‌کوبد و فحش‌های زننده می‌دهد. سپس به عنوان این که می‌خواهد خودکشی کند بشقابی را بر می‌دارد و به شدت به شیشه پنجره سلول پرتاب می‌کند و این کار را هر بار با شدت هرچه تمام‌تر در حالی که فریاد می‌زند و فحش می‌دهد، ادامه می‌دهد. این بار نگرانی برای خطر جانی که زندانی عادی را تهدید می‌کند فشار عصبی را تشدید می‌کند ولی زندانی روانی که شدیداً "تمهیج شده" است. قابل کنترل نیست زندانیان پشت در سلول کشید می‌دهند تا از شکنجه روانی زندانی سیاسی هرچه بیش‌تر لذت ببرند و هیچ‌گونه اقدامی نمی‌کنند. کار این روانی تا یک هفته هم‌چنان ادامه دارد و هر وقت از این کار خسته می‌شود مقداری پول فلزی را بر روی در فلزی توالت سلول می‌ریزد و با شدت هرچه تمام‌تر بر روی در فلزی توالت می‌زند تا پول‌ها با سروصدای شدید بر روی در توالت بخورند ضرباتی که از این طریق در فضای کوچک سلول ایجاد می‌شود، مثل چکشی می‌ماند که بر روی مغز کوپیده می‌شود.

پس از یک هفته این روانی خارج می‌شود و بلافاصله روانی دیگری جای او را می‌گیرد. درحالی که با مقدار زیادی قرص می‌خواهد خودش را بکشد. لحظاتی بعد تصمیم می‌گیرد با شیشه خودش را بکشد که این کارها توانم با سروصدای کوپیدن در سلول است. این صحنه فوق العاده هولانگیز و نگران‌کننده است و وحشت این که او با خوردن قرص و یا بریدن رگش با کمک شیشه جانش را به خطر بیندازد؛ فشار عصبی وحشت‌ناکی به انسان وارد می‌کند. به طوری که انسان آرزوی مرگ خودش را می‌کند که شاهد مرگ کسی دیگر نباشد. این صحنه‌های شباهه روزی آن چنان دلخراش است که خورد و خوارک خواب و آرام را از انسان سلب می‌کند. اگرچه آن‌ها عمدًا "فرصت خوبیدن و آرامش را به تو نمی‌دهند این صحنه‌ها با عادی‌های روانی به اشکال گوناگون و مداوماً" انجام می‌شود و تعطیل‌ناپذیر است. این بار چند روانی دیگر به این روانی اضافه می‌شود که دسته جمعی تصمیم به خودکشی می‌گیرند و این بار که تعدادشان زیاد است دیگر قادر نیستی از خودکشی آن‌ها جلوگیری کنی. وحشت از این که در کارشان موفق شوند آن چنان تحت فشار قرار می‌دهد که آرزو می‌کنی هرچه زودتر تو را ببرند و بکشند. آن‌ها که دائم تهدید می‌کنند جسدت از این زندان خارج می‌شود و آرزوی بیرون رفتن از این جا را به گور خواهی برداش هرچه زودتر تورا بکشند تا از شکنجه شباهه روزی نجات پیدا کنی. بعد از دو هفته دلهره‌آور آن‌ها را می‌برند و زنی آشفته و پریشان را به درون سلول هدایت می‌کنند او به محض ورود به سلول به طور سوزناک و دردآوری با صدایی بلند و فریاد مانند گریه و زاری را آغاز می‌کند. نوحه‌های مشمیز کننده می‌خواند و از خوردن غذا امتناع می‌کند. او به ظاهر برای

بچه‌اش که در جیبه‌هه کشته شده است، ناله و زاری می‌کند و آن‌چنان فضای کوچک سلول را به حالت رقتباری متأثر می‌کند که انسان به طور کلی تمرکزش را از دست می‌دهد گریه و زاری او دائمی و تنها چند ساعتی در شب که خوابیده است آرام است ولی به علت فشارهای عصبی که طی شبانه‌روز تو را تحت فشار قرار داده است، قادر نیستی همان چند ساعت را با آرامش بخوابی و با خوابهای وحشتناکی از خواب می‌پرسی. مثلاً خواب می‌بینی با چنگکی که لاشه گوسفندان را به آن می‌آویزند تو را می‌خواهند اعدام کنند و یا قسمتی از بدنت را بریده‌اند که خون آن قطع نمی‌شود. یک سال تمام این صحنه‌های شکنجه‌آور ادامه دارد و تکمیل کننده آن‌ها آوردن دادیار به فاصله‌های مختلف و بازجویی و بحث بر سر عقایدت و تهدیدت به اعدام و دستبند زدن به خاطر این که برایت گزارش داده‌اند.

البته در طول این یک سال به این همه قناعت نمی‌کنند و اعمال دیگری نیز برای هرچه بیشتر اذیت کردن زندانی انجام می‌شود. مثلاً گازهای بسیار بد بو وارد سلول می‌کنند که چشم و بینی را به شدت تحریک می‌کند. در حالی که به خاطر فشار عصبی اشتها اغذا خوردن نداری آن‌ها برای تشدید هرچه بیشتر بی‌اشتها ای در غذایت دارو می‌ریزند و از وحشت این که ممکن است این داروها در سیستم عصبی تو اختلال ایجاد کند، اصلاً قادر به خوردن غذا نیستی. حتی نمی‌توانی بخوابی، از زیر در سلولت آن‌قدر آب وارد سلول می‌کنند که تمام وسایل خیس می‌شود و حتی جایی برای ایستادن نداری.

در این دوران سخت و طولانی تنها هوشیاری و تمرکز اعصاب فوق‌العاده‌ای را می‌طلبید که بتوانی بر اعصابت مسلط شوی و کارت به دیوانگی و عدم تعادل نکشد.

جمع‌بندی

خانم‌ها، آقایان، آن‌چه که شنیدید شمه‌ای بسیار مختصر از جنایاتی بود که در زندان‌های رژیم جمهوری اسلامی انجام شد و کماکان انجام می‌شود. اما آنچه را که نمی‌شود نادیده گرفت رابطه مستقیم این جنایات و اثرات زیان‌باری است که بر تک زندانیان و خانواده‌هایشان به جا مانده است و چون شکنجه‌ای دائمی همواره بر اعصاب آن‌ها فشار می‌آورد. زندانیان سال‌ها پس از رهائی هنوز در خواب بارها تعقیب، دستگیر، بازجویی، شکنجه، زندانی و اعدام می‌گردند و در بیداری در وطن خود دائماً تحت نظر قرار دارند و نقشه نابودیشان کشیده می‌شود. و در غربت علاوه بر رنج دوری از عزیزان در خطر تروریسم رژیم قرار دارند.

کودکانی که به هنگام دستگیری مادرشان مدتی را در زندان گذرانده‌اند، شرایط زندان و دیدن شکنجه‌ها چنان تأثیر وحشتناکی بر آنان گذاشته است که بعضی از آن‌ها با وجودی که اکنون حدود ۵ سال دارند هنوز نمی‌توانند خود را با محیط مدرسه و اجتماع وفق دهند و از جدا شدن از مادرانشان وحشت دارند و با این که تحت نظر روان‌پزشک هستند هنوز بهبود نیافته‌اند.

زندانیانی که تحت شکنجه و یا شرایط زندان تعادل روانی خود را از دست داده‌اند نه تنها بهبود نیافتنند، بلکه باعث زجر و آزار ممتد خانواده‌هایشان هستند و مجبورند با مخارج سنگین در آسایشگاه‌های روانی بستریشان نمایند و یا به علت نداشتن توان مالی در خانه آن‌ها را نگهداری کنند و یا تحويلی تیمارستان‌ها بدهند.

پدران و مادرانی که سال‌های طولانی با تحمل رنج فراوان هر ۱۵ روز یک بار راههای پرخطر را به امید دیدار جگرگوشگان خود پیمودند و حاصل امروزشان چشم‌های دائم به اشک نشسته، امیدهای برپادرفته، رنج دوری از

عزیزانی که به خاطرshan حتی حاضر نبودند یک ملاقات را از دست بدهند، و یا اگر فرزندی جان سالم بدر برده از زندان را فراری دادند دائمًا "تحت فشار رژیم هستند.

امیدواریم آنچه را که شنیدید، اگر باور دارید، چشم فرو نبیندید و به فراموشی نسپارید. بدانگونه که دیگران می‌کنند. پای بر سیل خون در ایران می‌گذارند و ایران را کشوری امن اعلام می‌کنند تا دستشان برای حمایت نکردن و پناه ندادن به همان زندانیانی که سال‌ها تحت آزار و شکنجه رژیم جمهوری اسلامی بودند و امروز با همه عشقشان به مردم، مجبور به ترک می‌هیلن شده‌اند تا از تعقیب و آزار رژیم رها گردند باز باشد.

وقتی با رژیمی که پایه‌های حکومتش بر خون کارگران و زحمتکشان و روشنفکران استوار است. شیوه دیالوگ انتقادی پیش گرفته می‌شود. رژیمی که چند ماهی پس از استقرار حکومتش کشتار را آغاز کرد. خلق‌های کرد، بلوج، ترکمن و عرب را به خاک و خون کشید. کارگران را اعدام کرد و به زندان انداخت، دانشگاه‌ها را به قتلگاه دانشجویان تبدیل کرد و به خیال خود اندیشه را با اسلحه نابود کند. دانش‌آموزان کم سن و سال را دسته دسته به جوخه‌های اعدام سپرد. پدران و مادران را به همراه فرزندانشان دستگیر، شکنجه و زندانی نمود. زنان حامله را شکنجه و اعدام کرد. دهقانان را در جای ایران به دلیل احراق حق از خان‌ها و مصادره زمین‌ها، سرکوب کرد و به زندان انداخت. به وسیله مزدورانش در ملاع عام در خیابان‌ها به صورت زنان تیغ کشید، اسید پاشید و شکم زنان حامله را با چاقو درید. به عنوان مبارزه با مواد مخدر (در حالی که خودشان وارد کننده و صادر کننده‌اش هستند) دهها و صدها معتاد را به عنوان قاچاقچی بین‌المللی به دار آویخت. زنان را به بهانه زناکاری به وضع فجیعی در ملاع عام با سنگسار کشت. انسان‌هایی را به دلیل اختلاف مذهبی یا تعلق خاطر داشتن به مذاهبی دیگر به جوخه‌های مرگ سپرد. کشور را ویران و گورستان‌ها را آباد کرد.

این جنایات به اشکال مختلف کماکان ادامه دارد و کوچک‌ترین مخالفت را با تعقیب و زندان و گوله پاسخ می‌دهد. بی‌شک سیاست دیالوگ انتقادی با جنایتکاران پاداشی است برای تیزتر کردن ساطور قصابی رژیم و هم‌چنین فرصتی است برای شرکای جنایات رژیم که امروز به عنوان "قهرمانان دموکراسی و بشردوستی" فریاد کشند.

Dialog

Postamt 1 / Postlagernd
04109 Leipzig / Germany

گفتگوهای زندان ویژه اینترنت

E-mail: dialogt@web.de
Internet: www.dialogt.net

پی‌نویس:

^۱ متن سخنرانی ارائه شده توسط سه تن از زندانیان سیاسی زن در سمینار برلین، ترجمه آلمانی مقاله در:

Ein kurzer Bericht über die Lage in den Gefängnissen im Iran, IRAN-REPORT, Nr. 5, Frühjahr 1998 –

پیشکش به دوست تبعیدیم
آفسانه
و سروش در ستایش
آزادی

به همه جان باختگان راه آزادی

برای خاطر تو

از پرویز لک

برای خاطر تو،
دستانم را با درختان گره خواهم زد
و در انتهای سیز رشد
با نور
درافق پامی خواهم نوشت
می‌دانم،
در باد خواهی خواند.

برای خاطر تو،
در چشم‌مانم هزار ستاره می‌کادرم
می‌دانم،
سیز خواهند شد.

برای خاطر تو،
بر فراز سینه جان‌های سوخته
در هرم آتش عشق
معدی می‌سازم
و ما را به نکهبانی آن خواهم کماشت.

برای خاطر تو ۵۵



دوست خواهی داشت.

برای خاطر تو:

در آتش دانِ صبح آتشی از ایثار بر می‌افروزد

می‌دانم:

پایدار خواهد ماند.

برای خاطر تو:

فضا را از صدا پر خواهم کرد.

می‌دانم:

منجر خواهد شد.

برای خاطر تو:

پرندگان جهان را

به میهمانی پروراد

در آسمان آبی اندیشه‌های خود فرا می‌خوانم.

برای خاطر تو:

آب دریاهای را به خوابکه مورچگان خواهم بست

و خواب

از دیدگان خفته‌ی خفتگان این قرن مبتلا

خواهم نکاند.

می‌دانم:

موج برخواهد خاست

پیدار خواهد شد.

برای خاطر تو:

باس را در میهمانی امید پدار خواهم زد.

غم را در سالگرد تولدی دیگر برای سرور

برای خاطر تو:

از شکستهای دل

گلدانی از زمان می‌سازم

و خود را به تمامی در آن می‌کارم

می‌دانم:

خون خواهم خورد

رشد خواهم کرد

سیز خواهم شد.

برای خاطر تو:

از "صد" خواهم خواست

همی ماهمان قرمز را

به طغیان در برابر نگرانی فرا بخواند.

می‌دانم:

فرا خواهد خواند.

برای خاطر تو:

ذری‌ذره خورشید را در شب افسان خواهم کرد.

می‌دانم:

وداع خواهمر گفت

برای خاطر تو

امید خواهمر داشت.

سرود خواهمر خواند.

شعر خواهمر گفت.

برای خاطر تو

خود را بدار عشق می آویزمن

و حرف آخر را این است:

دوست دارم برای همیشه

"آزادی"

زندان در کشورهای دیگر



صفحات

ویژه این شماره را به زندان و زندانی سیاسی در کشورهای دیگر جهان اختصاص داده‌ایم. تراکم مطالب و محدود بودن صفحات گفتگوهای زندان، موجب شد که قادر به انتشار همه مطالب آماده شده برای این صفحات نباشیم. این دریغ همیشگی ماست که صفحات

3 2 0 1 4 9 6 0

محدودند و فجایع بسیار، همان طور که خواهید خواند، در دو قسمت اول با دو تن از زندانیان سیاسی سابق آلمان، مصاحبه‌ای داشته‌ایم. واقعیت آنست که زندانیان سیاسی آلمان در معرض شدیدترین فشارها و شکنجه‌های روحی قرار داشته‌اند. برای زندانیان سیاسی ایران که سلونهای انفرادی در رژیم جمهوری اسلامی را تجربه کرده‌اند، تصوّر سال‌های طولانی و فرساینده ایزو لاسیون در

گفتگو با دو تن از زندانیان سیاسی سابق آلمان

در سوژمینی مثل آلمان با تاریخچه فاشیستی اش...

عادون از زندانیان سیاسی سابق آلمان "گیزلا" (Happe) و "دلتا" (Dutzl) گفتگوی انجام داده‌اند. همان گوشه که در متن مصاحبه خوانده شوند، هر دو از اعتصاب ساقی فرآکسیون ارش مرح RAF هستند و سال‌های طولانی در ایزولامیون و شرایط سخت زندان‌های سیاسی آلمان قرارداده استهانند. بحثی از تحریبات و نظرگاه‌های آن را در زیر می‌توانید.

گفتگوهای زندان: لطفاً کمی درباره خودت برای خوانندگان گفتگوهای زندان بگو.

گیزلا: ۴۶ ساله هستم و در سال ۱۹۷۰ در کارخانه‌ای ضمن گذراندن دوره آموزشی ام مبارزات سیاسی را با فعالیت‌های سندیکایی برای جوانان شروع کردم. در همان زمان با نیروهای ضدجنگ ویتمام و پشتیبانی از خلق ویتمام و اعتراض جهانی علیه آن شروع به همکاری نمودم.

در سال‌های بعد، در جنبش زنان و مبارزه بر علیه نیروگاه‌های اتمی فعال شدم. در اوایل دهه ۸۰ زندگی مخفی خود را شروع کردم و برای ساختن (جبهه ضد امپریالیست) فعالیت می‌کردم تا به راف پیوستم و در سال ۱۹۸۳ دستگیر شدم.

گفتگوهای زندان: با چه انگیزه‌هایی به جنبش انقلابی پیوستی؟ و برچه اساسی فرآکسیون ارش مرح (راف) را برای فعالیت‌های خود انتخاب کردی؟

گیزلا: انگیزه یافتن مفهوم زندگی. آنچه را که در سیستم سرمایه‌داری نتوانستم پیدا کنم.

مصاحبه با دو تن از ...

زندان‌های سیاسی آلمان وحشتناک است. چنین شکنجه‌ای که بر روح زندانیان سیاسی اثر می‌گذارد، بسی ضدانسانی تر و بی‌رحمانه تر از شکنجه‌های فیزیکی است. هدف حکومت و زندان‌بان، به قتل وسانی اندیشه و شخصیت مخالفین سیاسی در شکنجه گاه‌های مدرنی موسوم به ایزولامیون است. رنج آورتر آنست که صدای اعتراض برعلیه شکنجه‌های روانی در زندان‌ها، و به طور خاص در آلمان، موجب نشده است که سایر زندانیان سیاسی از چنین شکنجه‌ای در امان بمانند. هم اکنون نیز، در چنین شرایط سختی، تعداد دیگری از زندانیان سیاسی آلمان به سر می‌برند. ما هم صدا با تمامی آزادی خواهان و بشردوستان، خواهان رهایی آنان از زندان‌های آلمان هستیم.

در گزارش سوم، رفیق صبا اسکویی، تصویری از تجربه خود در زندان‌های ترکیه ارائه می‌کند. او با ارائه نمونه‌هایی به نشان‌دادن تفاوت فضای زندان‌های ترکیه با زندان‌های رژیم جمهوری اسلامی می‌پردازد.

مقاله "خب، چرا شکنجه را روانداریم؟" به زمینه پردازی‌های حقوقی رژیم‌های به ظاهر "دموکراتیک" برای وسمیت بخشیدن به شکنجه و سرکوب شدیدتر مخالفین سیستم حاکم بر این کشورها می‌پردازد. شواهدی که از بازجویی‌ها و دادگاه‌های اسپانیا اینک در معرض افکار عمومی است ولی در رسانه‌های سرمایه‌داری سخنی از آن در میان نیست.

ما در شماره‌های آنی بازهم تلاش خواهیم کرد، گوشه‌هایی دیگر از وضعیت زندانیان سیاسی جهان را به اطلاع خوانندگان گفتگوهای زندان برسانیم.

و تاثیر خواسته‌های سیاسی خود را مطرح می‌کند یا نمونه‌های دیگر... هم زمان یک پرسه تغییر عملی و واضح بوجود آمده که مثلاً پشتیبانی عملی و کمک به پناهندگان و مهاجرین و خواسته‌های سیاسی آن‌ها را در زمینه‌های مختلف با آکسیونهای سمبولیک سیاسی مطرح کرده و قدرت حاکم را زیر سؤال می‌برد.

اینان اعمالی هستند که در دهه ۸۰ انجام پذیر نبودند. امروزه انشعابات و اختلافات شدت یافته است. مخالفین سیستم حاکم وظیفه دارند این‌گونه مسائل، مشکلات و نزاع‌ها را حل کنند. این بدان معنی است که آکسیون‌های با خواسته تمکزدادن به همه چشم‌اندازهای، پس زده شده‌اند.

چگونگی این روند در آینده هنوز ناپیداست.

شاید بتوان وضعیت امروزه را، با «مبارزه برای بقا» تعریف کرد که در آن هنوز مقاومت به چشم می‌خورد، ولی به همان نسبت مبارزه برای تعیین سرنوشت شخصی و ساختار زندگی برای خود مهم جلوه می‌کند. پس روند تغییرات عملی از پائین و همبستگی و کمک دو جانبی به همدیگر باید ساختاری شود. با از بین رفتن سیستم سیاسی کشورهای بلوك شرق، دسته‌های سرمایه‌داران در این کشورها بدون هیچ قید و شرطی باز شد. حقوقی که کارگران با مبارزات طولانی به دست آورده بودند، قانون‌گزاری اجتماعی، حقوق بشر - ذره ذره عقب زده می‌شوند، زیرا با از بین رفتن سیستم سیاسی بلوك شرق ضرورت خودنمایی‌های دمکراتیک برای کشورهای غربی دیده نمی‌شود. رقیبی وجود ندارد که لازم باشد به جهان ثابت شود که ما بهتریم و دمکراتریم - وضع بدانجا رسیده که مبارزه انسانی و اجتماعی عمومی در کشور آلمان ضعیفتر شده است.

گفتگوهای زندان: چگونه دستگیر شدی؟

با برنامه‌ریزی و فعالیت خود پناهندگان و خارجیان و گروه‌های ضدفاشیست و ضدنژادپرست آلمانی، برعلیه قوانین نژادپرستانه و ضدخارجی در آلمان (و در قدم بعدی مجموع اروپا) سازمان می‌داد. کاروان، برای سال ۲۰۰۰، در شهر بنا (آلمان) از ۲۱ آپریل تا ۱ ماه مه «کنگره پناهندگان» را برگزار می‌کند.

مصاحبه با دو تن از ... ۱۱۹

از خود بیگانگی موجود که پول و روابط کالائی حتی زندگی خصوصی انسان‌ها را تعیین می‌کرد باعث این پیوستن شد و هسته اصلی انگیزه من بود. راف مبارزة مدام علیه روابط حاکم را «وراملیتی» پیشه کرده بود.

در سرزمینی مثل آلمان با تاریخچه فاشیستی اش که رشد سرمایه در دهه گذشته تا دورترین نقاط زندگی اجتماعی سازماندهی شده بود و به همان نحو انسان را صیقل می‌داد، چنین پروسه‌آزادی بخشی فقط وراملیتی امکان پذیر بود.

گفتگوهای زندان: بعد از گذشت سه دهه، اوضاع را چگونه ارزیابی می‌کنی؟

گیزلا: وضعیت کنونی، وضعیت مشکلی است. جنبش انقلابی شکست سختی را محمل شده و بدین خاطر انسان‌ها به انزوا کشیده شده‌اند. فعالیت‌های سیاسی حاضر خیلی ضعیف‌اند و بسیج کننده نیستند. فعالیت‌هایی که شکل دهه هشتاد (۸۰) را آدامه می‌دهند، شیوه بوروکراتیک پیدا کرده‌اند و این خود پاسخ دهنده قسمتی از سؤال تفاوت‌های شکل مبارزه با دهه‌های ۶۰ و ۷۰ و نقاط اشتراک آنان است. کما این‌که مبارزه در درهه ۸۰ خیلی کمرنگ‌تر جلوه می‌کند.

نقاط اشتراک مبارزه بین این سه دهه خیلی ضعیف است و این شاید نقطه مثبت آنست چرا که از طرفی موقعیت تغییر یافته، شکل مبارزه جدید و تغییر یافته‌ای به خود می‌گیرد و شکل‌های جدیدی از طرف دیگر سازماندهی می‌گردد. مثلاً سازماندهی در گروه‌های کوچک در هسته‌های انقلابی کوچک که در سال‌های ۸۰ متداول بود در دراز مدت خاصیت خود را برای یک روند انقلابی از دست داد. اغلب نگرش وسیع خود را در مورد موقعیت‌های مشخص، یا وضعیت جامعه و یا تصورات خود را در مورد تغییر انسان‌ها در جامعه از دست دادند. اختناق دولتی بر اساس قدرت حاکم بر آنان غالباً شد. چند سالی است که شکل جدیدی از مقاومت به وجود آمده که با استفاده از فرهنگ‌های مختلفی سعی به بیان خود دارد. از یک فرهنگ جدید (زنگی مخفی) مسائل سیاسی جدیدی مطرح می‌گردد. به عنوان نمونه «کاروان»^(۱) که از محلی به محلی دیگر می‌رود و با موزیک

- کاروان حرکت اعتراضی سال‌های اخیر در آلمان برای احفاف حقوق تبعیدیان، پناهندگان و مهاجرین است که در ۱۹۹۸ به شهرهای مختلف حرکت می‌کرد و طرح خواسته‌های خود را

بردم، تا قبل از محاکمه‌ام در سال ۱۹۸۴ اجازه هیچ کاری نداشتیم، نه ملاقات، نه هوای آزاد... بعد از آن به خاطر فشار افکار عمومی که دائم جریان محاکمه را دنبال می‌کرد، هر سه روز برای چند ساعت در سلول مرا باز می‌گذاشتند و به تنها بی اجازه بیرون رفتن از سلول و قدم زدن در حیاط زندان را داشتم. برای من، ولی، رابطه گرفتن و صحبت کردن با دیگر زندانیان سیاسی کماکان تا سال ۱۹۸۹ یعنی پایان مدت زندان، ممنوع بود. در آن زمان ما دهمین اعتصاب غذای خود را از سال ۱۹۷۰ در زندان سازماندهی کردیم. نخست با یک زندانی بعد با ۲ و سپس با ۴ زندانی دیگر تماس گرفته و اعتصاب غذای خود را شروع کردیم.

گفتگوهای زندان: آیا در زندان عمومی بودی؟ چند نفر، با چه تعداد و امکاناتی؟

گیزلا: من در تمام مدت زندان هیچ وقت در بند عمومی نبوده بلکه در تمامی مدت در بندهای ویژه جدا شده از بند عمومی نگهداری می‌شدم. در این بندهای ویژه اکثراً زندان عمومی وجود نداشت. حداکثر ۲ یا ۴ نفر در این بندها زندانی می‌کشیدند. در زمانی که اجازه خروج از بند و بهسر بردن در هوای آزاد را (در سال ۱۹۸۹) داشتم می‌توانستم تلویزیون تماشا کنم، ورزش کنم و غیره.

گفتگوهای زندان: آیا حرکت‌های اعتراضی درون زندان داشتید؟

گیزلا: ما در زندان یک اعتصاب غذای مشترک داشتیم. در مدت زمانی که در زندان بودم این بزرگ‌ترین اعتصاب غذائی بود که از سال ۱۹۸۵ به مدت ۶ روز سازماندهی شده بود. بعد از آن در سال ۱۹۸۹، یک اعتصاب غذای مقطعي داشتیم. بین سال‌های ۸۴ تا ۸۹ شکل‌های مختلفی از مقاومت را تجربه کردیم. مدت زمانی طولانی، رفتن به هوای آزاد را بایکوت کرده بودیم، چون خواهان رفتن با دیگر زندانیان سیاسی به هوای آزاد بودیم. در زندان فرانکفورت که من طولانی ترین مدت زندانیم را در آن بسر بردم، اکسیون‌های مختلفی علیه ممنوعیت رابطه‌گیری با دیگر زندانیان سیاسی انجام دادیم. آنچنان نیز همین طور در مقطعي از بیرون رفتن از سلول صرف نظر کردیم. از لای درهای سلول‌ها با هم صحبت می‌کردیم، آکسیون‌های داد و فریادهای هم‌زمان با دیگر زندانیان داشتیم، ما را از محوطه راهرو تا سلول‌های مان غلت می‌دادند، چون در راهروها می‌خوابیدیم، در این آکسیون‌ها همیشه تعداد زیادی از زندانیان شرکت می‌کردند. مصاحبه با دو تن از ... ۱۲۱

گیزلا: پلیس جنایی آلمان، عکس‌های ما را روی پلاکات‌های مختلف پخش کرده و همه جا بدباند مان بود. برای کسی که یکی از ما را شناسانی کرده و به پلیس اطلاع می‌داد ۵ هزار مارک جایزه تعیین شده بود. مرا از طریق همین پلاکات‌ها در یک ایستگاه کوچک راه‌آهن شناسانی کرده و وقتی از قطار پیاده می‌شدم، دستگیر کردند.

گفتگوهای زندان: بازجویی‌ها به چه نحو بود؟

گیزلا: وقتی در دفتر رئیس پلیس فهماندم که من مایل به صحبت کردن با آن‌ها نیستم مرا راحت گذاشتند. در همان شب مرا به زندان «اشتمانهایم» اشتوتگارت بردند و در یک سلول انفرادی زندانی کردند. این روش شکنجه آن‌ها بود.

گفتگوهای زندان: به چند سال زندان محکوم شدی و در مجموع چند سال در زندان بودی؟

گیزلا: من به ۸ سال و چند ماه زندان محکوم شدم و تمام وقت را در زندان بسر بردم (همه مدت زندانم را کشیدم).

گفتگوهای زندان: در مدت زندان، از روش‌های تیشهی خاص در مورد خودت و یا سایر زندانیان استفاده شد؟ اگر آری چگونه؟ (انفرادی، ایزولاسیون)

گیزلا: زندانیان سیاسی با شروع زندانی خود اساساً در سلول‌های انفرادی نگهداری شوند. این دستور قاضی بود. بعد از مدتی که در انفرادی بودم، اجازه داشتم هر سه روز، چند ساعت در حیاط زندان قدم بزنم و سلول انفرادی برای مجازات اعمال انجام گرفته در زندان استفاده می‌شد. مثلاً اگر من سعی می‌کردم با دیگر زندانیان سیاسی رابطه برقرار کنم یا صحبت کنم، چون صحبت کردن با زندانیان سیاسی ممنوع بود.

گفتگوهای زندان: چند سال در ایزولاسیون قرار داشتی و آیا چنین روشی در مورد افراد مختلف یکسان بود؟

گیزلا: من تمام مدت زندانی ام را، یعنی ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۹ در سلول انفرادی بسر

۱۹۸۴ تا ۱۹۸۳، هرماه دوبار و هر بار نیمساعت اجازه ملاقات داشتم بعد از آن هرماه ۲ ساعت اجازه ملاقات داشتم به خیلی از دوستان من اجازه ملاقات داده نمیشد(از طرف دادگاه) بین من و ملاقات کننده من یک شیشه دو طبقه وجود داشت دو نفر همیشه آنجا بودند و گوش میدادند یک مسئول زندان و یکنفر از پلیس جنائی که مکالمه ما را یادداشت کرده به دادگاه می فرستادند بعد در اکثر پرند تعریف میکردیم و آنها یادداشت کرده به دادگاه میگذاشتند که حرفشان را تا آخر موقع به این ملاقات کنندگان اجازه ملاقات مجدد نمیگرفت معمولاً تقاضای ملاقات رد میشد و اگر هم اجازه داده میشد نمیگذاشتند که حرفشان را تا آخر بزنند حرفشان را قطع میکردند ملاقات کنندگان در راه تفتیش میشدند، تهدید میشدند، تا اینکه آنان از ترس دیگر تقاضای ملاقات نکنند.

مترجم: بهمن

در همه زندان‌ها مشترکاً برای همیستگی با زندانیان سیاسی فرانسه و اسپانیا اعتصاب غذا کرده و از خوردن غذا صرف نظر می‌کردیم، توسط این‌گونه آکسیون‌ها و فعالیت‌های خارج زندان، امتیازهایی می‌گرفتیم و به ما امید و قوت قلبی می‌دادند.

گفتگوهای زندان: کتاب نشریات و یا رسانه‌های دیگر در اختیاراتان فرار داشت یا خیر؟
(چه در زندان‌های عمومی، چه در ایزو لاسیون)

گیزل: کتاب و روزنامه داشتیم. تعدادشان محدود به ۴ روزنامه و ۲۰ کتاب بود ولی می‌توانستیم عوض کنیم. روزنامه‌ها و کتاب‌های سیاسی رادیکال ممنوع شد. بعضی اوقات روزنامه‌ها سانسور می‌شدند این‌کار را قاضی‌ها در حین محاکمه انجام می‌دادند. در زندان قسمتی وجود دارد که نامه‌ها را سانسور می‌کند و موظف به این‌کار است. به ما یک پوشه پر از این‌گونه قوانین در زندان داده بودند.

گفتگوهای زندان: آیا با زندانیان «واداده» برخوردي داشتی؟

گیزل: من هم سلوی ای نداشم که وا داده باشد و تا آنجائی که می‌دانم اگر چنین کسی وجود داشت در جائی دیگر بردہ می‌شد.

گفتگوهای زندان: چه تفاوت‌هایی مابین زندانیان منتفع و همکاران با پلیس وجود داشت؟

گیزل: شکل‌های مختلفی برای وا دادن وجود داشت. بعضی‌ها در آکسیون‌های اعتراضی شرکت نمی‌کردند، چون دیگر انرژی مبارزه در زندان را از دست داده بودند و یا شرایط برایشان سخت شده بود، ولی با این حال آن‌ها هم در زندان بودند و شرف خود را حفظ کردند.

دیگران، اظهار پشیمانی کرده و جلوی قدرت حاکمه سر خم می‌کردند. در رادیو و تلویزیون علیه مبارزه ما جبهه‌گیری می‌کردند. با این‌گونه آدم‌ها ما رابطه‌امان را قطع می‌کردیم، اینان خود را و تاریخ خود را انکار می‌کردند و به دولت حاکمه اجازه می‌دادند از آن‌ها سوءاستفاده کرده و برای تبلیغات سوء خود به کار برنند.

گفتگوهای زندان: نحوه ملاقات‌ها چگونه بود؟
گیزل: در زمان باز جوئی تا زمان تشکیل و خاتمه دادگاه من یعنی از

پی‌گردی با «شلیک مرگ»، شکنجه سفید...

توضیحات متهم، سامان بھروزی، در مورد ترجمه مصاحبه زیر:

- ترجمه صراحتاً جمیعت انتقال نجارب زندان در آلمان به خوانندگان فارسی زبان و مدارس غلاق قصد اقدام به ترجمه مصاحبه کرده است و ناچهه روشن نیست که ترجمه مدافع و مستول نظرگاه‌های مطروحه از سوی مصاحبه شونده شیست.
- عبارات داخلی کرده است [] در من اصلی وجود ندارد و اوردتن آنها برای درک راحتتر خواننده فارسی زبان است. خواننده می‌تواند بدون توجه به کروشهایی را همچون من اصلی مطالعه کند.
- پی‌نویس‌ها از ترجمه است.



آلمان کشته شد، جنسن را دیگل بازداشت شروع به شکل پیشی کرد (از جمع به صفحه ۱۲۷)

گفتگوهای زندان: لطفاً کمی درباره خودت برای خوانندگان گفتگوهای زندان بگو.

مانو: اینک ۴۲ ساله هستم، سیاسی شدم و فعالیت‌های سیاسی ام در اوآخر سال ۱۹۷۹ [پائیز ۱۳۵۸ شمسی] آغاز شد. اولین بار در سال ۱۹۸۰ دستگیر شدم. آن موقع هنوز در تشکیلات «raf»^(۱) (RAF) سازمان نیافه، بلکه جزء جنبش مقاومت نوبی که پایان دهه ۷۰ شکل گرفت، بودم. این جنبش‌ها در درون شان بسیار ناهمگون بود و ضرورت‌های پیدایی و گردآوری نیروهای ایشان متفاوت.

برای نمونه، جنبش مبارزه برای مسکن^(۲) (تابستان ۱۹۸۰) متجاوز از ۱۰۰

۱- «raf» مخفف نام سازمان Rote Armee Fraktion به معنی فراکسیون ارتش سرخ است. این نیرو خود را جناح مسلح جبهه مبارزه علیه دولت و حاکمیت امپریالیستی تعریف می‌کرد. سازمان raf در پیوند تنگاتنگ با سازمان‌های چریکی مشابه اقدام می‌نمود، از جمله با «جبهه خلق برای آزادی فلسطین» و «بریگادهای سرخ» در ایتالیا.

۲- این جنبش در شهرهای بزرگ آلمان دست به تسبیح ساختمان‌ها زد. این ساختمان‌های عمده‌تاً چند طبقه قدیمی، در محلات سنتی زندگی کارگران و منزل آنان بود که به علت رونق

ضد امپریالیستی است. گروه آن زمانی ما متشکل [از افرادی] از هر دو جنبش بود. ما همگون نبودیم، و بهاین خاطر در موقعیتی [نبودیم] که بتوانیم کارزارمان را به لحظه سیاسی با هم تعیین نماییم و پس از دستگیری مان هم مبارزه درون زندان ایزو لاسیون^(۱) را با هم سازمان دهیم و برای کنار یکدیگر بودن مبارزه کنیم. در آن مقطع زمانی هنوز خواست ملحق شدن، با زندانیان راف [به لحظه] سیاسی با خودشان مقرر نگردیده بود. این [خواست] برای زندانیان مقاومت ابتدا در روندهای بعدی سال‌های ۸۰ مطرح شد. ما این کارزار را به خاطرِ وضعیت زندانیان راف و «دوم زوئن»^(۲) انجام دادیم. آن موقع تصور ما بر این بود که بسیجی [در خارج از زندان] به راه اندازیم تا زندانیان برای کنار یکدیگر بودن مجبور به اعتراض غذای جدیدی نباشند. این هدف به این نحو تامین نگردید. آن‌چه که ما هم‌چون دیگران در بسیج‌های فراوان‌گونه در این زمان-بدان دست یافتیم، آگاهی بیشتر افکار عمومی درباره ایزو لاسیون بود. و موقعی که آن‌ها ۱۹۸۱ اعتراض غذای نامحدودی را آغاز کردند، در خارج [از زندان] بسیجی نیرومند و پیکارجو پدید آمد. بر انشقاق، حداقل به صورت موردي برای زمانی معین غلبه شد. این خودش را در گردآوری [نیرو] برای اعتراض غذا هم نشان داد. به خاطر این اقدام ما آن زمان دو سال حبس گرفتیم.

گفتگوهای زندان: با چه انگیزه‌های به جنبش انقلابی پیوستی؟ چرا به راف ملحق شدی؟

مانو: پس از آزادیم در زندان در سال ۱۹۸۲، خود را برای سازماندهی ام در راف گرفته‌اند.

-۱ Isolation زندان انفرادی است با حداقل ارتباط با جهان خارج از سلوول.
-۲ گروه «دوم زوئن» یا «فرماندهی دوم زوئن» نام یکی از گروه‌های وابسته به راف بود. این گروه سال ۱۹۷۲ با انجام اکسیون علیه آسمان‌خراسن مطبوعاتی اشپرینگر (Springer) در شهر هامبورگ شهرت یافت. دوم زوئن (نام این گروه) روز قتل دانشجوی آلمانی «بنو آن‌زُرگ» (Benno Ohnesorg) به دست پلیس آلمان در سال ۱۹۶۷ است. او از فعالین انقلابی در مقابله علیه امپریالیسم آلمان بود. او به همراه مبارزان ایرانی در درگیری با اوباشان و چماق‌داران ساواک شاه در اعتراض به روابط دو دولت شرکت داشت که به دست پلیس کشته شد.

ساختمان در برلین غربی اشغال بودند) که من نیز جزء این جنبش بودم، جنبش مقابله با تجدید تسليحات ناتو و کلاً سیاست ناتو، علیه نیروگاه‌های انرژی اتمی، جنبش زنان، جنبش‌های همبستگی با جنبش‌های رهایی بخش در جنوب [کره خاکی] وغیره.

بین این جنبش‌های متفاوت، هم نقاط تلاقی و هم شکاف بسیار وجود داشت. ما، یعنی یک گروه چهارده نفره، در ۱۹۸۰ به سبب رژیم نظامی متفقین [امریکا، انگلیس و فرانسه، بهجز شوروی] در برلین غربی، خانه فرهنگی امریکا را اشغال کردیم.

این اکسیون کارزاری تبلیغی بود در تقابل با سیاست جنگ طلبانه ناتو و استراتژی «پس زن»^(۱) (Rollback) در ضدیت با مبارزه ضداستعماری دول آزاد شده و علیه جنبش‌ها و مبارزات ملی رهایی بخش و هم‌چنین علیه کشورهای عضو پیمان ورشو که آن زمان [توسط ناتو] تعقیب می‌شد.

یک هدف این کارزار غلبه بر جدایی‌ها و مرزبندی‌های جنبش‌های مختلف [با یکدیگر] بود. این مرزبندی‌ها در حادترین میزانش ما بین «آتونم»^(۲) ها و جنبش

بورس مستغلات، یا توسط صاحبان ثروتمند ساختمان‌ها برای تخریب و نوسازی به فروش می‌رسیدند یا واگذار می‌شدند تا در ادامه گسترش و افزایش ساختمان‌های تجاری و دفاتر موسسات اقتصادی خصوصی، بازارسازی شوند. با تبدیل ساختمان‌های مسکونی به دفاتر اقتصادی، کمبود منزل مسکونی عرضه شده شدت می‌گرفت و هزینه کرایه منزل افزایش می‌یافتد.

-۱ نام استراتژی «پس زدن کمونیسم» از اصطلاحی گرفته شده است که جان اف دالاس در جنجال انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده امریکا به سال ۱۹۵۲ برای تبلیغ انتخاباتی آیزنهاور ابداع نمود، و در محتوى همان سیاست ترومن است که پیشتر، یعنی در سال ۱۹۴۷ تحت عنوان «محاصره کمونیسم» (Containment Politik) مطرح شده بود. پس از آن‌که آیزنهاور در سال ۱۹۵۳ به مقام ریاست جمهوری دست یافت، پست وزارت خارجه را به دالاس اعطاء نمود.

-۲ Autonom در لغت به معنی «خودگردان» نامی است برای مجموعه‌ای از گروه‌های موجود، بدون سازمان منظم و منسجم، و با برنامه و اهداف مشخص و تبیین شده سیاسی، با شعار «برای زندگی ای بر مبنای انتخاب آزاد در همه شئون». آن‌ها با نفی هرگونه دولت در هر زمان و هر دوران، موضعی آنارشیستی دارند. آتونوم‌ها در تظاهرات سیاسی آماده برای رزم خیابانی با چهره پوشیده و لباس تیره رنگ ظاهر می‌شوند که به این لحظه «بلوک سیاه» لقب

آغاز حرکتم در مبارزه علیه سیستم امپریالیستی، پیش از سازماندهی ام در راف بود.

این کتاب خواندن نبود که مرا بر آن داشت مبارزه را شروع کنم، بلکه تجارب شخصی ام از زندگی در همین سیستم، والدینی که مقاطعه کارند و تنها هم‌شان کسب سود، بر این تصورند که هر چیز قابل خریداری است. یک شغل بی معنا در صنایع شیمیایی، در تولیداتی که حیات بشر و محیط زیست را ویران می‌کند، آن هم برای سود فزون‌تر، و احساس بیهودگی و فقدان چشم‌انداز در یک چنین زندگی‌ای، و از این جایگاه نگرش به جهان از زاویه‌ای دیگر، پی‌بردن به جنایاتی که این سیستم در هر سوی جهان مرتکب آن می‌شود. این چیزها هر چه بیشتر [در اندیشه‌هایم] گرد می‌آمد، به طوری که مُنتج به درک خودرهایی از جبرهای سرمایه و مکانیسم‌ها و ساختارهایش شد. مضاف بر آن، موارد و امکاناتی که جنبش رهایی‌بخش در جنوب [جهان]-کشورهای تحت سلطه-[، و چریک‌ها در اینجا گشوده بودند. این امکان که می‌توان علیه این سیستم جنگید و هم‌زمان فرآیند متعلق به خود را بنا نهاد که در آن زندگی معنای دیگری دارد و همیاری جمعی و انتخاب آزاد، عناصر اصلی آن هستند.

به این لحاظ راف برایم اهمیتی استراتژیک داشت. پس از همه آن تجارب در مقاومت به حد نهایت، که سیستم و دستگاه پلیسی‌اش به کار می‌گرفتند، وقتی که آدم آن را مجسم می‌کند و تا میزان معینی امکانات اقدام و حمله را به حساب می‌آورد و تمامی آن محدودیت‌هایی را که من در آن مقطع زمانی در رشد درونی مقاومت تجربه کرده بودم. به منظور رشد درونی مقاومت، آن گونه که ساختارهای آن زمانی نشان می‌دادند، این است: آمادگی برای مباحثه صریح و صادقانه و مرز تعهدات [متقابل].

سفتگوهای زندان: چگونه دستگیر شدی؟

مانو: بار دوم در سال ۱۹۸۴ به دنبال یک تیراندازی متقابل با پلیس مجدداً بازداشت شدم. در این زمان من در راف سازمان‌دهی شده بودم.

سفتگوهای زندان: بازجویی‌ها به چه نحو بود؟ دوره زندان را چگونه ارزیابی می‌کنی؟

مانو: من در ژوئن ۱۹۸۴ بازداشت شدم. یازده سال در زندان بودم. برایم هرثایه مصاحبه با دو تن از ... ۱۲۹

آماده نمودم. موقعی که در ماه مه [از زندان] بیرون آمدم، راف طرح استراتژی جدیدی را منتشر ساخت. برای ما بخش‌های جنبش مقاومت- محتوای نظرگاه‌های این طرح جدید در آن مقطع زمانی چندان هم نو نبود، بلکه پس از حمله راف به فرمانده عالی ناتو، ژرال هیگ، از اواسط سال ۷۹ مورد بحث بود. طرح استراتژیک راف تا پس از تهاجمات سال ۱۹۷۷ متوجه آن بود که نیروی چریکی قدرتمندی سازمان دهد. هسته نظری طرح جدید آن بود، که جریان‌های گوناگون مقاومت به همراه چریک‌ها یک جبهه فراهم آورند. هدف این بود که هر فرد، صرف‌نظر از این که در چه سطح و با کدام امکانات، با توجه به توانایی‌ها و امکاناتش مبارزه کند.

این تلاشی بود برای ایجاد یک پروسه انتقلابی، که از گوناگونی تمامی جنبش‌های پذیرد، با چریک‌هایه مثابه هسته استراتژیک. این‌ها تاملاتی بودند و یک طرح، که از دو موضوع سرزنشمه می‌گرفت: شکست راف در سال ۱۹۷۷، و جنبش‌های مقاومت نویی که اواخر سال‌های ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ پاگرفته بودند.

به علاوه یک نگرش توسعه یافته‌تر نیز از کل مرحله اول مبارزه چریکی در آلمان فدرال وجود داشت که محور آن تثبیت جایگاه چریک‌ها بود و این که مبارزه چریکی عملی است.

در بدگاه عمومی استراتژیک که راف اوائل سال‌های ۷۰ بنا کرده بود، [منی بر این که] یک پروسه تحولات بنیانی در مراکز [حکومت] سرمایه به راه انداخته، در چارچوب جهانی مبارزات یک جبهه دیگر در کشورهای متropol به وجود آورد تا به این وسیله در ارتباط بین‌المللی پروسه فروپاشی سیستم امپریالیستی را پیش برد، چیزی تغییر نکرده بود. راف در سال‌های ۸۰ نیز هم‌چنان به منزله تشکیلاتی سیاسی- نظامی سامان داشت.

مسائل تا حدودی این‌گونه مطرح بودند که گویا شروع فعالیت سیاسی ما، از آغاز بسیج سیاسی مان [در پیوند با] راف بود. [در حالی که] موضوع برای هیچ‌کدام امان این طور نبود. قبل از سازمان‌دهی در راف، هر یک از ما روند بسیجی سیاسی در جنبش‌های متفاوت سیاسی را سپری کرده بود، که از این طریق تجارب سیاسی و تشکیلاتی فراوانی گرد آمد.

در این مجموعه تکامل میم بود. درون [زندان] خیلی آموختم، به علاوه درد فراوان و فقدان را هم تجربه کردم، همین طور فقدان رفقا را، مضافاً [فقدان رفقا] به این لحاظ که آن‌ها راه دیگری رفتند، تمامی آن‌چه که امروزه به وجود آورند من هستند، این که امروز که هستم، از همه این تجارب سرچشمه می‌گیرد.

یک هفته پس از دستگیری ام دوباره شش نفر از ما دستگیر شدند. این ضربه سختی در آن زمان بود. بازجویی نشدم. همیشه این‌گونه نبود، ولی در جریان مقابله‌های سال‌های گذشته برای دولت روشن شده بود که از ما چیزی عایدش نمی‌شود.

اصولاً اوائل سال‌های ۸۰ بازهم «زنданی گرفتند». پس از ۱۹۷۷ (پی‌گردی با شلیک مرگ) بود. دولت دیگر نمی‌خواست زندانی درست کند. برخی از ما از این پی‌گردی با شلیک مرگ جان سالم به در بردن، سخت مصدوم.

فازی که من در آن دستگیر شدم، یک فاز تهاجمی بود. در این فاز آن‌ها ابدأ در پی بازجویی نبودند. ساعتی پس از دستگیریم (من در اثر زخم سطحی یک گلوله مجروح بودم) مرا به کمک سه پلیس مرد^(۱) (Daiereh جنایی ایالتی Landeskriminalamt) مورد معاینه اجباری رجم قرار دادند. ظاهراً می‌خواستند سلاح‌های دیگری بجوبند. برای من، اما این تجاوز با هم‌دستی پژوهش قانونی است. شکنجه سیستماتیزه و خون‌باری در کار نبود. بعدها در زندان هم از آن خبری نبود، نه به آن‌گونه که شما [در ایران - آن را به صورت] شکنجه سیستماتیزه و خونین می‌شناسید.

در اینجا از همان ابتدا ایزولاسیون^(۲) (برای شکنجه استفاده می‌شود. ایزولاسیون نه برای مدت زمانی معین، بلکه به عنوان وضعیت دائم. این شکنجه سفید است، نامرئی، زخم‌های گشوده و قابل رویتی به جا نمی‌گذارد.

یک روز پس از دستگیریم به اشتونگارت، زندان «اشتم هایم» (Stammheim) منتقل شدم. از همان اولین روز زندان، ایزولاسیون به کار گرفته شد. این شامل همه ما می‌شد. پنج سال و نیم ابتدای زندانم را در «اشتم هایم» بلاوقفه در زندان

۱- اینجا کلمه «گاؤ نر» به کار برده شده که در زبان عامیانه المانی اشاره به پلیس است و در مقام تحقیر و تنفر ادا می‌شود.
۲- همان توضیح ۱ صفحه ۱۲۶

انفرا迪 ایزولاسیون بودم. روند روزانه هرگز به‌طور واقعی قطع نمی‌شد، حتی موقع یک ساعت هواخوری هم غیر از این نبود. چرا که «حیاط» درست روی سلول‌ها قرار داشت و از قفسی دارای سقف تشکیل شده بود. به زودی این احساس در من جاگیر شد که سلول را هرگز ترک نکرده‌ام. فقط طی دوره محاکمه که دو سال پس از بازداشت آغاز شد، این روند قدری شکست. ما سه نفری محاکمه می‌شدیم و می‌توانستیم در طول جلسات دادگاه یکدیگر را ببینیم، آن هم نه در موقع تنفس. هر سه روز یکبار زندانیان دیگری در هواخوری حضور داشتند. اما اینها مشخصاً کسانی بودند که به عال غیرسیاسی در زندان بودند. اما از آنجا که آن‌ها فقط هر سه روز یکبار [در این هواخوری] شرکت داشتند و تعدادشان به طور معمول تنها یک نفر و حداکثر چهار نفر بود، تغییری در وضعیت ایزولاسیون به وجود نمی‌آورد. دولت این راه را پیدا کرده بود برای آنکه ادعایند ما هرگز در ایزولاسیون نیستیم. زندانی‌ها هم آن قدر جایه‌جا می‌شدند که سه روز بعد [در هواخوری] افراد دیگری آن‌جا می‌آمدند.

ما طی این دوره زمانی در «اشتم هایم» هیچ‌گونه تماس اجتماعی نداشتیم. در ملاقات‌های اندکی که داشتم همواره دیوار شیشه‌ای [حدِ فاصل] بود به غیر از موردهای دیدار خانوادگی. تمامی دیدارها با نظارت پلیس جنایی ایالتی انجام می‌شد. آن‌ها هر چیز را که می‌گفتیم، و یا نمی‌گفتیم، یادداشت می‌کردند و در این باره حد و مرزی نمی‌شناختند. ملاقات وکلای دفاع [با ما] بدون یادداشت‌نویسان، اما از پشت دیوار شیشه‌ای صورت می‌گرفت.

این وضع تا مرخص شدنم از زندان ادامه داشت. امکانی که ما داشتیم این بود که به طور محدود رادیو گوش کنیم. محدود به این لحاظ که [دربیافت امواج] فرستنده اصلی [یا دستکاری رادیو] حذف شده بود. به علاوه کتاب و روزنامه هم داشتیم.

روزنامه‌ها را در موقع مبارزات اعتصاب غذا و یا غیره قبل‌می‌بریدند و با حذف مقالات مهم، به ما تحویل می‌دادند. و یا برگ‌هایی را تماماً کم داشت.

اجازه نوشتن داشتیم، اما همه چیز حتی کتب و جزوای تحت سانسور سیاسی بود. یعنی این که بسیاری از مرسولات پستی هرگز به‌دست ما نمی‌رسیدند و یا از مصاحبه با دو تن از ...

دست نیافتنی.

علی‌رغم این واقعیت اما، اعتصاب غذاها، مبارزه‌ای جمعی، در کنار مبارزه روزمره، به این خاطر بود که خود را فراموش نکنیم، خودمان را در ایزولاسیون از دست ندهیم. انسانی تمام عیار ماندن، از مهم‌ترین مسائل زندان بود.

پس از اعتصاب غذای سال ۱۹۸۹ به آیشاخ (Aichach) شهر کوچکی در ایالت بایرن) منتقل شدم. آن‌جا در بند عمومی بودم. «بریگیته مون‌هاپت» (Brigitte Mohnhaupt) آنجا بود. او هم در تشکیلات راف بود و پس از دستگیری دومش در سال ۱۹۸۲، از ۱۹۸۸ در آیشاخ [به‌سر می‌بزد]. اولین بار ۱۹۷۲ دستگیر شد و پس از پنج سال زندانی کشیدن ۱۹۷۷ بیرون آمد و خیلی زود به تشکیلات راف پیوست. به‌علاوه یک زن دیگر هم بود که در مقاومت پیکارجویانه سازمان یافته و به خاطر حمله‌ای که همراه رفیقی دیگر هم‌زمان با اعتصاب غذای سال ۱۹۸۴ انجام داده بود، در آن‌جا به‌سر می‌برد. آن‌رفیق به علت انفجار پیش از موقع بمب جان سپرد. برای مدتی قریب به یک سال من با او در بند عمومی بودم. بعداً ما را از هم جدا کردند. با بریگیته هرگز یک‌جا نبودم. آن‌زن دیگر ۱۹۹۲ مرخص شد. بریگیته تمام مدت تنها [زن‌دانی] بود. آن‌هم در بخش ویژه، همراه با تعدادی اندک. ما امکانات ناچیزی برای پیام‌رسانی داشتیم. ما هرگز نتوانستیم درست و حسابی درباره دوران ایزولاسیون صحبت کنیم. [منتظرم این است که] نه آن‌طور که ما نیاز داشتیم. از آنجا که ما هرسه یکدیگر را قبل از زندان نمی‌شناخیم، اولین موضوع اساسی شناخت متقابل هم‌دیگر بود. موضوعی که در آن شرایط، روندی بسیار سخت و طولانی بود.

امکانات ما بهطور مشخص این چنین بود که در طول روز حدوداً پنج ساعت درب‌های سلول باز بودند، مابقی روز را ما در سلول‌ها تنها بودیم. طی این پنج ساعت رسماً اجازه داشتیم روزانه یک ربع ساعت از محوطه روی سقف طبقه دیگر فریاد بزنیم تا بتوانیم به این ترتیب با یکدیگر تماس بگیریم.

در چهار ماه آخر قبیل از خروج از زندان، بریگیته و من با هم در یک کریدور بودیم. حالا ۴ سال است که من بیرون [از زندان] هستم و بریگیته هم‌چنان آن‌جاست. از چهار سال پیش کاملاً تنها، دولت بر این است که او در مجموع ۲۴ سال تحت این شرایط در زندان بماند.

جانب ما به بیرون راه نمی‌یافتد. به این ترتیب مباحثات سیاسی [مکنوب] و مدام غیر ممکن بود.

این‌گونه زندان ایزولاسیون در درازمدت اشگذار است. [این روش] برای زمان معینی مقرر و تدارک دیده نشده، بلکه حکمی است برای ابدالدادر. به دور از تماس اجتماعی و بدون امکان مباحثه مستقیم، بسیاری از آنچه که در کتاب‌ها و روزنامه‌ها می‌خوانی کمک [از ذهن] محو می‌شود. حتی حالا هم این طور و اغلب فکر می‌کنم که من در این‌باره خیلی مطالعه کرده‌ام ولی سیارش را به خاطر نمی‌آورم. [دیگر در حافظه‌ام] نیست. من آن را فراموش کرده‌ام. این روندی است که در آن فقدان تبادل نظر با دیگران این نتیجه را در بر دارد که توانایی‌های تحلیل مطالب خوانده و مورد مذاقه قرار داده شده به شدت کاهش می‌باید. تمامی توانِ تمرکز و درک و جذب [مطلوب] محدود می‌شود.

در ایزولاسیون زمان و مکان ابعاد دیگری به خود می‌گیرند. همه چیز کاملاً کوچک می‌شود و [زمان] بی‌نهایت طول می‌کشد.

در این سیستم ایزولاسیون مضافاً می‌باشد هربار قبل از ترک سلول و پیش از ورود به آن تحت نظر دو نفر نگهبان زن لخت شوی و هر بار یک دست لباس زندان پوشی. این یک‌جور مبارزه دائم برسر حیثیت است. سلول‌ها مداماً بازرسی می‌شوند و تو در این آگاهی به‌سر می‌بری که آن‌ها می‌توانند هرچیز را هر زمان به راحتی از تو بگیرند.

موضوع مرکزی در ایزولاسیون این است که رویاروئی وجود ندارد. این شکل متفاوتی از نوع خونین شکنجه است که در آن رودرروئی مستقیمی با شکنجه‌گر وجود دارد. در ایزولاسیون، فقط خودت هستی و دیواره‌ها، در بسته است. هدف از ایزولاسیون هم همین باید باشد، تا تو همه تضییقات و سرکوبی را که از سر می‌گذرانی، ضدخودت متوجه کنی. هدفش متلاشی کردن هویت است. به‌طوری که یک زمانی، دیگر ندانی تو واقعاً که هستی و چرا علیه این سیستم به پا خاسته‌ای.

برای ما هیچ راه دیگری وجود نداشت مگر آن که بهطور جمعی در اعتصاب غذا برعلیه این وضع مبارزه کنیم. اولین اعتصاب غذا پس از دستگیری من، ۱۹۸۵/۱۹۸۴ بود. ما در این اعتصاب غذا به هیچ تغییر اساسی در وضعیت خودمان

شرایط زندگی خلق‌ها باز هم حادر خواهد شد. و در لحظه کنونی طرح استراتژیکی در مقیاس بین‌المللی وجود ندارد که بتوان همگی این [معضلات] را پشت سر گذاشت. آنچه موجود است خیزش‌ها و مبارزاتی است در کشورهای جنوبی و همین‌طور در کشورهای متropol، و جستجوی همگانی برای راه‌های نو، راه‌هایی که در جستجوی غلبه بر دگم‌های کهن و ساختارهای کهنه بر اساس تمامی تجارت است. که در آن مبارزه برای تغییرات بلاواسطه [تاکتیکی] نیز از عناصر اصلی اش هستند. به علاوه تلاش برای گام نهادنی جمعی در راه مرتبط کردن تجارب و مباحثات.

قدرت سرمایه بی‌نهایت نیست و همین‌طور فریادهای پرجنجال پیروزی تمام و کمال سرمایه بر هرگونه شیوه و ایده زندگی، پیروزی تمام عیار نیست، چرا که کشورهای امپریالیستی هم در بحران هستند. اما این که همه چیز چگونه پیش‌خواهد رفت و چه قوایی در آن خود را تکامل می‌بخشند و راه‌ها دقیقاً چطور خواهند بود، همگی [مباحثات] مفتوحی هستند.

ترجم: سامان بهروزی

در حال حاضر ۶ زندانی که در تشکیلات راف بودند در زندان بسر می‌برند. راف اوائل سال گذشته خود را منحل کرد. مبارزه مسلحانه را پیش‌تر در سال ۱۹۹۲ کار گذاشته بود. ولی دولت می‌خواهد برخی از زندانیان را نگه دارد. بنابراین هم‌چنان مبارزه‌ای هست بر سر آن که همه آزاد شوند. من هرگز در زندان با چریک‌های زندانی‌ای نبودم که پیمان‌شکنی و یا اعتراف کرده باشند. ولی چنین کسانی بودند.

گفتگوهای زندان: چه نقاط مشترک و یا تفاوت‌هایی را در مقایسه با جنبش‌های سال‌های ۸۰، ۷۰، ۶۰ با وضعیت امروز می‌بینی؟

مانو: وضعیت کنونی متأثر است از شکست همه‌جانبه تمامی پروژه انقلاب. در اینجا من به خصوص اینچنین تأکید می‌کنم، زیرا این فقط شکستی برای چریک‌ها نیست، بلکه شکست مجموعه چپ است. این به ویژه شکست آنها بود که در اتحادی تنگاتنگ با چریک‌ها برای پروژه انقلاب مبارزه کردند، و همین‌طور چپ بطور عموم.

ما از همان آغاز تحت شرایط اجتماعی‌ای مبارزه کردیم که در این تناسب روش بود که ما یک اقلیت هستیم و خواهیم بود. در اینجا، در متropol.

اما در مقیاس جهانی مبارزه برای رهایی، که ما بخشی از آن بودیم و این جایگاه را ما خود آگاهانه انتخاب نمودیم، ما اقلیت نیستیم و من شکست را در این ابعاد می‌بینم.

ایده‌های اجتماعی و سیاسی جنبش انقلابی نتوانستند در هیچ‌کجا تحقق یابند. سرمایه همواره خلاصی جست و در موقعیتی قرار داشت که تمامی شرایط را دیگته کند.

امروزه هم وضع غیر از این نیست. مناسباتی که اکثریت بشریت جهان تحت آنها زیست می‌کنند، حادر از سال‌های ۷۰ هم شده است. در امریکای لاتین دیکتاتوری‌ها مبدل به حکومت‌های «دموکراتیک» شده‌اند، که در نهایت فقط شکل دیگری از همان مناسبات سرکوبگرانه و استثمارگرانه هستند.

در حال حاضر دولت‌های امپریالیستی در تلاشند از طریق قراردادهای گوناگون بین‌المللی کشورهای وابسته را باز هم بیشتر تحت فشار قرار دهند. به این ترتیب

مستندسازی جنایات رژیم جمهوری اسلامی

در صدد چاپ سوم "کتاب سیاه ۶۷: استاد نسل کشی کمونیست‌ها، انقلابیون و زندانیان سیاسی ایران" با ویرایش جدید، براساس اطلاعات و اسناد دریافتی هستیم. با تشکر از تمامی دوستانی که تاکنون اسمای اطلاعات و عکس‌های جانفشنان و جانباختگان کشtar سراسری ۱۳۶۷ را برای عمان ارسال کرده‌اند، مجدداً از تمامی کسانی که می‌توانند در مستندسازی جنایات رژیم پاری رسانند درخواست می‌کنیم که اطلاعات و یا مدارک خود را به آدرس نشریه ارسال کنند:

Dialog / Postamt1 /Postlagernd

04109 Leipzig / Germany

فرم گردآوری گزارشات مربوط به جانفشنان و جانباختگان در زندان‌های رژیم جمهوری اسلامی

۱- نام خانوادگی:

۲- نام:

۳- محل تولد:

۴- تاریخ تولد:

۵- تاریخ دستگیری:

۶- محل کشته شدن:

۷- تاریخ کشته شدن:

۸- نحوه قتل از سوی رژیم:

۹- اتهام:

۱۰- توضیحات:

۱۱- شماره ردیف در فهرست منتشره گفتگوهای زندان:

گزارش شاهد:

چه اطلاعات یا خاطره‌ای از او دارد؟

در چه بندها و زندان‌هایی از او اطلاع دارد؟

آخرین اطلاعاتی که از او دارد؟

...

نهایی

پرداز

شکنجه

۱۹

نکاریم

از: نمن پش

Norman Paech

ترجم: سامان بهروزی

"Warum nicht foltern?" عنوان اصلی مقاله‌ای است به زبان آلمانی که برگردان فارسی آن در پی این توضیح آمده است. این مقاله به قلم پروفسور نمن پش^۱ به تاریخ ۱۹.۱۲.۱۹۹۷ انتشار یافت. پش متولد سال ۱۹۳۸ میلادی در آلمان است. او کارمند عالی رتبه وزارت همکاری‌های اقتصادی بود. اما از این مقام کناره گرفت و به تدریس در دانشگاه هامبورگ روی آورد. وی سپس با سمت استادی روانه "مدرسه عالی اقتصاد و سیاست" در هامبورگ شد.

نمن پش علاوه بر کتب علمی و تحقیقاتی، متتجاوز از یک صد مقاله، بهویژه پیرامون استعمار و افریقا، خاورمیانه و فلسطینی‌ها، افغانستان، کردهستان، ناتو و جنگ افزوی، خلع سلاح اتمی و حق ملل نگاشته است. او اخیراً طی مصاحبه‌ای با روزنامه یونگ ولت پیرامون تبلیغات رسانه‌های جمعی با عنوانی "آشوب کردها در اروپا" گفت: آن زمان که کرده‌ها به تظاهرات و اقدامات معمول سیاسی می‌پرداختند چه کسی به مسئله خلق کرد توجه نشان داد؟ بنا براین اگر امروز چنین می‌کنند این حق آن‌هاست.

پش پیرامون انگیزه‌اش در نوشتن مقاله حاضر می‌گوید: بورزوی از آن ندارد که به حقوق اساسی و اولیه انسان‌ها گردن نهد. در همین آلمان همواره و مداوم این تلاش‌های ارتیاعی جریان دارد. چه در زمینه‌سازی نظری و روانی و چه با گام‌های سیاسی و عملی.

البته حالا دیگر دادگاه غیرنظمی اسپانیا^۲ به تاریخ ۷ اکتبر سال جاری [۱۹۹۷] بنیامین رامزوگا^۳ را پس از استردادش از برلین و یک محاکمه دو روز و نیمه عاجل به ۱۱ سال و چهار ماه زندان محکوم کرده است: به خاطر «یاری یک سازمان مسلح» و «جعل پلاک اتومبیل». منظور از سازمان، «کماندوی بارسلون» تشکیلات اتای *ETA* باسک و از یاری، کرایه اتومبیلی برای فرار است. چرا که فضای نتوانستند او را مسئول مواد منفجره در آپارتمانی که در اجاره او بود معرفی کنند. اما آن‌ها دفاعیه او را مبنی بر این که هویت سیاسی افرادی را که در اتومبیل کرایه‌ای همراه می‌برده نشناخته است نذیرفتند. آن‌ها [قضات] به شهادت دو تن از اعضای اتا که در این میان به زندان‌های طویل‌المدت محکوم شده‌اند و در حضور قاضی بازرسی اظهار نموده‌اند، استناد می‌ورزند.

آیا رامزوگا ساده لوح بود یا غیرقابل اعتماد؟ این سوال دیگر اهمیت ثانوی یافته است. چرا که هر دو شاهد [اعضای اتا] گفته‌هایشان را در دادگاه پس گرفته‌اند: آن‌ها می‌گویند در اثر شکنجه این شهادت را داده‌اند.

این قبیل ادعا از سال‌ها پیش علیه ادارات قضایی اسپانیا مطرح می‌شوند. آن‌هم نه فقط از سوی سازمان‌های سازمان ملی حقوق بشر خود این کشور بلکه همچنین از سوی عفو بین‌الملل، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و دائرة ضد کاربرد شکنجه سازمان ملل. تمام این مجموعه بیش از همه یک چیز را مورد هدف قرار می‌دهند: زندان ایزولاسیون، به این معنی که زندانیان تا پنج روز از هر گونه ارتباط با جهان خارج و هر نوع حمایت حقوقی محروم هستند و مورد بدرفتاری پلیس امنیتی^۴ قرار می‌گیرند. ضرب و جرح، شکنجه با پاکت نایلونی برای خفگی، تیرباران نمایشی، شوک الکتریکی، تجاوز جنسی از جمله موارد بی‌شماری هستند که با تأثید پژوهشکی مستند گردیده‌اند. همان‌گونه که در مورد این دو عضو اتا هم صورت پذیرفت.

در این باره دادگاه عالی برلین نمی‌تواند در بی تأثید حکم تحويل رامزوگا از زیر مسئولیت شانه خالی کند. دادگاه شرط (استرداد) را بر این قرار داد که هرگونه شهادتی که در اثر شکنجه کسب شده باشد، اجازه کاربرد علیه متهم نیابد. دادگاه مادرید پیشنهاد «دادگاه» آلمان را با آبروداری ناشیانه‌ای پاسخ گفت، به این صورت که اشاره نمود اتهامات شکنجه قانوناً اثبات نگردیده‌اند - هر

مثلاً چرا این آقای وزیر کشور از حزب سوسیال دمکرات دوباره برای اعمال فشار بر خارجی‌ها و پس‌فرستادن تعقیب‌شدگان سیاسی موضوع «قایق پراست» را پیش کشیده؟ مقاله پروفسور شهرتمند هایدلبرگی مرا بر آن داشت حتماً پاسخی به او بدهم. این مقاله را ابتدا برای روزنامه به اصطلاح چپ‌گرای TAZ فرستادم. چرا که خریداران بیشتری دارد. آن‌ها از انتشارش خودداری نمودند و با ساده برگزار کردن مسئله گفتند من برای خودم حریف کاغذی درست می‌کنم. مبارزه پش‌ها برای منع کاربرد شکنجه به عنوان وسیله‌ای قانونی، توجیه شده و پذیرفتی است.

اما هدف از گرینش این مقاله و شرح حاضر، کوشش جهت نشان‌دادن گوشه‌ای از مبارزه برای تأمین و حفظ حقوق اولیه و مسلم انسانی در جوامعی است که قوای حاکمه‌شان به بهانه پیامبری این ارزش‌ها، هر سوی جهان جنایت و کشتار برای می‌اندازند در حالی که هم‌زمان برای لگدمال کردن این حقوق در خانه تحت حکومتشان: از هیچ ابزار شنیع و اقدام کثیفی دریغ نمی‌ورزند. برکشیدن ماسک از چهره مدعیان دروغین حقوق بشر و روشنی پخشیدن به محتوای طبقاتی و بعد سیاسی این مقوله اقدامی است ضروری در غنای بحث جامعه و آزادی انسان.

○ کدام سفر کرده به اسپانیا گمان می‌برد که در سرزمین فراغت و تعطیلاتش هنوز هم شکنجه صورت می‌گیرد؟ جایی که نخوانده است! اضویت اسپانیا در اتحادیه اروپا هم بمنزله سند رسمی و خدشه‌ناپذیر تحقق کامل حقوق بشر [در این کشور] است. در بهترین حالت دریاره ترکیه شنیده‌ایم - آن‌هم در کنار اخبار مربوط به جنگ و بحران حکومتی - که شکنجه صورت می‌گیرد: دیوان قضایی اروپا ویژه حقوق بشر اخیراً صحت این شکایات را تأیید نمود. وسائل ارتباط جمعی ما چه رازی‌پشانه هم‌چنان با احکام دادگاه عالی اسرائیل برخورد می‌کنند. احکامی که طی آن‌ها کاربرد شکنجه برای بازجویی پلیسی مجاز اعلام می‌شود. این اعتراض [اعمال شکنجه] که دهه‌های متوالی است از سوی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل مورد نکوهش قرار می‌گیرد نه تعیین وظیفه [از امروز دوائر امنیتی] که پیشبرد و ادامه آن است.

در شرایط معین موجب نجات جان انسان‌ها شوند. موضوع درست همین جا است. بطوری که شکنجه بیش از آن که برای اختلاف به جرم خود به کار رود، برای اعمال فشار به منظور کسب اطلاعات و اسامی استفاده می‌شود.

بر سر همین نکته، سوال مورد اشاره برای ما (در آلمان) نیز مطرح است. نمی‌باشد ما هم در شرایط بینهایت تهدیدکننده، استفاده از وسیله‌ای چون شکنجه را توسط دولت مجاز شماریم؟ یعنی اینکه از اسرائیل، از اسپانیا و یا از ترکیه بیاموزیم؟ چه کسی پرزیدنت سابق ایالت نیدرزاکسن، ارنست آلبشت را به خاطر می‌آورد که در سال ۱۹۷۶ با طرح موضوع تهدید یک شهر به وسیله سلاح‌های شیمیایی هیاوه به راه انداخت: کاربرد قهر علیه تهدیدکننده، برای کسب اطلاع از محل اختفای بمبی که برای انفجار لحظه‌شماری می‌کند؟ خوشبختانه این فقط یک زایش مغزی بود- اما درست بیست سال بعد فانتزی خطر تهدیدکننده و مسئله تولدی تازه را تجربه می‌کنند. وینفرید بروگر^۸ استاد فلسفه حقوق از هایدلبرگ در مجله کنسرواتیو و وزین علوم سیاسی، حقوق سیاسی و تاریخ قانون اساسی به نام "دولت"^۹ در مقاله‌ای تحت عنوان "آیا دولت در موارد استثنایی مجاز شکنجه کند؟"

با پیش کشیدن این سوال به موانع حقوقی و فلسفی این کار می‌پردازد. او تلاش می‌ورزد حکم و تصمیمی را دور بزند. ولی این خود یک حکم و تصمیم هست: اقدام علیه ممنوعیت مطلق اعمال شکنجه. او معتقد است که نه فقط به دلائل فرضی بلکه به استدلال حقوقی دست یافته است که می‌توان با تمسک به آن ممنوعیت دولتی گام نهادن در این راه (یعنی اعمال شکنجه) را دور زد: اگر قرار باشد تروریستی وجود داشته باشد، پس فقط از جانب دولت. در همه جدول‌های حقوقی دهه‌های اخیر اصل مطلب هم همین بوده است که این ممنوعیت از هر استثناء و فرو ریزش محفوظ داشته شود.

چه چیز وادرش می‌کند که او (بروگر) خود را هم‌جون الاغ بوریدانس^{۱۰} میان دو چوب‌دست گرفتار سازد به‌طوری که لا جرم توشه استدلالش ته کشد؟ زندانی که او می‌سازد و خود را در آن به بند می‌کشد چنین است. "یا رعایت شرافت، ممانعت از صدمه جسمانی و آزادی تصمیم و اراده فرد تهدید کننده (تروریست) یا حفظ آبرو و حیات ساکنین شهر (فرضی) S - که با توجه به شواهد امر،

دو شاهد ظاهرآ به علت مقاومتشان به هنگام دستگیری، خود موجب جراحتشان شده‌اند. به این ترتیب اثبات انتقاد دوم سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر هم به ظهور رسید که دستگاه قضایی اسپانیا را مورد تقبیح قرار می‌دهند زیرا نه فقط بی‌جهت روش بدرفتاری را تعقیب می‌کنند، بلکه با بهره‌برداری حقوقی از "اطلاعات" بدست‌آمده در اثر کاربرد شکنجه، این اقدامات را مورد حمایت هم قرار می‌دهند.

مشابه این را در کشورهای حاشیه اروپا، فقط در مورد ترکیه می‌توان یافت. تا چندی قبل زندان ایزولاسیون در مناطق اشغالی کردنشین سی ۳۰ روز بود. که اینک به ۵۰ ۱۰ روز کاهش یافته و در موارد جرم‌های معمول چهار روز است. - با این وجود همین نیز فرصتی است کافی برای انواع شکنجه‌ها، یعنی چیزی که کمافی‌السابق در دستور روز است. دادگاه‌های ترکیه و ادارات دولتی دلیلی نمی‌بینند که در این وضع تغییری به وجود آورند، آن‌هم تا وقتی که در دولتی که ظاهر تنها دمکراتی بالفعل در خاورمیانه را دارد، یعنی اسرائیل، دادگاه عالی اش شکنجه را از زرادخانه روش‌های بازجویی پلیس و دادستانی حذف نکرده است.

سال ۱۹۸۷ کمیسیون لنداو^{۱۱} برای بازجویی در موارد فعالیت‌های تروریستی "اعمال فشار روحی و به میزان اعتدال فیزیکی" را پیشنهاد نمود. کمیسیون ابزار و امکانات احتمالی (برای این منظور را) در یک ضمیمه محramانه با ذکر جزئیات نام برده است. طی پرسه بازجویی از فلسطینی‌ها در حدود ۲۳۰۰ مورد در بین سال‌های ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۴ محرز گردید که کاربرد همین طرق شکنجه درست همان چیزی است که از سوی کمیسیون ضدشکنجه سازمان ملل به عنوان "کاملاً غیر قابل قبول" و "نقض آشکار بیمان‌نامه ضدشکنجه" نامیده شده‌اند یعنی: به زنجیر کشاندن در دارا، ایجاد خفگی، موزیک بلندطنین، جلوگیری از خواب، تهدید به مرگ، تکان شدید. تنها موقعی که این "تکان‌ها" موجب مرگ یک فلسطینی زندانی در سال ۱۹۹۵ شد، دادگاه تجدیدنظر^{۱۲} در اورشلیم مجبور گشت به این موضوع رسیدگی کند که اینک در چهار مورد احکام صادر شده، دادگاه این روش‌های نکوهیده را به موجب وضعیت فوق العاده^{۱۳} توجیه نموده است، چرا که اطلاعات به دست‌آمده می‌توانند

شمای دیگری جز آن غیر ممکن است. چرا که طریق سومی مبنی بر تسلیم به درخواست تهدید کننده برای پول، افراد گروگان، اتومبیل فرار و غیره برای او از قید امکان خارج است. برای بروگر این تنها منوعیت مطلق و پذیرفته شده است - همانگونه که بیش از بیست سال قبل در مورد ریوده شدن شلایر^{۱۱} چنین بود.

کیفیت دلائل انحرافی او از تذکراتش پیرامون "تیر خلاص نجات"^{۱۲} منتج می‌گردد. کاربرد آن مطابق قانون پلیس بادن ووتبرگ^{۱۳} در صورتی "مجاز" است که به عنوان تنها وسیله برای رفع خطر جانی در لحظه حاضر باشد و یا از خطر یک صدمه جسمی مهلك در همان زمان (کاربردش) ممانعت به عمل آورد. در سنجه مزايا و معایب این کار، مثلاً در مورد یک تهدید تروریستی، بروگر می‌گوید این برای تهدید کننده هم بهتر است زیرا شکنجه مساوی با مرگ نیست. این است آنچه که چنین قیاسی را موجه می‌سازد.

حال اینرا تردیدهای مهم (پیرامون جنبه‌های اخلاقی، سیاسی و حقوقی در مخالفت با کاربرد "تیر خلاص" را فراموش کنیم. زمان زیادی از مبحث کفایت انطباق مشخصات فرد با فهرست ردپهندی پلیس برای اجرای تیر خلاص در مورد مزبور نگشته، حالا همین را توجیهی برای شکنجه او هم قرار می‌دهند. این که این‌ها چه نتایجی می‌توانند بهبار آورند و چگونه یک همسان انگاری پله‌کانی همه چیز را توجیه می‌کند، ما آن‌ها را به وارثین آبرشت و بروگر وا می‌نهیم. برای ما اکنون این سوال جدی مطرح است: پس از (به کارگیری) شهادت همدست^{۱۴}، قطع تماس و ارتباط (زنданی)، تیر خلاص و استراق سمع^{۱۵} خب چرا شکنجه روا نداریم؟

پی‌نویس‌ها:

Ossietzky, Wochenzeitschrift für Politik /Kultur/ Wirtschaft^۱

Audencia National^۲

Benjamin Ramos Vega^۳

Guardia Civil^۴

Landau^۵

کمیسیون لنداو (بنام شخصیتی اسرائیلی) در سال ۱۹۸۷ از سوی دولت اسرائیل چهت تحقیق بی‌رامون نحود بازجویی و کاربرد شکنجه توسط سرویس امنیتی جی اس اس (General Security Service) برای مقابله با تروریستهای دشمن به وجود آمد.

High Court^۶

vital and urgent need^۷

Winfried Brugger^۸

Der Staat^۹

الاغ بوریدانس در داستانی به همین نام از زبان حیوانات، الاغی است که بر سر این دو راهی گرفتار آمده که از کدامیک از دو پشته کاه در کنارش رفع گرسنگی کند و به این دلیل از گرسنگی می‌میرد.

Hans Martin Schleyer^{۱۰} به هنگام ریوده شلننش در سال ۱۹۷۷ رئیس اتحادیه کارفرمایان آلمان بود. هدف راف (RAF: Rote Armee Fraktion) از گروگانگیری شلایر، بهبود شرایط زندان و آزادی زندانیان سیاسی بود. طی این دوره سیاسی در آلمان، دولت انتلافی سوسیال دمکرات-لیبرال نه تنها گلمی در اجرای این خواسته‌ها برنداشت بلکه بر عکس بر شدت فشار به ویژه شکنجه‌های روانی در مورد زندانیان افزود تا نجات آشکارا با تغییر قوانین سیساری (که تا به امروز جاری هستند) حقوق ابتدایی زندانیان سیاسی و حتی وکلایشان را بایمال نمود. موضوع غیرقابل انتطاف دولت آلمان در قبال شرایط راف برای رها کردن شلایر، چریک‌های راف را بر آن داشت که پس از هفتمها اختفا و نقل و مکان او برای گزیر از محاصره‌های پلیس، سازمان‌های اطلاعاتی و ارتش، او را به قتل رسانند.

منظور از تیر خلاص نجات، هدف‌گیری آن‌گونه اعضای بدن توسط نیروهای امنیتی است که موجب مرگ آنی مضروب و نجات گروگان‌های احتمالی گردد.

Baden - Wurttemberg^{۱۱} بکی از شائزده ایالت در تقسیمات کشوری جمهوری فدرال آلمان است.

شهادت همدست (Kronzeuge)، بکارگیری شهادت داوطلبانه یک متهم درباره متهم دیگری است و باداش و بخشش را نسبت متمهم اولی (شهادت‌دهنده) می‌کند.

Lauschangriff^{۱۲}